هُوَ الْعَزِيز

رسالهٔ لبّ اللّباب

در سیر و سلوک اولی الالباب

تألیف

حضرت علامه آیة الله حاج سید محمد حسین حسینی طهرانی

قدّس الله نفسه الزکیّة

رساله لب اللباب

مشخصات کتاب

سرشناسه : حسینی طهرانی محمدحسین 1305 - 1374. عنوان و نام پدیدآور : رساله لب اللباب در سیر و السلوک اولی الالباب تالیف محمدحسین حسینی طهرانی وضعیت ویراست : [ویراست 2]. مشخصات نشر : تهران حکمت 1366. مشخصات ظاهری : 156 ص. فروست : دوره علوم و معارف اسلام 4. شابک : 320 ریال ؛ 3900 ریال (چاپ ششم) یادداشت : چاپ پنجم 1372. یادداشت : چاپ ششم: 1374. یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : آداب طریقت موضوع : تصوف رده بندی کنگره : 1366 BP288/3 /ح 5ر5 رده بندی دیویی : 297/84 شماره کتابشناسی ملی : م 68-213

قسمت اول : طرح کلی سلوک الی الله ، مراقبه ، خلوص

مقدمه مولف

هو العزیز

رساله لبّ اللّباب در سیر و سلوک اولی الألباب

بسم الله الرّحمن الرّحیم

بهترین درودها بر روان پاک پیامبر آخر الزّمان محمّد مصطفی ، و وصیّ والاتبارش صاحب ولایت کبری علیّ مرتضی ، و اولاد امجادش ائمّه طاهرین باد ، خصوصا قطب دائره امکان حضرت بقیه اللّه حجّه ابن الحسن العسکری ارواحنا له الفداء .

فطری بودن گرایش به عوالم غیب

حسّ دین دوستی و گرایش به عوالم غیب و کشف اسرار ماوراء طبیعت جزء غرائز افراد بشر است ، و می توان این غریزه را ناشی از جاذبه حضرت ربّ ودود دانست که عالم امکان بالأخصّ انسان اشرف را به مقام اطلاق و نامتناهی خود می کشد ، و مغناطیس جان ، همان جان جان است که از آن به جانان و حقیقه الحقائق و اصل قدیم و منبع جمال و مبدأ الوجود و غایه الکمال تعبیر کنند .

الکلّ عباره و أنت المعنی یا من هو للقلوب مغناطیس [1]

این جذبه مغناطیسیّه حقیقیّه که نتیجه و اثرش پاره کردن قیود طبیعیّه و حدود انفسیّه و حرکت به سوی عالم تجرّد و اطلاق و بالأخره فنای در فعل و اسم و صفت و ذات مقدّس مبدأ المبادی و غایه الغایات و بقای هستی به بقای حضرت معبود است از هر عملی که در تصوّر آید عالی تر و راقی تر است .

جذبه من جذبات الرّحمن توازی عباده الثّقلین . [2]

انسان در کمون ذات و سرشت خود حرکت به سوی این کعبه مقصود و قبله معبود را می یابد و به نیروی غریزی و فطری الهی بار سفر می بندد و با تمام شراشر وجود بدین صوب رهسپار می شود . لذا تمام اعضاء و جوارح او باید در این سفر

به کار افتد .

عالم جسم و مادّه او که طبع اوست ، و عالم ذهن و مثال او که برزخ اوست ، و عالم عقل و نفس او که حقیقت اوست همه باید در این سفر وارد گردند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند .

بدن باید وجهه خود را رو به کعبه نموده ، در حال نماز به قیام و رکوع و سجود در آید ، ذهن باید از خاطرات ، خود را مصون داشته و رو به سدره المنتهی کند ، و روح باید غرق انوار حریم حرم الهی گردد و درون حرم آمن حضرت احدیّت محو و مدهوش شود .

صراط مستقیم یعنی جمع میان ظاهر و باطن

و از اینجا بدست می آید که عدّه ای که به ظاهر پرداخته و از عبادیّات و اعمال حسنه فقط به فعل قالبی اکتفا کنند و از مغز و جوهره به پوست قانع گردند چقدر از کعبه مقصود دور و از جمال و لقای او مهجورند .

و همچنین عدّه ای که به معنای فقط گرویده و از اتیان اعمال حسنه و عبادات شرعیّه شانه خالی کنند چقدر از متن واقع کناره بوده ، و از حقیقت به مجاز ، و از واقع به تخیّل و توهّم قناعت کرده اند .

مگر نه آنست که نور خدا در تمام مظاهر عالم امکان ساری و جاری است ؟ پس چرا بدن را از عبادت معاف داریم و این عالم جزئی را از تجلّی انوار الهیّه تعطیل نمائیم ؟ و به الفاظ وصول و لبّ و مغز و عبادت قلبی اکتفا کنیم ؟

آیا این عبادت فقط از یکسو نیست ؟

أمّا النّمط الأوسط و امّت وسط آن دسته ای هستند که جمع بین

ظاهر و باطن نموده و تمام درجات و مراتب وجودی خود را به عبادت و انقیاد حضرت محبوب واداشته و در این سفر ملکوتی تجهیز می کنند .

ظاهر را عنوان باطن ، و باطن را جان و حقیقت ظاهر نموده ، و هر دو را با یکدیگر چون شیر و شکر بهم درآمیخته اند ، از ظاهر ، مرادشان وصول به باطن ، و باطن را بدون ظاهر هباء منثورا شمارند .

اللّهُمَّ نوّر ظاهری بطاعتک ، و باطنی بمحبّتک ، و قلبی بمعرفتک ، و روحی بمشاهدتک ، و سرّی باستقلال اتّصال حضرتک ، یا ذا الجلال و الإکرام . [3] و [4]

و از همین جا روشن می شود که برای تکمیل نفس و طیّ مدارج و معارج کمال انسانیّت اکتفا به علوم الهیّه ذهنیّه تفکیریّه مانند تعلیم و تعلّم فلسفه به هیچ وجه من الوجوه کافی نخواهد بود ، چون ترتیب قیاس و برهان بر اساس منطق صحیح و مقدّمات صحیحه نتیجه اقناعیّه برای ذهن می دهد ، ولی قلب و روح را اشباع نمی کند و روان را از تشنگی و عطش وصول به حقایق و شهود دقایق سیراب نمی سازد .

دعوت قرآن به تعقل و تزکیه تواماً

گرچه علم حکمت و فلسفه دارای اصالت و متانت است ، و اشرف علوم ذهنیّه و تفکیریّه است که توحید را بر پایه برهان استوار نموده و راه هرگونه شکّ و شبهه را مسدود می کند .

و بر این اصل قرآن مجید دستور داده و روایات وارده از راسخین دانش و دین : ائمّه طاهرین که پاسداران وحی و نبوّتند نیز امر به تعقّل و تفکّر و ترتیب قیاس و برهان و مقدّمات استدلالیّه نموده اند ، لیکن اکتفا

نمودن به توحید فلسفی و برهانی در مکتب استدلال بدون انقیاد دل و وجدان ضمیر و شهود باطن ، امری است نارسا .

گرسنه گذاردن دل و باطن را از غذاهای روحانیّه معنویّه عالم غیب و انوار الهیّه ملکوتیّه جمالیّه و جلالیّه و قناعت کردن به سیر در کتابها و کتابخانه ها و مکتب ها و درس خواندن ها و درس دادن ها گرچه به اعلی درجه از اوج خود برسد ، سیر کردن عضوی است از اعضاء و گرسنه گذاردن عضوی بالاتر و والاتر .

دین قویم که بر صراط مستقیم است هر دو جنبه را رعایت می کند و قوا و استعدادهای نهفته انسان را از هر دو جهت تکمیل می نماید .

از سوئی ترغیب به تعقّل و تفکّر می کند ، و از سوی دیگر امر به اخلاص و تطهیر دل از زنگار کدورتهای شهوانی ، و آرامش دل و اطمینان و سکینه خاطر ، و پس از یازده سوگند عظیم و جلیل : قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا * وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاها [5] می سراید .

این آیات قرآنیّه که با جان انسان گفتگو دارد و با باطن انسان تکلّم می کند چگونه افرادی را از متفکرّین و مدرّسین و معلّمین مکتب فلسفه و استدلال دعوت به تعبّد و مراقبه و محاسبه نفس نموده تا با اخلاص در عمل برای رضای خدا طبق کلام رسول خدا : من أخلص للّه أربعین صباحا ظهرت ینابیع الحكمه من قلبه إلی لسانه [6] و [7] ، چشمه های جوشان معارف الهیّه از منابع دل آنها جاری و بر زبان آنها ساری شده و بالأخره سیل خروشان اندیشه ها و الهامات و واردات رحمانیّه از کانون وجودشان به

حرکت درآمده است .

توصیه صدرالمتالّهین به خضوع قلب همراه با فراگیری علوم عقلی

فخر فلاسفه شرق ، بلکه افتخار فلاسفه عالم ، صدر المتألّهین شیرازی پس از گذراندن عمر خود را در حکمت متعالیه ، در پایان ، چنان انجذابی به عبودیّت و عبادت و تطهیر باطن و تزکیه سرّ پیدا می کند که از قلم توانای او می گذرد :

و انّی لاستغفر اللّه کثیرا ممّا ضیّعت شطرا من عمری فی تتبّع آراء المتفلسفه و المجادلین من اهل الکلام و تدقیقاتهم و تعلّم جربزتهم فی القول و تفنّنهم فی البحث حتّی تبیّن لی آخر الأمر بنور الإیمان و تأیید اللّه المنّان أنّ قیاسهم عقیم و صراطهم غیر مستقیم ، فألقینا زمام أمرنا إلیه و إلی رسوله النّذیر المنذر ، فکلّ ما بلغنا منه آمنّا به و صدّقناه و لم نحتل ان نخیّل له وجها عقلیّا و مسلکا بحثیّا بل اقتدینا بهداه و انتهینا بنهیه امتثالا لقوله تعالی : مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذوُهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُو [8] ، حتّی فتح اللّه علی قلبنا ما فتح فأفلح ببرکه متابعته و أنجح [9]) مقدّمه اسفار اربعه مولی صدر)

سلسله عرفای یک قرن اخیر

بهترین و عالی ترین فقیه صمدانی و حکیم الهی و عارف ربّانی در رأس قرن گذشته مرحوم آیه الحقّ آخوند مولی حسین قلی همدانی را باید نام برد . این فقیه بزرگ و متفکّر کم نظیر و فیلسوف عالیقدر که تمام این علوم حقّه را در پرتو علم عرفان و تهذیب نفس جای داده و همه را در انوار وجه الهی ادغام نموده و درجه و مرتبه هر علم را به جای خود و به موقع خود معیّن فرموده و مقصد اقصی را وصول به حرم امن خدا قرار داده بود شاگردانی تربیت

و به مکتب عرفان تسلیم کرد که هر یک ستاره درخشانی در آسمان فضیلت و توحید بودند و تا مدّ شعاع بصر و بصیرت خویش عالمی را روشن و تابناک نمودند ، از جمله عارف ربّانی آقا سیّد احمد طهرانی کربلائی و شاگرد ایشان فخر الفقهاء و جمال العرفاء حاج میرزا علی آقا قاضی - اعلی اللّه مقامهما الشریف - هستند .

فخر المفسّرین و سند المحقّقین استاد گرامی ما حضرت علامه سیّد محمّد حسین طباطبائی - أمدّ اللّه ظلاله الشّارفه - با آنکه از اوّل عمر با دو بال علم و عمل حرکت داشت و هم در مکتب فلسفه و هم در مکتب عرفان نزد مرحوم قاضی طیّ طریق می نمود و با سپری نمودن عمری را در قیاس و برهان و خطابه و تقویت علوم فکریّه از «اشارات» و «اسفار» و «شفا» و تحشیه آنها در عین اشتغال کامل به خلوت های باطنی و اسرار الهی و مراقبه عرفانی ، بالأخره راحله خود را در آستان مقدّس قرآن یکسره فرود آ ورده چنان متوغّل در آیات سبحانیّه می گردد که بحث و تفکّر و قرائت و تلاوت و تفسیر و تحلیل و تأویل آیات قرآن برای ایشان از هر ذکری و فکری عالی تر و تدبّر در آنها از هر قیاس و برهانی دلپذیرتر و مسرّت بخش تر می گردد ، و کأنّه غیر از تعبّد محض در مقابل صاحب شریعت غرّاء و اوصیای گرامش هیچ ندارد .

دوست مکرّم و سرور ارجمند مهربانتر از برادر ما مرحوم آیه اللّه شیخ مرتضی مطهّری - رضوان اللّه علیه - که سابقه آشنائی ما با ایشان متجاوز از سی و پنجسال است ،

پس از یک عمر درس و بحث و تدریس و خطابه و کتابت و موعظه و تحقیق و تدقیق در امور فلسفیّه ، با ذهن رشیق و نفس نقّاد خود بالأخره در این چند ساله آخر عمر خود بالعیان دریافت که بدون اتّصال به باطن و ربط با خدای منّان و اشراب دل از سرچشمه فیوضات ربّانیّه ، اطمینان خاطر و آرامش سرّ نصیب انسان نمی گردد ، و هیچگاه نمی تواند در حرم مطهّر خدا وارد شود یا گرداگرد آن طوف کند و به کعبه مقصود برسد .

و چون شمعی که دائما بسوزد و آب شود ، یا پروانه ای که خود را به آتش زند ، و همانند مؤمن متعهّدی که شوریده وار دلباخته گردد و در دریای بی کرانه ذات و صفات و اسماء حضرت معبود فانی گردد و وجودش به سعه وجود خدا متّسع شود قدم راستین در مضمار این میدان نهاد .

بیداری شب های تار و گریه و مناجات در خلوت سحرگاه و توغّل در ذکر و فکر و ممارست درس قرآن و دوری گزیدن از اهل دنیا و هواپرستان ، و پیوستن به اهل الله و اولیای خدا ، مشهود سیر و سلوک او بود . رحمه الله علیه رحمه واسعه .

لمثْلِ هَذَا فَلْیَعْمَل الْعَامِلُونَ [10] ، انَّ اللَهَ مَعَ الَّذینَ اتَّقَوْا وَ الَّذینَ هُمْ مُحْسِنُونَ [11] .

سبب تدوین رساله حاضر

چندی قبل از این حقیر خواستند تا برای سالگرد شهادت ایشان چیزی بنویسم . این فقیر که حقّا خود را نالایق می دیدم با وجود تراکم مشاغل و شواغل از قبول این عهده پوزش طلبیدم . اخیرا که مراجعه مکرّر شد ، روح آن صدیق گرامی مدد نمود

که این مختصر را تحریر نموده و به عنوان مقدّمه به رساله ای که در سیر و سلوک نوشته بودم ملحق نموده و برای شادی روح آن مرحوم در دسترس طالبان حقّ و پویندگان سبل سلام و راه حقیقت قرار دهم . بِیَدِهِ ازِمَّةُ الامورِ وَ بِهِ أسْتَعینُ .

اصل این رساله اسّ و مخّ اوّلین دوره از درسهای اخلاقی و عرفانی است که حضرت استاد گرامی ما علامّه طباطبائی - روحی فداه - در سالهای یکهزار و سیصد و شصت و هشت و شصت و نه هجریّه قمریّه در حوزه مقدّسه علمیّه قم برای بعضی از طلاب بیان فرموده و این حقیر به عنوان تقریرات درس به رشته تحریر درآورده بودم و قرائت و مرور به آن را در اوقات قبض و کدورت و خستگی موجب تنویر روح و تلطیف جان خود می دانستم . اینک یک دوره بر آن مرور نموده با تنقیحات و اضافاتی مهیّا و پاداش و ثواب آن را به روح فقید سعید مطهّری - أعلی اللّه مقامه الشریف - اهداء می کنم .

اللّهمّ احشره مع أولیائک المقرّبین ، و اخلف علی عقبه فی الغابرین ، و اجعله من رفقاء محمّد و آله الطّاهرین ، و ارحمه و ایّانا برحمتک یا ارحم الرّاحمین .

معرفت اجمالی و طرح کلیّ سلوک إلی اللّه

بسم الله الرحمن الرحیم

و صَلَّی اللهُ عَلَی مُحَمَّدٍ وَ آلِهِ الطاهِرینَ ، وَ لَعْنَةُ اللَهِ عَلَی اعْدائِهِمْ أجْمَعینَ .

وَ بَعْدُ قَالَ اللهُ الْعَلِیُّ الْعَظیمُ :

سَنُرِیهِمْ آیاتِنَا فِی الْآفَاقِ وَ فِی أنْفُسِهِمْ حَتّی یَتَبَیَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أ وَ لَمْ یَکْفِ بِرَبِّکَ أَنَّهُ عَلَی کُلِّ شَیْ ءٍ شَهیدٌ

أَلا إِنَّهُمْ فِی مِرْیَهٍ مِنْ لِقاءِ رَبِّهِمْ أَلا إِنَّهُ بِکُلِّ شَیْ ءٍ مُحِیطٌ [12]

چه مبارک سحری بود و چه

فرخنده شبی بی خود از شعشعه پرتو ذاتم کردند آن شب قدر که این تازه براتم دادند باده از جام تجلّیّ صفاتم دادند

گرفتاری بشر درظلمت مادیّت بشر مادّی در بیداء ظلمت مادّیّت زندگی می کند ، و در دریای بیکران شهوات و کثرات غوطه می زند ، هر آن ، موجی از علائق و وابستگی های مادّی او را به طرفی پرتاب می کند ، هنوز از لطمات و صدمات آن موج به حال نیامده موجی سهمگین تر و دهشت انگیزتر که از علاقه به مال و ثروت و زن و فرزند سرچشمه می گیرد سیلی های متوالی به صورت او نواخته و او را در قعر امواج خروشان این بحر ژرف و دریای هولناک فرو می برد ، به طوری که ناله و فریادش در میان نهیب امواج ناپدید می گردد . به هر جانب که می نگرد می بیند که حرمان و حسرت که از آثار و لوازم لا ینفکّ مادّه فساد پذیر است ، او را تهدید و ترعیب می نماید . در این میان فقط گاهگاهی یک نسیم جانبخش و روح افزایی به نام جذبه او را نوازش می دهد و چنین می یابد که این نسیم مهرانگیز او را به جانبی می کشد ، و به مقصدی سوق می دهد ، این نسیم متمادی نبوده گاه و بی گاه می وزد . وَ انَّ لِرَبِّکُمْ فِی ایّامِ دَهْرِکُمْ نَفَحَاتٍ ألا فَتَعَرَّضُوا لَهَا وَ لا تُعْرِضُوا عَنْهَا [13]

سیرو سلوک در اصطلاح عرفاء

در این موقع سالک به سوی خدا ، جانی گرفته و از تأثیر همان جذبه الهیّه تصمیم می گیرد که از عالم کثرت عبور کند و به هر ترتیب که میسور است بار سفر بربندد و از این غوغای پردغده و مولم خود

را خلاص کند . این سفر را در عرف و اصطلاح عرفاء سیر و سلوک نامند .

سلوک ، یعنی پیمودن راه ، و سیر ، یعنی تماشای آثار و خصوصیّات منازل و مراحل در بین راه . زاد و توشه این سفر روحانی مجاهده و ریاضت نفسانی است ، زیرا قطع علائق مادّه بسیار صعب و دشوار است ، بنابراین اندک اندک رشته های علقه عالم کثرت را پاره نموده و از عالم طبع سفر می نماید .

صعوبت عبور از عالم برزخ و کثرات انفسیّه

هنوز از خستگی راه نیاسوده وارد عالم برزخ که کثرت انفسیّه است می گردد . در اینجا به خوبی مشاهده می کند که مادّه و کثرات خارجیّه در درون خانه طبع او چه ذخائری به ودیعت نهاده بودند ، این ها همان موجودات خیالیّه نفسانیّه هستند که از برخورد و علاقه به کثرات خارجیّه به وجود آمده و جزء آثار و ثمرات و موالید آن به حساب می آیند . این خیالات مانع از سفر او می شوند و آرامش او را می گیرند ، و چون سالک ، ساعتی بخواهد در ذکر خدا بیارمد ناگهان چون سیل بر او هجوم آورده و قصد هلاک او را می کنند .

جان همه روز از لگدکوب خیال نی صفا می ماندش نی لطف و فرّ وز زیان و سود و از بیم زوال نی به سوی آسمان راه سفر

بدیهی است که صدمه و آزار کثرات انفسیّه قوی تر و نیرومندتر از کثرات خارجیّه می باشد ، چه انسان می تواند با اختیار خود با عزلت و انزوا از مزاحمت و تصادم با کثرات خارجیّه دوری جوید ولی البتّه نتواند بدین وسیله از صدمه و آزار و خیالات نفسانیّه رهائی یابد ،

چه این ها با او قرین و همجوارند .

مسافر راه خدا و طریق خلوص و عبودیّت حقّ ، از این دشمنان نمی هراسد ، دامن همّت بر میان می بندد و به یاری آن نغمه قدسیّه راه مقصد را در پیش می گیرد و از عالم خیالات که او را "برزخ" نامند خارج می گردد . ولی سالک باید بسیار بیدار و هوشیار باشد که در زوایای خانه دل چیزی از این خیالات به جای نمانده باشد ، زیرا دأب این موجودات خیالیّه ، اینست که در موقع بیرون کردن آنها ، خود را در گوشه و زوایای مخفیّه دل پنهان می کنند ، به طوری که سالک فریب خورده گمان می کند از شرّ آنها خلاص شده و از بقایای عالم برزخ چیزی با خود همراه ندارد ، ولی آن هنگام که مسافر به چشمه حیات راه یافته و می خواهد از عیون حکمت سیراب گردد ناگهان بر او تاخته و با تیغ قهر و جفا ، کارش را می سازند .

مثل این سالک مثل کسی است که در حوض خانه خود آبی وارد ساخته است و مدّتی به آن دست نزده تا تمام آلودگی ها و کثافات آن ته نشین شده آب صافی در حوض نمودار و گمان می کند این صفا و پاکی پایدار و همیشه است ، ولی به محض آنکه بخواهد در حوض فرو رود یا چیزی را در حوض بشوید ناگهان تمام آن لردها و کثافات ، آب صاف را آلوده نموده لکّه های سیاه بر روی آب پدید می آید . لذا باید آنقدر سالک با مجاهده و ریاضت تحصیل آرامش خیال بنماید که موالید خیالیّه او در ذهن او متحجّر

شده و نتوانند قیام نموده و ذهن او را وقت توجّه به معبود مشوّش دارند .

ورود سالک به عالم روح

چون سالک از عالم طبع و برزخ گذشت به عالم روح وارد می شود و سپس مراحلی را طیّ می کند که ان شاء اللّه تعالی شرح آن به تفصیل خواهد آمد . اجمال آن اینست که سالک توفیق یافته ، مشاهده نفس خود و صفات و اسماء الهیّه را نموده کم کم به مرحله فناء کلّی رسیده و سپس به مقام بقاء به معبود می رسد ، در این موقع حیات ابدی بر او ثابت می گردد .

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد به عشق است در جریده عالم دوام ما ثبت

مقصد سالک ملازمت به وجه الله است

در اثر تأمّل و تدبّر در آیات کریمه قرآنیّه این اصل مسلّم می گردد ، و حاصل آنکه خداوند در جائی از قرآن مجید می فرماید : مسافران کشته شده در راه خدا به طور جاوید زنده اند و هرگز نمیرند .

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذينَ قُتِلُوا فِی سَبيلِ اللّهِ امْواتا بَلْ احْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ [14]

و در جائی دیگر می فرماید : هر چیزی فنا و نیستی پذیر است مگر وجه پروردگار .

كُلُّ شَىْ ءٍ هالِكٌ الا وَجْهَهُ [15]

و در جای دیگر می فرماید : هر چه در نزد پروردگار است بقا و ثبات دارد .

ما عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ ما عِنْدَ اللّهِ باقٍ . [16]

از انضمام این آیات به یکدیگر معلوم می شود آنان که زنده بوده و در نزد پروردگار روزی می خورند عبارتند از وجه اللّه که بوار و زوال به نصّ آیه قرآن در آن راه ندارد . از طرف دیگر از آیات کریمه قرآنیّه معلوم می شود که مراد از وجه الله تعالی که زوال پذیر نیست همانا اسماء الهیّه است . و بیان آن اینست که در آیه دیگری همین وجه

الله را که فنا و زوال در او راه ندارد تفسیر به اسماء خود نموده و صفت عزّت و جلالت را بر آن مترتّب ساخته است :

كُلُّ مَنْ عَلَيْها فانٍ - وَ يَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُوالْجَلالِ وَ الْإِكْرَامِ [17]

به اتّفاق جميع مفسّرين كلمه "ذو" صفت براى "وجه" مى باشد يعنى "وجه" پروردگار تو كه آن وجه ذو الجلال و الاكرام است باقى است . و چون مى دانيم كه وجه هر شى ء عبارتست از آن چيزى كه مواجهه بدان حاصل مى شود ، بنابراين وجه هر چيز مظهر آن چيز است ، و مظاهر ، همان اسماء خدا هستند كه مواجهه خدا با تمام مخلوقات به وسيله آنها انجام مى گيرد ، و نتيجه آن اين مى شود كه تمام موجودات فنا و زوال پذيرند مگر اسماء جلاليّه و جماليّه ، و بالنتيجه معلوم مى شود كه سالكان إلى الله كه به فيض سعادت بَلْ احْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ [18] رسيده اند عبارتند از اسماء جلاليّه و جماليّه حضرت پروردگار جلّ و عزّ .

از همين گفتار به خوبى معلوم مى شود كه مراد ائمّه طاهرين سلام الله عليهم اجمعين - كه فرموده اند : نَحْنُ اسْمَاءُ اللَّهِ ، [19] چه بوده است ، و الا مقام حكومت ظاهريّه اجتماعيّه و وساطت و مباشرت در امور شرعيّه و احكام ظاهريّه الهيّه مقامى نيست كه بدين كيفيّت خود را توصيف كنند . بلكه مراد همان فناء در ذات احديّت است كه ملازم با وجه الله گرديدن و مظهر اتمّ صفات جماليّه و جلاليّه او شدن است كه قابل قياس با هيچ مقام و منصبى نيست .

مراقبه و مراتب و آثار آن

يكى از اهمّ چيزهائى كه در راه سير و سلوك

و در حکم ضروریّتی از ضروریّات آن است همانا امر مراقبه است . سالک باید از اوّلین قدم که در راه می گذارد تا آخرین قدم ، خود را از مراقبه خالی ندارد و این از لوازم حتمیّه سالک است .

باید دانست که مراقبه دارای درجات و مراتبی است ، سالک در مراحل اوّلیّه یک نوع مراقبه ای دارد و در مراحل دیگر انواع دگری . هر چه رو به کمال رود و طیّ منازل و مراحل کند مراقبه او دقیق تر و عمیق تر خواهد شد ، به طوری که آن درجات از مراقبه را اگر بر سالک مبتدی تحمیل کنند از عهده آن برنیامده و یکباره بار سلوک را به زمین می گذارد یا سوخته و هلاک می شود ، ولی رفته رفته در اثر مراقبه در درجات اوّلیّه و تقویت در سلوک می تواند مراتب عالیه از مراقبه را در مراحل بعدی به جای آرد ، و در این حالات بسیاری از مباحات در منازل اوّلیّه بر او حرام و ممنوع می گردد .

مقصود عرفاء از "مِی"

در اثر مراقبه شدید و اهتمام به آن ، آثار حبّ و عشق در ضمیر سالک هویدا می شود ، زیرا عشق به جمال و کمال علی الاطلاق فطری بشر بوده و با نهاد او خمیر شده و در ذات او به ودیعت گذارده شده است لیکن علاقه به کثرات و حبّ به مادّیّات حجابهای عشق فطری می گردند و نمی گذارند که این پرتو ازلی ظاهر گردد . به واسطه مراقبه کم کم حجابها ضعیف شده تا بالأخره از میان می رود و آن عشق و حبّ فطری ظهور نموده ضمیر انسان را به آن مبدأ جمال و کمال رهبری

می کند . این مراقبه در اصطلاح عرفاء تعبیر به "می" شده است .

به پیر میکده گفتم که چیست راه نجات راه خلوتگه خاصم بنما تا پس ازین بخواست جام "می" و گفت راز پوشیدن "می" خورم با تو و دیگر غم دنیا نخورم

مشاهده سالک نفس خود را

چون سالک در امر مراقبه مواظبت نمود ، حق تعالی از باب مهر و عطوفت انواری را بر او به عنوان طلایع ظاهر می گرداند . در ابتدای امر این انوار مانند برق ظاهر گشته ناگهان پنهان می شوند ، این انوار کم کم قوّت یافته مانند ستاره ریز درخشان می گردند ، و سپس نیز قوّت یافته به صورت ماه و بعدا به صورت خورشید پدید می آیند ، و گاهی مانند چراغی که افروخته باشند و یا قندیلی نمایان می شوند ، این انوار را در اصطلاح عرفاء "نوم عرفانی" نامند ، این انوار از قبیل موجودات برزخیّه هستند . ولی هنگامی که از این مراتب مراقبت سالک قوی تر گشت و رعایت مراقبه را کاملا بنمود این انوار قوی تر شده سالک تمام آسمان و زمین و شرق و غرب را یکپارچه روشن می بیند ، این نور ، نور نفس است که هنگام عبور از عالم برزخ هویدا می شود لیکن در مراحل اوّلیّه عبور که می خواهد تجلّیات نفس شروع شود سالک نفس خود را به صورت مادّی مشاهده می کند و به عبارت دیگر چه بسا ملاحظه می کند که خودش در برابر خودش ایستاده است . این مرحله ابتدای تجرّد نفسی است .

مرحوم استاد علامه حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان اللّه علیه - می فرمودند که : روزی از اطاق بیرون آمده در دالان خانه دیدم

که خودم در کناری ساکت و صامت ایستاده ام ، با دقّت تمام تری به صورت خود نگاه کردم ، دیدم در صورت ، خالی دارم . چون به اطاق آمدم و در آئینه نظر انداختم دیدم که در صورت من خالی بوده و من تاکنون آن را ندیده بودم .

و گاهی سالک متوجّه می شود که خود را گم کرده است و هر چه جستجو می کند نمی تواند خود را پیدا نماید . گفته شد که این مشاهدات در مراحل ابتدایی تجرّد نفس بوده و مقیّد به زمان و مکان هستند و بعدا در اثر توفیقات الهی سالک می تواند تمام حقیقت نفس خود را با تجرّد تامّ و تمامی مشاهده نماید .

از مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی - رضوان اللّه علیه - نقل است که ایشان مدّت چهارده سال شاگرد و ملازم استاد عرفان و توحید مرحوم آخوند مولی حسین قلی همدانی - رضوان الله علیه - بوده اند ، می فرموده اند :

روزی استاد به من فرمود که : مقام تربیت فلان شاگرد به عهده شماست . آن شاگرد همّتی فراوان داشت و عزمی راسخ . مدّت شش سال در مراقبت و مجاهدت کوشش نمود تا به مقامی رسید که قابلیّت محضه بود برای ادراک و تجرّد نفس ، خواستم این سالک راه سعادت به دست استاد بدین فیض نائل و به این خلعت الهیّه مخلّع گردد . او را با خود به خانه استاد بردم و پس از عرض مطلوب ، استاد فرمودند : اینکه چیزی نیست و فورا با دست خود اشاره کردند و فرمودند : تجرّد مثل اینست . آن شاگرد می گفت : فورا دیدم

که من از بدنم جدا شده ام و در کنار خود موجودی را مانند خود مشاهده می کنم .

باید دانست که شهود موجودات برزخیّه چندان شرافتی ندارد بلکه شرافت همان رؤیت نفس است در عین تجرّد تامّ و کامل . چون نفس در این موقع به تمام حقیقت مجرّده خود هویدا می گردد ، موجودی مشاهده می شود که مقیّد به زمان و مکان نبوده بلکه مشرق و مغرب عالم را فرا می گیرد . و این شهود بر خلاف شهود مراحل اوّلیّه جزئی نبوده بلکه از قبیل ادراک معانی کلیّه است .

از مرحوم آقا سید احمد کربلائی - رضوان الله علیه - که از شاگردان معروف و مبرّز مرحوم آخوند بوده اند نقل است که فرموده اند : روزی در جائی استراحت کرده بودم کسی مرا بیدار کرد و گفت : اگر می خواهی نور اسفهبدیّه را تماشا کنی از جای برخیز . وقتی چشم گشودم دیدم نوری بی حدّ و اندازه ، مشرق و مغرب عالم را فرا گرفته است . اللَّهُمَّ ارْزُقْنا . این همان مرحله تجلّی نفس است که بدین صورت و به کیفیّت نور غیر محدود مشاهده می شود .

مشاهده سالک اسماء و صفات ذات حق را

از این مرحله که می گذرد ، سالک سعادتمند ، در اثر اهتمام در امر مراقبه به تناسب همان عوالم علوی و به مقتضیات آن منازل و مراحل ، موفّق می گردد که صفات باری تعالی را مشاهده نماید و یا اسماء ذات مقدّسه او را به نحو کلّیّت دریابد . چه بسا در این موقع سالک ناگهان متوجّه می گردد که تمام موجودات جهان یک واحد علم است ، و یا غیر از یک قدرت واحده ابدا قدرتی نیست ، این

در مرحله شهود صفات است . و امّا در مرحله شهود اسماء که از این نیز برتر است سالک ملاحظه می کند که در تمام عوالم ، عالم یکی است ، و قادر یکی است ، و حیّ یکی است . و این مرحله از مرحله ادراک صفات که در مرتبه قلب پیدا می شود اشرف و اکمل است) لانّ السّالک یصبح و لا یری قادرا و لا عالما و لا حیّا سوی الله تعالی [20]) .

تاثیر تلاوت قرآن در مشاهده اسماء و صفات ذات باری تعالی

و این شهود غالبا در حال تلاوت قرآن پیدا می شود . چه بسا خواننده قرآن درمی یابد که خواننده او نبوده کسی دیگر بوده است ، و گاه می شود که ادراک می کند که مستمع نیز کسی دیگر بوده که استماع می کند .

باید دانست که تلاوت قرآن را در حصول این امر تأثیر فراوانی است ، و سزاوار است که سالک در حین اشتغال به نماز شب سور عزائم را تلاوت کند چه از حال قیام ناگهان برای خدا به سجده افتادن خالی از لطف نیست ، و به تجربه ثابت شده است که قرائت سوره مبارکه "ص" در نماز وتیره شب جمعه بسیار مؤثّر است و خصوصیّت این سوره از روایتی که در ثواب آن وارد شده است معلوم می گردد .

استغراق در ذات ربوبی و بقاء به معبود

اشاره

چون سالک به توفیق الهی این مراحل را طیّ نمود و به این مشاهدات کامیاب گردید جذبات الهیّه او را احاطه نموده هر آن او را به فناء حقیقی نزدیک می سازد تا بالأخره جذبه او را احاطه کرده متوجّه جمال و کمال علی الاطلاق گشته هستی خود و غیر خود را آتش زده در برابر طلعت نازنین یار چیزی نخواهد دید ، کانَ اللّهُ وَ لَمْ یَکُنْ مَعَهُ شَیْ ءٌ [21]در این حال سالک از وادی هجران بیرون رفته و در دریای لا یتناهی مشاهده ذات ربوبی مستغرق خواهد گردید .

مقام توجه به عالم کثرت در عین شهود عوالم ربوبی

مخفی نماند که سیر و سلوک سالک منافاتی با بود و هستی در عالم مادّه ندارد و بساط کثرت خارجیّه به حال خود باقی خواهد بود ، و سالک در عین کثرت در وحدت است . بعضی فرموده اند : مدّت سی سال در میان مردم

بودم و اینان گمان می کردند که من با ایشان مراوده دارم و با ایشان معاشرم و حال آنکه در این مدّت من بجز خدا کسی را ندیده و نشناختم .

این حال بسیار مهمّ و حائز اهمیّت است چه در ابتدای امر این حال ممکن است فقط در یک لحظه پدید آید ولی کم کم شدّت می یابد و به طول ده دقیقه یا بیشتر و سپس یک ساعت یا بیشتر و بعدا به عنایات الهیّه ممکن است از حال گذشته و مقام گردد . این حال را در لسان اخبار و بزرگان بقاء به معبود نامند . و به این مرتبه از کمال نتوان رسید مگر پس از حصول فناء کلّی از هستی موجودات در ذات حضرت احدیّت . در این حال

سالک چیزی را نمی بیند مگر ذات قدس الهی .

نوشته اند : از یکی از مجذوبین که به نام بابا فرج الله مجذوب بوده و جذبه الهیّه دامنگیرش شده بود سؤال کردند که دنیا را برای ما توصیف کن . در پاسخ گفت : از آن وقت که من چشم گشودم دنیا را ندیده ام تا اکنون برای شما توصیف کنم [22] .

از این شهود در ابتدا که هنوز قوّت نیافته است تعبیر به "حال" می نمایند و در این موقع غیر اختیاری سالک است ولی در اثر شدّت مراقبت با توفیقات الهیّه از حال گذشته به «مقام» می رسد و در این موقع اختیاری سالک است . بدیهی است سالک قوی آن کسی است که در عین شهود این احوال متوجّه عالم کثرات بوده و هر دو عالم را اداره نماید . و این مرتبه بسیار عالی و رفیع است و دسترسی به آن در نهایت صعوبت ، و شاید اختصاص به انبیاء و اولیاء و هر کس را که خدا بخواهد ، داشته باشد ، چون در عین اشتغال به نعمت لی مع الله حالات لا یسعها ملک مقرّب [23] جلوات و ظهورات انَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ [24] از ایشان هویدا و ظاهر می گردد .

اگر کسی گوید که این مناصب اختصاصی بوده و وصول به این ذروه از معارف الهیّه منحصرا راجع به انبیاء عظام و ائمّه معصومین - صلوات اللّه و سلامه علیهم اجمعین - است و دیگران را به هیچ وجه من الوجوه بدان راه نیست ؛ در جواب گوئیم : منصب نبوّت و امامت امری است اختصاصی ، ولی وصول به مقام توحید مطلق و فناء

در ذات احدیّت که تعبیر از او به ولایت می شود ابدا اختصاصی نیست و دعوت انبیاء و ائمّه علیهم السلام امّت را بدین مرحله از کمال است . حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله امّت خود را دعوت فرموده اند که به آن جائی که پای خود را گذارده اند پا گذارند و این مستلزم امکان سیر به آن مقصد است و الا لازم می آید دعوت لغو باشد . لَقَدْ کَانَ لَکُمْ فِی رَسُولِ اللهِ اسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِمَنْ کَانَ یَرْجُوا اللَهَ وَ الْیَوْمَ الْآخِرَ وَ ذَکَرَ اللَهَ کَثیر [25]

علت عدم وصول همگان به کمالات انسانی

از طریق عامّه روایت شده است که :

لو لا تکثیر فی کلامکم ، و تمریج فی قلوبکم لرأیتم ما أری ، و لسمعتم ما أسمع .

"اگر این گفتار بسیار در زبانها ، و این اضطراب و آشوب در دل های شما نبود هر آینه می دیدید آنچه را که من می بینم و می شنیدید آنچه را که من می شنوم . "این گفتار حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به خوبی حاکی است از آنکه علّت عدم وصول به کمالات انسانی همانا خیالات باطله شیطانیّه و افعال لغو و بیهوده است . و از طریق خاصّه نیز روایت است که آن حضرت فرمود :

لو لا أنّ الشّیاطین یحومون حول قلوب بنی آدم لرأوا ملکوت السّماوات و الأرض .

"اگر شیاطین گرداگرد دل های فرزندان آدم گردش نمی کردند هر آینه آنها ملکوت آسمان ها و زمین را می دیدند . "

و از جمله آثار آن مرتبه عالی انسانی احاطه کلّیّه است به قدر استعدادات امکانیّه به عوالم الهیّه ، و نتیجه این احاطه اطّلاع بر ماضی و مستقبل است و تصرّف در موادّ

کائنات ، چه محیط را غایت تسلّط بر محاطٌ علیه حاصل است ، با همه کس مصاحب و در همه جا حاضر .

شیخ عبد الکریم جیلی که یکی از عرفاء است در کتاب خود به نام "الانسان الکامل" چنین گوید : "به یاد دارم وقتی به مقدار یک لمحه به من حالی دست داد که خود را متّحد با جمیع موجودات یافتم به طوری که حضور همه آنها را بالعیان مشهود خود می دیدم ، ولی این حال بیش از یک لحظه دوام نداشت . "

البتّه مانع از دوام و استمرار این حال همانا اشتغالات به تدابیر بدن است و حصول تمامیّت این مراتب بعد از ترک تدبیر بدن است . عارفی از عرفاء هند به نام شیخ ولیّ الله دهلوی در کتاب خود به نام "همعات" چنین گوید : به من آگاهانیدند که فراغ از آثار نشأه مادّیّه پس از گذشت پانصد سال از عبور عالم مادّه و مرگ صورت می گیرد ، و این مدّت مطابق با نصف روز از ایّام ربوبی است ، لقوله عزّ من قائل :

وَ انَّ یَوْما عِنْدَ رَبِّکَ کَأَلْفِ سَنَهٍ مِمّا تَعُدُّونَ [26]

نارسا بودن الفاظ در بیان حقایق و انوار تجردیّه و عوالم ربوبی

البتّه معلوم است که سایر درجات و فیوضات این عالم بی حدّ و نهایت است چون پایه و اساس وضع الفاظ بر پایه احتیاجات بشری بوده است و در اثر توسعه احتیاجات دائره وضع الفاظ وسیع تر شده است لذا بیان حقائق انوار تجرّدیّه عوالم ربوبی در قالب الفاظ غیر ممکن است و هر چه از آنجا گفته شود اشاره و کنایه بوده نمی تواند آن حقیقت عالیه را در افهام تنزّل دهد . بشر مادّی که به نصّ

اخبار أنت فی أظلم العوالم در تاریک ترین عوالم از عوالم الهیّه که همین عالم مادّه است

زندگی می نماید و هر چه با چشم خود می بیند و با دست مادّی خود لمس می نماید از برای آنها الفاظی در حدود احتیاجات روزمرّه خود وضع می نماید امّا از سایر عوالم و از تعلّقات و تشعشعات و انوار و ارواح اطّلاعی ندارد تا برای آنها نیز الفاظی وضع کند ، بنابر این ما در تمام لغات جهان لغتی نداریم که آن معانی عالیه را حکایت کند پس چسان می توان آن حقایق را به زبان آورده و توصیف نمود ؟

مشکل عشق نه در حوصله دانش ماست حلّ این نکته بدین فکر خطا نتوان کرد

دو دسته از این حقایق سخن رانده اند :

اوّل : جماعات انبیاء کرام علیهم السلام بدیهی است که آنها با عوالم ماوراء مادّه ارتباط داشته اند ولی به حکم نحن معاشر الأنبیاء امرنا أن نکلّم النّاس علی قدر عقولهم [27] مجبور بودند از این حقایق به قسمی تعبیر نمایند که قابل فهم و ادراک عامّه مردم باشد و لهذا از بیان حقایق انواری و غایت درخشندگی آن قطع نظر نموده و از بیان آنچه که حتّی به قلب بشر هم خطور نکرده است رفع ید نموده از حقیقت ما لا عین رأت و لا أذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر [28] تعابیری از قبیل جنّت و حور و قصور و غیره می نمودند ولهذا خود نیز در آخر اعتراف می نمودند که بیان حقایق آن عوالم قابل توصیف نیست .

دوّم : سلسله ای از مردم که به متابعت راه انبیاء تشرّف ادراک این حقایق و فیوضات به قدر اختلاف و استعدادات

نصیبشان شده است . اینان نیز سخن در پرده استعاره و تمثیل گفته اند .

عالم خلوص و اخلاص و اقسام آن

باید دانست که وصول بدین مقامات و درجات بدون اخلاص در راه حقّ صورت نبندد و تا سالک به منزل مخلّصین نرسد کشف حقیقت چنانکه باید برای او نخواهد شد .

بدانکه اخلاص و خلوص بر دو قسم است : اول : خلوص دین و طاعت از برای خدای تعالی . دوم : خلوص خود را از برای او . و دلالت بر اوّل دارد کریمه شریفه : وَ مَا اُمِرُوا الا لِیَعْبُدُوا اللهَ مُخْلِصِینَ لَهُ الدِّینَ [29] و بر دوم دلالت دارد کریمه شریفه : الا عِبادَ اللهِ الْمُخْلَصینَ [30] و حدیث نبوی مشهور : من أخلص لله أربعین صباحا ظهرت ینابیع الحکمه من قلبه إلی لسانه [31] دلالت بر قسم دوم دارد . یعنی کسی بدین مرحله می رسد که خود را برای خدای تعالی خالص کند .

و توضیح این اجمال آنکه : خداوند تعالی همانطور که صلاح را در قرآن کریم در بعضی از مواضع استناد به عمل داده است کقوله تعالی : مَنْ عَمِلَ صالِح [32] یا : عَمِلَ عَمَلا صالِح [33] یا الَّذینَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصّالِحاتِ [34] و در بعضی از مواضع آن را استناد به ذات انسان داده است کقوله تعالی : إنَّهُ مِنَ الصّالِحینَ [35] یا : وَ صالِحُ الْمُؤْمِنینَ [36] همچنین اخلاص و خلوص را گاهی مستند به عمل دانسته و نسبت به آن داده است و گاهی مستند به ذات . بدیهی است که تحقّق اخلاص در مرتبه ذات موقوف است بر اخلاص در مرتبه عمل یعنی تا کسی در یکایک از اعمال

و افعال و گفتار و سکون و حرکت خود اخلاص به عمل نیاورد به مرحله اخلاص ذاتی نائل نخواهد شد . قال عزّ من قائل : اَلَیْهِ یَصْعَدُ الْکَلِمُ الطَّیِّبُ وَ الْعَمَلُ الصّالِحُ یَرْفَعُهُ [37] به ارجاع ضمیر مستتر فاعل «یرفع» به سوی «العمل الصالح» و معنی چنین می شود : «العمل الصّالح یرفع الکلم الطّیّب» .

خصوصیات وآثار خلوص ذاتی

و باید دانست که چون کسی به مرحله خلوص ذاتی برسد و بدین فیض عظمی نائل گردد دارای آثار و خصوصیّاتی خواهد بود که دیگران از آن بی نصیب و بهره اند :

اوّل آنکه به نصّ کریمه قرآنیّه دیگر شیطان را به هیچ وجه من الوجوه برایشان تسلّط و اقتداری نیست : فَبِعِزَّتِکَ لاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعینَ - الا عِبادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصینَ [38] بدیهی است که این استثناء تشریعی نیست بلکه به واسطه اقتدار ذاتی مخلصین در مقام توحید ، دیگر شیطان را قدرتی نبوده و به علّت ضعف و ناتوانی خود نمی تواند در این مرحله به آنان دست یابد . باری چون مخلصین خود را برای خدا خالص نموده به هر چیز که می نگرند خدا را می بینند ، و شیطان به هر قسم و کیفیّتی بر ایشان ظهور کند باز با نظر الهی در آن شی ء می نگرند و استفاده الهیّه می کنند ، لهذا شیطان از اوّل امر نزد این طایفه اعتراف به عجز و مسکنت خود نموده و سپر می اندازد و الا شیطان ذاتش برای اغواء بنی آدم است و کسی نیست که بخواهد به کسی ترحّم نموده و دست از اضلال او بردارد .

دوّم ، این گروه از محاسبه محشر آفاقی و حضور در آن عرصه معاف و فارغ هستند .

در قرآن کریم وارد است که :

وَ نُفِخَ فِی الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِی السَّماواتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ الا مَنْ شَاءَ اللهُ [39]

از این آیه به طور حتم دستگیر می شود که به طور اجمال جماعتی از فزع و صعقه قیامت در امانند ، و چون به آیه شریفه : فَإِنَّهُمْ لَمُحْضَرُونَ - الا عِبادَ اللَهِ الْمُخْلَصینَ [40]ضمیمه گردد معلوم می شود که آن گروه که از صعقه قیامت در امانند عبارتند از :

بندگان مخلَص خدا ، زیرا بندگان مخلص به یک معنی ابدا دارای اعمالی نیستند تا آنان را برای حساب آن در عرصه قیامت حاضر سازند . آنان به واسطه مراقبت و ریاضات شرعیّه در جهاد انفسیّه کشته شده و به حیات ابدی پیوسته اند و از قیامت عظمای انفسیّه عبور کرده اند ، در دوران مجاهده به حساب آنان رسیدگی شده و حال به واسطه قتل فی سبیل الله در نزد خدای خود به خلعت حیات ابدی مخلّع و از روزی های خاصّه خزانه ربوبی متنعّمند .

قال عزّ من قائل :

وَ لا تَحْسَبَنَّ الَّذینَ قُتِلُوا فِی سَبیلِ اللَهِ امْوَاتا بَلْ احْیاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ [41]

چ و زیاده بر آن ، آنکه احضار ، فرع بر عدم حضور است و اینان قبل از پیدایش طلیعه قیامت در همه جا حاضر بوده و بر همه احوال مطّلع بوده اند لقوله تعالی : عِنْدَ رَبِّهِمْ یُرْزَقُونَ [42] .

سوّم ، آنچه از ثواب و اجر به هر کس برسد و در روز قیامت به او عطا شود در مقابل عمل او خواهد بود مگر این صنف از بندگان که کرامت الهیّه بر ایشان ماوراء طور پاداش عمل است : وَ ما تُجْزَوْنَ

الا ما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ - إلا عِبَادَ اللَهِ الْمُخْلَصينَ [43]

و اگر گفته شود که : مفاد این آیه آنست که گروه معذّبین طبق اعمالشان به پاداش می رسند مگر بندگان نیک خدا که برای ایشان جزا در مقابل عمل نبوده بلکه پروردگار منّان به ایشان به فضل و کرم خود جزا خواهد داد . گوئیم : مفاد آیه مطلق بوده و مخاطب آن اختصاصی به گروه معذّبین ندارد ، علاوه آنکه جزای بندگان به فضل و کرم ، منافات با جزا در مقابل عمل ندارد . چه معنای فضل اینست که در مقابل عمل کوچک ، پروردگار منّان جزای بزرگ عنایت می فرماید و در واقع عمل کوچک را بزرگ می شمارد ولی با این همه باز جزا در قبال عمل واقع گردیده است در حالی که مفاد کریمه شریفه غیر از اینست ، مفاد آیه آنست که به بندگان مخلصین خدا جزا اصلا در مقابل عمل داده نمی شود . و نیز در آیه دیگر می فرماید :

لَهُمْ ما يَشَاؤُنَ فيها وَ لَدَيْنَا مَزيدٌ [44]

برای این گروه هر چه اراده و مشیّت آنان تعلّق گیرد خواهد بود و در نزد ما نیز چیزی زیاده از مقدار اراده و مشیّت آنان برای آنان خواهد بود . پس معلوم می شود که از کرامات الهیّه چیزهائی که فوق اراده و مشیّت و بالاتر از سطح فکر و میزان طیران مرغ اختیار و اراده آنهاست داده خواهد شد و این نکته شایان دقّت است و قابل توجّه .

چهارم ، آنان دارای مقامی منیع و منصبی رفیع و مرتبه ای عظیمند که بتوانند حمد و سپاس ذات احدیّت و ثنای الهی را کما هو حقّه

همانطور که سزاوار آن ذات اقدس است بجا آورند . قال عزّ من قائل : سُبْحَانَ اللَهِ عَمَّا يَصِفُونَ - الا عِباد اللَهِ الْمُخْلَصينَ [45] و این غایت کمال مخلوق و نهایت منصب ممکن است . از مجموع بیانات سابقه چنین بدست می آید که برای آخرین مراحل سلوک که همان مقام مخلَصین باشد چه مزایائی است و چه فیوضاتی بر آنان مترتّب خواهد بود . ولی باید معلوم باشد که وصول به این کمالات و تحقّق به این حقائق وقتی میسور می گردد که سالک در میدان مجاهده فی سبیل الله کشته و مقتول گردد ، و هنگامی از آن فیوضات الهیّه سرمست خواهد بود که جام شهادت را سرکشیده باشد . و مراد از کشته شدن عبارت است از قطع علاقه روح از بدن و متعلّقات آن ، و همچنانکه شهید در معرکه قتال با شمشیر و سیف ظاهری علاقه روح خود را از بدن قطع می کند سالک راه خدا نیز با سیف و شمشیر باطن در میدان نبرد با نفس امّاره به وسیله استمداد از قوای رحمانیّه علاقه روح خود را از بدن و متعلّقات آن سلب می نماید .

وارستگی از عوالم کثرت از لوازم ابتدایی سلوک است

در ابتدای سلوک باید سالک إلی الله به وسیله اختیار مقام زهد و تأمّل و دقّت و تفکّر در بی اعتباری دنیا و عدم فائده دلبستگی به آن ، رشته علقه به عالم کثرات را قطع کند ، چه نتیجه زهادت بی میلی و بی رغبتی است به امور ، و در نتیجه از رویدادهائی که موجب نفع مادّی و صوری اوست خوشحال نمی شود ، و از وقایعی که موجب ضررهای مادّی اوست متأثّر و محزون نمی گردد .

لِکَیْلا

تَأْسَوْا عَلَی ما فاتَکُمْ وَ لا تَفْرَحُوا بِما آتَاکُمْ [46]

این بی رغبتی و بی میلی منافات با حزن و خوشی فی الله ندارد زیرا این خوشحالی از محبّت به مال و منال و اعتباریّات نبوده بلکه از جهت آنست که خود را غرق دریای احسان و کرم خدا می بیند .

پس از طیّ این مرحله ، تازه سالک متوجّه خواهد شد که علاقه مفرطی به ذات خود دارد و نفس خود را تا سر حدّ عشق دوست دارد ، هرچه بجا می آورد و هر مجاهده که می کند همه و همه ناشی از فرط حبّ به ذات خود است ، زیرا که یکی از خصوصیّات انسان آنست که فطره خودخواه بوده ، حبّ به ذات خود دارد ، همه چیز را فدای ذات خود می نماید و برای بقای وجود خود ، از از بین بردن و نابود نمودن هیچ چیز دریغ نمی کند . از بین بردن این غریزه بسیار صعب و مبارزه با این حسّ خودخواهی از اشکل مشاکل است ، و تا این حسّ از بین نرود و این غریزه نمیرد نور خدا در دل تجلّی نمی کند ، و به عبارت دیگر تا سالک از خود نگذرد به خدا نمی پیوندد .

قطع علاقه از ذات خود

سالک باید به وسیله استمداد از الطاف الهیّه و امدادهای پیاپی رحمانیّه رشته محبّت به ذات خود را سست و رفته رفته ضعیف نموده تا بالأخره پاره کند و به این صنم درونی که سر - رشته تمام مفاسد است کافر گردد و او را یکباره فراموش بنماید تا به طوری که عند التأمّل و التحقیق تمام کارهای او برای ذات اقدس الهی باشد

و حبّ به ذات او به حبّ به خدای خود تبدیل گردد ، و این بر اساس مجاهده انجام می گیرد . پس از طیّ این مرحله سالک دیگر علقه به بدن و آثار بدن و حتّی به روح خود را که پاره نموده ندارد ، هر کار که کند برای خداست و اگر سدّ جوعی کرده و در کار تهیّه اسباب زندگی به قدر کفاف و ضرورت باشد برای آنست که محبوب ازلی خواستار حیات اوست و الا قدمی از قدم برای تحقّق حیات این نشأه برنمی داشت .

البتّه این خواست در مقابل خواست خدا طولی خواهد بود نه عرضی ، و بر همین اساس دیگر سالک حقّ ندارد طالب کشف و کرامات بوده ، عملی برای تحقّق آن انجام دهد یا برای طیّ الأرض و اخبار از مغیبات و اطّلاع بر ضمایر و اسرار و تصرّف در موادّ کاینات ذکری بگوید و ریاضتی بکشد و برای استکمال و بروز قوای نفسانی به ایّ وجه و صوره عملی انجام دهد زیرا چنین کسی در راه رضای محبوب قدم برنمی دارد ، خدای را عبادت نکرده و مخلص نخواهد بود بلکه نفس خود را معبود خود ساخته و برای برآورده شدن حاجات او و تحقّق پذیرفتن استعدادات او گام می زند گرچه لفظا بدین منکر اعتراف نکند و ظاهرا تمام عبادتش را برای خدا انجام دهد .

چنین شخصی به نصّ کریمه شریفه : ا فَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ الهَهُ هَواهُ [47] ، هوای خود را معبود خود ساخته و خواسته های نفسانی خود را می پرستد . سالک باید از این مرحله عبور کند و نفس خود را که دم از

انانيّت می زند ترک بگويد . و سيأتی الکلام فيه ان شاء الله تعالی . [48]

وقتی سرانجام سالک بدين مرحله رسيد کم کم خود را که برای خدای تعالی دوست می داشت نيز فراموش می کند و ديگر خودی نمی بيند و ديگر غير از جمال ازلی و ابدی سيما و رخساره ای را نخواهد ديد و رفته رفته در آن دريای بيکران غرق شده اثری از او نخواهد ماند .

لزوم عنايت خاصّه الهی در غلبه کامل در جنگ انفسی

بايد دانست که سالک بايد متوجّه باشد که در جنگ انفسی به طور کامل از عهده جنود شيطان برآيد و آثار نفسانيّه خود را به کلّی قطع کند و اصول آنها را از زوايای مخفيّه خانه دل برکند چه اگر ذرّه ای از حبّ مال و جاه و منصب و کبر و شخصيّت طلبی و خويشتن دوستی در او باقی باشد هرگز به کمال نخواهد رسيد . لهذا بسيار ديده شده است که کثيری از کمّلين پس از سالها رياضت و مجاهده به کمالات نرسيده و در جنگ انفسی شکست خورده اند ، و علّت آن اينست که ريشه بعضی از صفات هنوز در خانه دلشان باقی بوده ليکن پنداشته اند که آن ريشه به کلّی از بين رفته است لذا در مواقع امتحان الهی و در مظانّ بروز نفس و جلوه آثارش آن ريشه ها ناگهان جوانه داده و نموّ نموده و کار سالک را ساخته اند . توفيق غلبه بر نفس و جنود آن منوط به دستگيری و عنايات خاصّه حضرت ربّ الأرباب است چه طیّ اين مرحله بدون توفيق و دستگيری خاصّ او صورت نبندد . گويند : روزی مرحوم سيّد بحر العلوم - رضوان اللّه عليه - را شاگردانش خندان

و متبسّم یافتند ، سبب پرسیدند ، در پاسخ فرمود : پس از بیست و پنج سال مجاهده اکنون که در خود نگریستم دیدم دیگر اعمالم ریائی نیست و توانسته ام به رفع آن موفّق گردم . فتأمّل جیّدا .

لزوم متابعت کامل از جمیع احکام شرعیه در تمام مراحل سلوک

پوشیده نماند که از ابتدای سیر و سلوک تا آخرین مرحله از آن ، سالک باید در تمام امور ملازم شرع انور باشد و به قدر سر سوزنی از ظاهر شریعت تجاوز ننماید . پس اگر کسی را ببینی که دعوی سلوک کند و ملازم تقوی و ورع نبوده و از جمیع احکام الهیّه شرعیّه متابعت ننماید و به قدر سر سوزنی از صراط مستقیم شریعت حقّه انحراف نماید او را منافق می دان مگر آنچه به عذر یا خطا یا نسیان از او سر زند . و اینکه از بعضی شنیده شده است که می گویند سالک پس از وصول به مقامات عالیه و وصول به فیوضات ربّانیّه تکلیف از او ساقط می گردد سخنی است کذب و افترائی است بس عظیم ، زیرا رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله با اینکه اشرف موجودات و اکمل خلائق بودند مع هذا تا آخرین درجات حیات تابع و ملازم احکام الهیّه بوده اند . بنابراین سقوط تکلیف به این معنی دروغ و بهتان است . بلی از برای آن می توان معنای دیگری نمود که قائلین ، آن را قصد نمی نمایند و آن اینست که اتیان اعمال عبادیّه باعث برای استکمال نفوس بشریّه است ، و مراتب استعداد انسان به واسطه التزام بر سنن عبادیّه از مراحل قوّه به فعلیّت می رسد . بنابراین برای افرادی که هنوز به مرحله فعلیّت تامّه

من جمیع الجهات نرسیده اند عبادات آنان برای استکمال است .

عبادت افراد کامل و واصل به جهت تقرّب نبوده بلکه لازمه کمال آنان است

ولی برای افرادی که به مرحله فعلیّت تامّه رسیده اند دیگر عبادت به جهت حصول استکمال و تحصیل مقام قرب معنی ندارد بلکه اتیان عبادات برای چنین شخصی به عنوان دیگری که همان مقتضای حصول کمال است خواهد بود . لهذا عائشه از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله پرسید که : «پس از آنکه خداوند در شأن شما فرمود :

لِیَغْفِرَ لَکَ اللَهُ ما تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِکَ وَ ما تَأَخَّرَ [49]

پس این اندازه رنج در تحمّل عبادات برای چیست ؟ فرمودند : آیا مگر نمی خواهی من عبد شاکر خدای خود بوده باشم» ؟ از اینجا به خوبی معلوم می شود که اتیان اعمال عبادیّه برای بعضی از نفوس بشریّه استکمالا للنّفس نبوده بلکه محضا برای اظهار امتنان و شکرا للّه العظیم بوده است .

حالاتی که برای سالک در اثر مراقبت و مجاهده دست می دهد و گاه و بیگاه انواری و آثاری بر او مشهود می گردد همه مقدّمه تحصیل ملکه است زیرا مجرّد ترتّب آثار و تغیّر حال فی الجمله کافی نیست بلکه باید سالک سعی کند که با مجاهده بقایای عالم سافل را که در ذاتش کامن و مخفی است به کلّی رفع کند ، و تا با پاکان عالم سنخیّت پیدا نکند وصول به مراتب ایشان برای او غیر میسور است بلکه در اثر اندک لغزشی در سلوک و جهاد ، او را دوباره به عالم سافل تنزّل خواهند داد ، کریمه شریفه :

وَ ما مُحَمَّدٌ الا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَ فَإنْ ماتَ أوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلی أعْقابِکُمْ [50]

بر این دقیقه

دلالت دارد . پس سالک باید ظاهر و باطن خویش را بالمرّه پاکیزه نماید و زوایا و بیغوله های دل خویش را کاملا پاک کند تا توفیق صحبت با ارواح طیّبه و همنشینی با پاکان ملأ اعلی نصیب او گردد . وَ ذَرُوا ظاهِرَ الْإِثْمِ وَ باطِنَهُ [51]

پی نوشت ها

[1] همه عالم امکان به منزله عبارت است و تو معنای آنی ، ای که تو مغناطیس دلهائی . «منظومه سبزواری» ، الهیات ، فی افعاله تعالی ، غرر فی انحاء تقسیمات لفعل الله تعالی طبع ناصری ص 183 .

[2] یک جذبه از جذبه های الهی) از نظر تأثیر در تکامل انسان) با عبادت جنّ و انس برابری می کند

[3] از جمله فقرات دعای منسوب به امیر المؤمنین علیه السلام که حاج مولی جعفر کبوتر آهنگی آن را شرح کرده و در کتاب کوچک جیبی طبع شده است .

[4] خداوندا ظاهرم را به طاعتت ، و باطنم را به محبّتت ، و قلبم را به شناختت ، و روحم را به دیدارت ، و سویدایم را به پیوستگی تامّ به حضرتت نور بخش ، ای صاحب جلال و جمال

[5] آیه 9 و 10 از سوره 91 : و الشمس . براستی که هر کس نفس خود را تزکیه کرد به رستگاری رسید ، و هر که آن را بیالود زیانبار گشت

[6] این حدیث شریف به طرق عدیده از رسول خدا روایت شده ، با عبارات مختلف و مضمون واحد ، و در»احیاء العلوم«ج 4 ص 223 و تعلیقه آن در ص 191 و در»عوارف المعارف«مطبوع در حاشیه»احیاء العلوم«ج 2 ص 256 بیان شده است . و در کتب شیعه

در»عیون اخبار الرض«ص 258 و»عدّه الداعی«ص 170 و»اصول کافی«ج 2 ص16 وارد شده است . و روایت وارده در»عیون«با اسناد خود از حضرت امام رضا علیه السلام از پدرشان از جدّشان از حضرت محمّد بن علی الباقر از پدرشان حضرت سجّاد از جابر بن عبد اللّه انصاری از امیر المؤمنین علیه السلام چنین است که قال رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله : ما اخلص عبد للّه اربعین صباحا الا جرت ینابیع الحکمه من قلبه علی لسانه .

[7] هر کس چهل روز) خود و کار خود را) برای خداوند خالص کند چشمه های حکمت از دلش بر زبانش ظاهر گردد .

[8] 7 : 59

[9] همانا من از خداوند طلب آمرزش و عفو بسیار دارم از برای آنکه پاره ای از عمر خویش را به بررسی آراء مدّعیان فلسفه و جدال کنندگان اهل کلام و نازک بینی های آنان و آموختن سخنان و شیوه های بحثی آنان به پوچی گذراندم ، تا اینکه سرانجام در پرتو فروغ ایمان و تأیید خداوند منّان دریافتم که واقعا قیاسات آنها بی نتیجه و صراط آنها غیر مستقیم است . از این رو زمام کار خویش را به خداوند و به فرستاده بیم دهنده و هشدار دهنده او سپردیم ، و به آنچه از رسول الله به ما رسیده بود تماما ایمان آورده و تأیید نمودیم ، و در صدد جستجوی توجیه عقلی و روشی علمی برای فرمایشات رسول برنیامدیم بلکه پیروی از هدایت و اجتناب از نواهی او را پیشه خود ساختیم همچنان که حق تعالی فرموده : آنچه از دستوراتی که پیامبر برای شما آورده است بگیرید و پیروی کنید ،

و از آنچه نهی فرموده دوری کنید . تا آنکه خداوند بر قلب ما گشود آنچه را که گشود ، و به برکت این دنباله روی از رسول به فلاح و رستگاری رسید .

[10] آیه 61 از سوره 37 : صافّات : برای چنین چیزی عمل کنندگان باید عمل کنند

[11] آیه 128 از سوره 16 : نحل : خداوند همراه کسانی است که تقوی گزیده اند و آنانکه ایشان نیکوکارند

[12] آیه 53 و 54 ، از سوره 41 : فصّلت :

بزودی نشانه های خود را در آفاق)آسمان ها و زمین و طبیعت) و در وجود خودشان به آنان نشان دهیم تا بر ایشان روشن شود که او حق است و بس ، آیا همین کافی نیست که پروردگارت بر هر چیز شاهد و حاضر است . هان که ایشان نسبت به دیدار پروردگارشان در شک اند ، آگاه باشید که او به هر چیز احاطه دارد

[13] بدانید و آگاه باشید که پروردگارتان را در ایّام روزگار شما نسیمهائی است ، هان بکوشید که خود را در معرض آنها قرار دهید و از آنها روی نگردانید

[14] آیه 169 ، از سوره 3 : آل عمران : و البته مپندار آنان را که در راه خدا کشته شده اند ، مرده اند ، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان به آنان روزی داده می شود

[15] آیه 88 ، از سوره 28 : قصص : همه چیز نابود است مگر وجه خدا

[16] آیه 96 ، از سوره 16 : نحل : آنچه در نزد شماست پایان می پذیرد ، و آنچه نزد خدا است باقی است

[17] آیه 26 و 27 ، از سوره 55 : الرحمن :

هر کس بر روی آن)زمین) است فنا پذیرد و باقی می ماند وجه پروردگارت ، که آن وجه دارای صفت جلال و جمال است

[18] 169 : 3

[19] ما اسامی و نشانه های خدا هستیم

[20] زیرا سالک صبح می کند و جز خدای متعال قادر و عالم و زنده ای نمی بیند

[21] خدا بود و چیزی با او نبود

[22] شرح احوال»بابا فرج مجذوب«در کتاب»تاریخ حشری«که در احوال بزرگان و عرفاء متوفای تبریز نگاشته شده موجود است و گفتار بابافرج را در آن کتاب به شعر درآورده است از آن جمله همین گفتار اوست که به شعر درآورده است :

که فرج تا که دیده بگشادست چشم او بر جهان نیفتاده است

و نظیر این گفتار از حافظ وارد است آنجا که گوید :

منم که شهره شهرم به عشق ورزیدن منم که دیده نیالوده ام به بد دیدن»

وابن فارض«فرموده است :

و حیاه أشواقی إلیک و تربه الصّبر الجمیل ما استحسنت عینی سواک و لا صبوت إلی خلیل و از او نقل شده است که فرموده : من این بیت را در عالم خواب سروده ام .

[23] مرا با خداوند حالاتی است که هیچ فرشته مقرّبی یارای تحمّل آن را ندارد

[24] آیه 110 ، از سوره 18 : کهف : من مثل شما بشری هستم

[25] آیه 21 ، از سوره 33 : احزاب و برای شما در وجود رسول خدا صلّی الله علیه و آله الگوی نیکوئی است ، برای آن کس که امید به)دیدار) خدا

و روز قیامت دارد و فراوان یاد خدا کند [26] آیه 47 ، از سوره 22 : حجّ :
و حقّا یک روز نزد پروردگار تو مانند هزار

سال از سالهائی است که شما می شمارید .

[27] ما گروه انبیاء مأموریم با مردم به اندازه خردهاشان سخن گوئیم [28] آنچه نه چشمی دیده است و نه گوشی شنیده است و نه بر قلب بشری خطور کرده است [29] آیه 5 ، از سوره 98 : بیّنه : و مأمور نشده اند جز اینکه خداوند را به گونه ای بپرستند که دین را برای وی خالص کرده باشند .

[30] آیه 40 ، از سوره 37 : صافّات : جز بندگان پاک شده و خالص شده خدا .

[31] هر کس چهل روز) خود و عمل خود را) برای خدا خالص کند ، چشمه های حکمت از قلبش به سوی زبانش جریان یافته و ظاهر شود .

[32] آیه 97 ، از سوره 16 : نحل : هر کس عمل صالحی را کند .

[33] آیه 70 ، از سوره 25 : فرقان : هر کس عمل کند عمل صالحی ر .

[34] آیه 29 ، از سوره 13 : رعد : آنان که ایمان آورده و اعمال صالحه بجای آورده اند .

[35] آیه 75 ، از سوره 21 : انبیاء : او از صالحان بود .

[36] آیه 4 ، از سوره 66 : تحریم : و صالح از مؤمنان .

[37] آیه 10 ، از سوره 35 : فاطر : کلمه طیّبه به سوی او بالا می رود ، و عمل شایسته آن را بالا می برد .

[38] آیه 83 ، از سوره 38 : ص : پس به عزّتت سوگند می خورم که البتّه همه را گمراه می کنم جز بندگان پاک شده و خالص شده تور .

[39] آیه 68 ، از سوره 39 : زمر

: و در صور دمیده شود ، پس هر که در آسمان ها و زمین است بمیرد و هلاک شود مگر آن کس که خدا بخواهد .

[40] آیه 127 ، 128 ، از سوره 37 : صافّات : پس بدرستی که آنها البتّه احضار شدگانند مگر بندگان مخلص خد .

[41] ترجمه در ص 28 گذشت .

[42] 3 : 169

[43] آیه 39 و 40 ، از سوره 37 : صافّات : و جزاء داده نمی شوید جز همان را که کرده اید ، مگر بندگان برگزیده خد .

[44] آیه 35 ، از سوره 50 : ق : و از برای آنها در بهشت هر چه بخواهند هست ، و علاوه بر مقدار خواست آنها ، در نزد ما زیادتی هائی هست که به آنها می دهیم .

[45] آیه 160 ، از سوره 37 : صافّات : خداوند منزّه است از هر چه وصف کنند ، مگر) وصف) بندگان پاک شده و خالص شده م .

[46] آیه 23 ، از سوره 57 : حدید : تا بر آنچه از دست داده اید غمگین مباشید ، و به آنچه به شما داده است خوشحال نگردید .

[47] آیه 23 ، از سوره 45 : جاثیه : آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خود را معبود خویش ساخته است ؟

[48] و بزودی به خواست خدای متعال در این زمینه گفتگو خواهد شد .

[49] آیه 2 ، از سوره 48 فتح : تا خداوند گناهان گذشته و آینده تو را بیامرزد .

[50] آیه 144 ، از سوره 3 : آل عمران : محمّد صلّی اللّه علیه و آله جز یک پیامبر نیست که پیش

از او نیز پیامبرانی بوده اند ، پس آیا اگر بمیرد یا کشته شود شما به گذشته خودتان با پاشنه پای خود واژگون می شوید ؟ .

[51] آیه 120 ، از سوره 6 : انعام : واگذارید و رها سازید چه ظاهر گناه را و چه باطن آن ر .

قسمت دوم : شرح تفصیلی عوالم مقدم بر عالم خلوص

ذکر اجمالی عوالم مقدم بر عالم خلوص در قرآن

بنابراین باید کاملا عوالم مقدّمه بر عالم خلوص را طیّ کند ، و اجمال آن را خداوند تبارک و تعالی در این آیه مبارکه فرموده است :

الَّذینَ آمَنُوا وَ هاجَرُوا وَ جاهَدُوا فی سَبیلِ اللّهِ بِامْوالِهِمْ وَ أنْفُسِهِمْ أعْظَمُ دَرَجَةً عِنْدَ اللّهِ وَ اولَئِکَ هُمُ الْفائِزُونَ - یُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَهٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنّاتٍ لَهُمْ فیها نَعِیمٌ مُقِیمٌ خالِدینَ فِیها ابَدا انَّ اللَهَ عِنْدَهُ أجْرٌ عَظیمٌ [52]

بنابراین عوالم مقدّم بر عالم خلوص چهار است . اوّل : اسلام ، دوّم : ایمان ، سوّم : هجرت ، چهارم : جهاد فی سبیل الله . و چون جهاد این مسافر جهاد اکبر است لقوله صلّی اللّه علیه و آله : رجعنا من الجهاد الأصغر إلی الجهاد الأکبر [53] ، پس شرط در این سفر است که اسلام و ایمان مجاهد ، اسلام و ایمان اکبر باشد . و بعد از آن طالب را سزد که دامن همّت بر کمر زده با رسول باطن به معاونت رسول ظاهر یا خلیفه آن مهاجرت کرده و سپس قدم در میدان مجاهده نهد تا به فوز قتل فی سبیل الله فائز گردد .

ولی باید سالک بر این نکته واقف باشد که از ابتدای سلوک تا این مرحله از جهاد موانع انسی و شیطانی زیاد بود ولی چون به فوز این قتل

نائل گردد و از عوالم اسلام و ایمان اکبر عبور نموده و در مجاهده نیز فائق و کشته شود ابتدای عوالم اسلام اعظم و ایمان اعظم و هجرت عظمی و جهاد اعظم است ، و موانع آن کفر اعظم و نفاق اعظم است . و در این وادی دیگر جنود شیطان را قدرت بر غلبه و دسترسی بدانجا نیست بلکه خود شیطان که رئیس ابالسه است راه را بر سالک خواهد گرفت . بنابراین هرگز سالک نباید چنین تصوّر کند که چون از این عوالم گذشت از مخاطره رسته و گوهر مقصود را جسته است بلکه باید ملتفت باشد که پس از عوالم سابقه اگر این عوالم اعظم را طیّ نکند گرفتار ابلیس شده و شیطان او را از وصول به سر منزل مقصود منع خواهد نمود ، ولی باید سالک همّتی عالی داشته و نگذارد که ابلیس او را به کفر اعظم یا به نفاق اعظم گرفتار کند بلکه پس از اسلام اعظم و ایمان اعظم هجرت عظمی نموده و با مجاهده اعظم از قیامت عظمای انفسیّه عبور و در وادی مخلصین وارد گردد . رزقنا اللّه ان شاء الله تعالی .

شرح تفصیلی عوالم مقدّم بر عالم خلوص

مقدمه

بنابر آنچه گفته شد چون قبل از عالم خلوص باید مسافر الی الله تعالی دوازده عالم را طیّ کند ، اسلام اصغر و اکبر و اعظم ، و ایمان أصغر و أکبر و أعظم ، و هجرت صغری و کبری و عظمی ، و جهاد اصغر و اکبر و اعظم ، لذا باید خصوصیّات این عوالم و آثار و علائم و موانع و صوارف آنها را نیز بداند . ما در اینجا

به نحو اجمال بیان کردیم و چون تفصیل آنها در کتاب مستطاب منتسب به مرحوم فخر الفقهاء و الأولیاء سیّد مهدی بحر العلوم - رضوان الله علیه - ذکر شده است طالبین شرح تفصیلی باید بدانجا مراجعه نمایند . لیکن برای روشن شدن مطلب در اینجا فی الجمله بیانی خواهد شد .

اسلام اکبر

اسلام اکبر عبارت است از تسلیم و انقیاد محض یعنی ترک اعتراض من جمیع الوجوه بر خداوند عزّ و جلّ ، و اعتراف و اذعان بر آنکه آنچه هست و تحقّق یافته صلاح بوده و آنچه واقع نشده صلاح نبوده است ، و به طور کلّی رفع ید از چون و چرا و عدم گلایه از حضرت ربّ العزّه . و به همین مرتبه ناظر است کلام مولی الموحّدین أمیر المؤمنین علیه السّلام در حدیث مرفوعه برقی که : انّ الاسلام هو التّسلیم ، و التّسلیم هو الیقین [54] و علاوه بر ترک اعتراض باید در قلب او هیچ نوع گرفتگی و غباری نسبت به احکام تشریعیّه و تکوینیّه الهیّه نباشد ، کما ورد فی قوله تعالی :

فَلا وَ رَبِّکَ لا یُؤْمِنُونَ حَتَّی یُحَکِّمُوکَ فیما شَجَرَ بَیْنَهُمْ ثُمَّ لا یَجِدُوا فِی أنْفُسِهِمْ حَرَجا مِمَّا قَضَیْتَ وَ یُسَلِّمُوا تَسْلیم [55]

این مرحله همان مرحله ایمان اکبر است که اسلام اکبر به روح سرایت نموده و دل و جان را حقّا متصرّف شده است .

ایمان اکبر

وقتی که دل سالک به نور اسلام اکبر منوّر گردید گاه و بیگاه بر او حالی دست می دهد که علاوه بر ادراک شعوری مشاهده می کند که هر چه هست مستند به باری تعالی است و به عبارت دیگر خدای را در همه احوال حاضر و ناظر می یابد ، و این همان مرحله شهود و اسلام اکبر است . و چون هنوز به سرحدّ کمال نرسیده است که به تمام ارکان بدن سرایت کند و اعضاء و جوارح را متصرّف گردد لهذا موانع مادّیّه و مشاغل و شواغل طبیعیّه او را از این حال

صرف نموده و در حال اشتغال به شغلی آن شهود را از دست می دهد و غفلت او را می گیرد . لذا باید سالک با عزم راسخ ایستادگی نموده و آن حال را به مقام ملکه بالا برد و به کمال برساند تا شواغل خارجیّه نتوانند مسیر شهودی سالک را تغییر دهند و بر حال او غلبه کنند . لذا باید این اسلام را از مقام دل به مقام روح سرایت دهد تا آن اجمال به تفصیل پیوندد ، و به امر روح آن حالت تمام قوای ظاهری و باطنی را فرا گیرد و از حال به ملکه برسد . و این مقام همانست که عرفاء از آن تعبیر به احسان می نمایند چه خداوند کریم در قرآن مجید می فرماید : وَ الَّذينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنا [56] ، ولی به این اکتفا ننموده پس از آن می فرماید : وَ إنَّ اللَهَ لَمَعَ الْمُحْسِنينَ [57]

بنا براین مجاهد فی سبیل الله تا به مرتبه احسان نرسد نتواند بر سبل هدایت الهیّه دست یابد .

از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله سؤال کردند که معنی احسان چیست ؟ فرمود : ان تعبد الله کأنّک تراه ، و ان لم تکن تراه فإنّه یراک . [58]

یعنی : باید انسان چنان خدای را عبادت کند که او را ببیند و اگر بدین کیفیّت قادر بر عبادت او نباشد در مرحله متأخّر چنان خدای را عبادت کند که گوئی خدای او را می بیند .

تا هنگامی که اسلام اکبر سالک به ایمان اکبر نرسیده فقط گاه و بیگاه بر او حال احسان دست داده و عبادات را با شوق و رغبت

و میلی وافر انجام می دهد امّا وقتی که به ایمان اکبر رسید از حال احسان به ملکه محسنین می رسد . در این موقع جزئیّات و کلّیّات افعال سالک از سرچشمه شوق و میل و رغبت آب خورده همه را به طیب خاطر اتیان می کند ، زیرا در این موقع ایمان به روح سرایت کرده و چون روح سلطان و فرمانفرمای جمیع اعضاء و جوارح است همه را به کار خود وامی دارد و کار بر همه سهل و آسان می گردد ، همه آنها منقاد و مطیع روح بوده و دقیقه ای از آنات از اطاعت او سر باز نمی زنند . خداوند تبارک و تعالی در حقّ این طائفه می فرماید :

قَدْ أفْلَحَ الْمُؤْمِنُونَ * الَّذینَ هُمْ فی صَلاتِهِمْ خاشِعُونَ * وَ الَّذین هُمْ عَنِ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ [59]

چون اشتغال به لهویّات متفرّع بر میل و رغبت به آنهاست و سالک مؤمن به ایمان اکبر که به مرتبه احسان رسیده و در او ملکه شده ابدا میل و رغبتی به آنها ندارد ، و از طرف دیگر چون می داند که دو محبّت و شوق در یک دل جای نمی گیرد لقوله تعالی : ما جَعَلَ اللَهُ لِرَجُلٍ مِنْ قَلْبَیْنِ فی جَوْفِهِ [60] اگر در دل سالکی میل و رغبت به امور لهویّه باشد إنّا [61] کشف می کنیم که میل و رغبت الهی در او نبوده و چنین قلبی منافق خواهد بود ، چه در مورد امور راجع به خدای تعالی اظهار میل می کند و در امور لغویّه و لهویّه نیز رغبت و میل دارد . و این نفاق ، نفاق اکبر است که در مقابل ایمان اکبر قرار دارد ، و

تسلیم و اطاعت قلبی آن متولّد از رغبت و اشتیاق باطنی نیست بلکه متولّد از عقل و زائیده خوف و ملاحظه کاریهائی است که در انسان پدید می گردد . و اشاره به همین نفاق است قوله عزّ من قائل :

وَ اذا قَامُوا الَی الصَّلاهِ قامُوا کُسالَی [62]

سالک هنگامی به ایمان اکبر می رسد که هیچ درجه از درجات این نفاق در او نباشد و به هیچ وجه افعال او ناشی از مدرکات عقلیّه و صلاح اندیشی و محافظه کاری و مسبّب از خوف نباشد بلکه صرفا بر اساس اشتیاق و محبّت و به داعیه عشق و میل و رغبت انجام گیرد .

هجرت کبری

چون سالک به مرتبه ایمان اکبر رسید باید مهیّای هجرت کبری گردد ، و آن هجرت به تن است از مخالطه اهل عصیان و مجالست اهل بغی و طغیان و أبناء روزگار خوّان ، و هجرت به دل است از مودّت و میل به ایشان ، و هجرت به تن و دل است معا از عادات و رسوم متعارفه و اعتباریّات و مقرّراتی که سالک را از راه خدا باز می دارد و مانع و عائق سفر او می گردد ، چه عادات و رسوم از مهمّات بلاد کفر است .

در اجتماع مادّی ، انسان مقیّد به رسوم و عادات وهمی و خیالی است که اهل دنیا به آن عادت دارند و سود و زیان و محاورات و معاشرتها و ردّ و بدلهای خود را بر آن اساس استوار می کنند . مثلا عادت بر آن جاری شده که در مجلس مذاکره و مباحثه علمی اگر کسی زبان در دهان نهاد و مهر خاموشی بر دهان زده سخنی

نگوید او را به نادانی منسوب می کنند . یا مثلا عادت بر این جاری شده که در نشستن در صدر مجلس ، تهافت به عمل می آورند و قعود و جلوس در صدر را علامت بزرگی ، و تقدّم در ورود و خروج از مجلس را نشانه عظمت می گیرند ، و چرب زبانی و تملّق را دلیل بر مردم داری و حسن خلق تلقّی می کنند ، و خلاف این ها را نشانه حقارت و کم ارزشی و نبود موقعیّت و شخصیّت و سوء خلق .

سالک باید به توفیق الهی و امداد رحمانی از تمام این ها چشم بپوشد و از این عالم خیال و وهم هجرت کند و این عجوزه را سه طلاقه نماید . در این متارکه باید سالک از هیچ نیروئی بیم و هراس نداشته باشد ، و از مذمّت مردم نهراسد ، و از ملامت و نکوهش افرادی که خود را اهل فضل و دانش قلمداد می کنند باک نداشته باشد ، چنانکه در جامع کلینی در روایت سکونی از حضرت صادق علیه السّلام از حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله روایت است که :

ارکان الکفر أربعه : الرّغبه و الرّهبه و السّخط و الغضب [63] .

و رهبت در آن به رهبت از مردم تفسیر شده است در مخالفت عادات و نوامیس و همیّه آنها . و محصّل کلام آنکه باید سالک از جمیع آداب و عادات و رسوم اعتباریّه اجتماعیّه که سدّ راه خدا هستند دست بردارد . و این را عرفاء تعبیر به جنون می نمایند زیرا مجنون به رسوم و عادات مردم آشنائی ندارد و به آنها وقع نمی گذارد و مدح و ذمّ

آنها را به دیده بی اعتنائی می نگرد و از حرکت و قیام آنها بر علیه او خوف و وحشتی به خود راه نمی دهد و تغییر روش در خود نمی دهد .

ای دل آن به که خراب از می گلگون باشی در مقامی که صدارت به فقیران بخشند تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنما کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش نقطه عشق نمودم به تو هان سهو مکن ساغری نوش کن و جرعه بر افلاک نشان بی زر و گنج به صد حشمت قارون باشی چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی ار خود از گوهر جمشید و فریدون باشی کی روی ره ز که پرسی چکنی چون باشی ور نه چون بنگری از دائره بیرون باشی تا به چند از غم ایّام جگر خون باشی ؟

جهاد اکبر

چون سالک به توفیق حضرت ربّانی موفّق به هجرت گردید و از عادات و رسوم پای درکشید قدم در میدان جهاد اکبر می نهد و آن عبارتست از محاربه با جنود شیطان ، زیرا در این موقع سالک در عالم طبیعت گرفتار و اسیر وهم و غضب و شهوت و مغلوب أ هویه متضادّه ، لجّه آمال و امانی او را محیط ، و هموم و غموم بر او مستولی ، و به منافیات طبع و منافرات خاطر متألّم ، و مخاویف عدیده را منتظر ، هر زاویه از کانون سینه اش آتشی ، انواع فقر و احتیاج ، و اصناف آلام و انتقام در درونش ، گاهی در کشاکش اهل و عیال ، و زمانی در خوف تلف مال و منال ، گاه جاه می خواهد و

نمی رسد ، و گاه منصب می جوید و نمی یابد ، خار حسد و غضب و کبر و امل او را دامنگیر ، و در چنگ حیّات و عقارب و سباع عالم طبیعت و مادّیّت زبون و حقیر ، خانه دلش از ظلمات وهم تیره و تار ، و فزون از حدّ و شمار ، از هر طرف روی گرداند سیلی روزگار خورد ، و به هر جا پا نهد خاری به پایش خلد .

این آلام و اسقام در سینه سالک انباشته است ، و پس از تأمّل و تدبّر به کثرت آنها پی می برد . سالک باید با توفیق الهی بر جنود وهم و غضب و شهوت فاتح آمده و در این مجاهده کبری پیروز گردد و در این جهاد فتح و ظفر نصیبش گردد و از چنگ عوائق و علائق مستخلص شده عالم طبیعت را بدرود کند .

اسلام اعظم

در این حال وارد عالم اسلام اعظم می گردد . در اینجا خود را جوهری می بیند یکتا و گوهری بی همتا ، بر عالم طبیعت محیط و از موت و فنا مصون و از کشاکش متضادّات فارغ ، در خود صفا و بهاء و ضیائی مشاهده می نماید که فوق ادراک عالم طبیعت است چون در این حال ، سالک از عالم طبیعت مرده و حیات تازه ای یافته است و با اینکه به ظاهر در عالم ملک و ناسوت است ولی موجودات ناسوتی را با صورتهای ملکوتی خواهد دید و هر چه از مادّه بر او روی نماید او را به صورت ملکوتی مشاهده می کند ، و به حال او ضرری نمی رساند چون به قیامت انفسیّه وسطی رسیده پرده بر

کنار رفته و بسی از امور خفیّه بر او ظاهر گردیده و بسیاری از احوال عجیبه او را حاصل شده است . این مرتبه همان مقام اسلام اعظم است که در آیات قرآنیّه به طور روشن از آن ذکر شده است .

ا وَمَنْ كانَ مَيْتا فَأحْيَيْنَاهُ وَ جَعَلْنَا لَهُ نُورا يَمْشى بِهِ فِى النّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِى الظُّلُماتِ لَيْسَ بِخارِجٍ مِنْها كَذَلِكَ زُيِّنَ لِلْكافِرينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ [64]

و هکذا قوله تعالی :

مَنْ عَمِلَ صَالِحا مِنْ ذَكَرٍ اوْ انْثَى وَ هُوَ مُؤْمِنُ فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ اجْرَهُمْ بِاحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُونَ [65]

مخفی نماند که در این موقع سالک به واسطه آنچه از خود مشاهده می کند ممکن است او را اعجاب و انانیّت درگیرد و بزرگترین دشمن جانی و قتّال او که نفس خود اوست با او روبرو گردد چنانکه در حدیث وارد است که :

اعدی عدوّک نفسک التّی بین جنبیک . [66]

و اگر در این حال عنایت ربّانیّه او را انقاذ نکند به کفر اعظم مبتلا می شود . و به همین کفر اشاره فرموده اند که : النّفس هی الصّنم الأكبر [67] این بت پرستی بود که حضرت إبراهیم علیه السّلام از آن به خدا التجاء نموده و دوری آن را از خدا طلبید : وَ اجْنُبْنى وَ بَنِىَّ انْ نَعْبُدَ الْأصْنامَ [68] چه پرظاهر است که در حقّ حضرت خلیل - الرحمن پرستش اصنام مصنوعه غیر متصوّر است . و همین شرک است که حضرت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از آن به خدا پناه برد و عرض کرد :

اللّهمَّ انّی اعوذ بک من الشّرک الخفیّ . [69]

پس باید سالک به یاری و

مدد الهی تصدیق به نیستی خود نموده و اذعان به عجز و ذلّت و عبودیّت و مملوکیّت خود نموده انانیّت را بدرود کند تا کفر اعظم دامن او را درنگیرد و به اسلام اعظم موفّق آید . بعض از بزرگان عرفاء در دوران عمر خود تلفّظ به کلمه «ما» و «من» نکردند و همیشه می گفتند : بنده آمد و رفت ، و بعض دیگر تفصیل می دادند ، آنچه را که از حسن و جمال ، و مستند به ذات حقّ بود به او نسبت می دادند ، و هر چه راجع به آنان بوده و ساحت قدس الهی از آن بری بود به خود نسبت می دادند ، و آنچه ممکن بود استنادش به خود آنها و به خدا ، به صیغه جمع مثل ما و نحن می آوردند و این طریقه را از داستان حضرت خضر و موسی علیهما السلام استفاده نموده اند آنجا که خضر فرمود :

امَّا السَّفینَهُ فَکانَتْ لِمَساکینَ یَعْمَلُونَ فِی الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أنْ أعیبَه [70]

چون عیب به ذات الهی استناد نپذیرد لهذا به صیغه مفرد آورده و به خود نسبت داده است .

وَ امَّا الْغُلامُ فَکَانَ ابَوَاهُ مُؤْمِنَیْنِ فَخَشِینا انْ یُرْهِقَهُمَا طُغْیانا وَ کُفْرا - فَأَرَدْنا انْ یُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَیْرا مِنْهُ زَکَاهً وَ أقْرَبَ رُحْما [71]

چون قتل ، ممکن الاستناد به حضرت خضر و به خداست لهذا به صیغه جمع آورده شده است .

وَ امَّا الْجِدارُ فَکَانَ لِغُلامَیْنِ یَتِیمَیْنِ فِی الْمَدِینَهِ وَ کَانَ تَحْتَهُ کَنْزٌ لَهُما وَ کان ابُوهُمَا صَالِحا فَأرَادَ رَبُّکَ انْ یَبْلُغا أشُدَّهُما وَ یَسْتَخْرِجا کَنْزَهُم [72]

چون توجّه به خیر و اراده کمال و نفع ، مستند به ذات الهی است لهذا نسبت

به پروردگار داده شده است . و همچنین از سخنان حضرت إبراهیم علیه السّلام این طریقه از تکلّم مشهود است آنجا که گفت :

الَّذِی خَلَقَنی فَهُوَ یَهْدِینِ - وَ الَّذِی هُوَ یُطْعِمُنِی وَ یَسْقِینِ - وَ اذَا مَرِضْتُ فَهُوَ یَشْفِینِ [73]

در اینجا مرض را به خود و شفا را به خدا نسبت داده است .

رسیدن به مقام اسلام اعظم و رفض انانیّت نفس که محلّ بروز و ظهور شیطان است باید به توفیق الهی صورت گیرد .

حاج امام قلی نخجوانی که استاد معارف مرحوم آقا سیّد حسن آقا قاضی والد مرحوم آقا حاج میرزا علی آقا قاضی - رضوان الله تعالی علیهم - بود و در نزد مرحوم آقا سیّد قریش قزوینی - رضوان الله علیه - در اخلاقیّات و معارف الهیّه مراتب استکمال را طیّ می نمود گوید : «پس از آنکه به سنّ پیری و کهولت رسیدم شیطان را دیدم که هر دوی ما در بالای کوهی ایستاده ایم . من دست خود را بر محاسن خود گذارده و به او گفتم : مرا سنّ پیری و کهولت فرا گرفته اگر ممکنست از من درگذر . شیطان گفت : این طرف را نگاه کن . وقتی نظر کردم درّه ای را بسیار عمیق دیدم که از شدّت خوف و هراس عقل انسان مبهوت می ماند . شیطان گفت : در دل من رحم و مروّت و مهر قرار نگرفته اگر چنگال من بر تو بند گردد جای تو در ته این درّه خواهد بود که تماشا می کنی» .

ایمان اعظم

مرحله عالیتر از اسلام اعظم مرحله ایمان اعظم است و آن عبارتست از شدّت ظهور و وضوح اسلام اعظم

به طوری که از علم و باور تجاوز نموده به مرتبه مشاهده و عیان برسد ، و در این هنگام سالک از عالم ملکوت ارتحال نموده و قیامت کبرای انفسیّه بر او قائم و به عالم جبروت داخل می شود و از مشاهدات ملکوتیّه به معاینات جبروتیّه فائز می گردد .

هجرت عظمی

و بعد از این باید سالک از وجود خود مهاجرت نموده و آن را بالمرّه رفض کند و آن مسافرت به عالم وجود مطلق است . و به این مرحله ناظر است گفتار بعضی از بزرگان که : دع نفسک و تعال . [74] و نیز اشاره به این مرحله است قوله تعالی : فَادْخُلی فی عِبَادی - وَ ادْخُلی جَنَّتی [75] چه «و ادخلی جنّتی» بعد از «فادخلی فی عبادی» آمده است ، و خطاب یا ایّتها النّفس المطمئنّه خطاب به نفسی است که از جهاد اکبر فارغ و به عالم فتح و ظفر که مقرّ اطمینان است داخل شده است . و چون هنوز از مجاهده عظمی فارغ نشده است و آثار وجودی او باقی است و غایت اضمحلال آن موقوف بر تحقّق جهاد اعظم است لهذا هنوز از تحت تسلّط و قهر خارج نشده و در مضمار «ملیک» و «مقتدر» که دو اسم خداوند عظیم است جای دارد : فی مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلیکٍ مُقْتَدِرٍ [76]

و پس از این مرحله باید سالک با آثار ضعیف وجود خود در مجادله برآمده و بقایای آن را که خود را مخفی داشته اند بالمرّه نابود و ریشه کن سازد تا بتواند در بساط توحید مطلق قدم گذارد . و این عالم ، عالم فتح و ظفر است .

و بدین وسیله عوالم دوازده گانه طیّ شده و چنین کسی که از هجرت عظمی و جهاد اعظم گذشته و فاتح و مظفّر شده است وارد عالم خلوص خواهد شد و در مضمار انّا لِلّهِ وَ انّا الَیْهِ راجِعُونَ [77] وارد شده قیامت عظمای انفسیّه بر او قائم ، از اجسام و ارواح و جمیع تعیّنات گذشته و از همه فانی شده و قدم در عالم لاهوت نهاده و از تحت کُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ [78] بیرون می رود .

موت ارادی

چنین شخصی به موت ارادی ، میّت خواهد بود ، لهذا حضرت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله فرمودند :

من أراد ان ینظر إلی میّت یمشی فلینظر إلی علیّ بن أبی طالب . [79]

توضیح و تبیین :

کمالاتی که تاکنون ذکر شد و کم و بیش آثار و علائم آن بیان شد فیوضاتی است از جانب حضرت ربّ العزّه که اختصاص به امّت حضرت خاتم الأنبیاء و المرسلین محمّد بن عبد الله صلّی اللّه علیه و آله دارد . سالکین امم سالفه و شرایع ماضیه کمالاتشان محدود بوده ، پس از حصول فناء و نیستی خود فقط می توانستند مشاهده اسماء و صفات پروردگار را بنمایند و بالاتر از این مرحله را گمان نمی بردند . و سرّ آن این بود که نهایت معرفت آنان منتهی به کلمه لا اله الا الله [80] می شد که حاصل آن شهود ذات مستجمع جمیع صفات کمالیّه و جمالیّه است .

مزیّت سالکین امت اسلام بر سالکین امم سالفه

ولی سالکین امّت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله از این مرحله بس بالاتر رفته به مراحل بعدیّه اطّلاع پیدا نموده اند و به مراحلی که قابل شرح و بیان نیست راه یافته اند ، و علّت آن اینست که جمیع دستورات اسلامیّه راجع است به کلمه «الله اکبر من أن یوصف» .

و بنا بر این اساس قهرا مراحلی را که سالک مسلمان طیّ می کند به جائی منتهی می شود که قابل شرح و بیان و توصیف نیست ، و این به مناسبت ارتباط سلوک با کلمه مبارکه «الله اکبر من ان یوصف» است . لهذا خود انبیای سلف نیز ما فوق مقام شهود اسماء و صفات الهی چیزی را گمان نمی بردند

تا با طائر همّت قصد پرواز به آن آشیان را بنمایند . از این روی در دنیا که به انواع ابتلائات دچار می شدند متوسّل و متمسّک به ولایت معنوی و روحی رسول الله و أمیر المؤمنین و صدّیقه کبری و اولاد طاهرینشان می شدند آنگاه نجات می یافتند ، و این همان مقام ولایت کبرای معنویّه ایشان بود که دفع هموم و غموم از آن انبیاء می کرد .

اجمال این مقام گرچه برای آنان مدرک بود و بر همین اساس متوسّل به مقامات عالیه طاهرین می شدند لیکن کیفیّت و خصوصیّت آن برایشان معلوم نبود و تا آخر عمر بر آنها مجهول می ماند . فقط از آیات کریمه قرآن استفاده می شود که برای حضرت إبراهیم علیه السّلام یکی دو بار به طور حال نه دوام روی داد که بتواند حقائق عالیه و فیوضات کامله را شهود نماید ولی استمراری نداشت و مقام آن در سرای دیگر برای آن حضرت محقّق خواهد بود .

پی نوشت ها

[52] آیه 20 تا 22 ، از سوره 9 : توبه : آنانکه ایمان آورده اند و هجرت کرده اند و در راه خدا با اموال و جانهای خود مجاهده کرده اند نزد خداوند مقام بزرگتری دارند ، و اینان البتّه رستگارانند . پروردگارشان به رحمت و خشنودیی از سوی خود و به بهشتهائی که نعمتی پایدار برای آنان در آنست و در آن جاودان خواهند بود بشارتشان می دهد ، بدرستی که پاداش بزرگ نزد خداست .

[53] ما از جهاد کوچکتر بازگشته به سوی جهاد بزرگتر در حرکتیم .

[54] بدرستیکه اسلام همانا تسلیم است و تسلیم ، یقین .

[55] «سوگند به پروردگار تو ای پیغمبر که اینان ایمان نمی آورند

مگر آن هنگامی که در منازعات و مشاجرات واقعه بین خود تو را حکم قرار دهند ، و سپس آن کسی که حکم بر علیه او نمودی و خود را متضرّر دید به هیچ وجه در دل خود از این حکم ضیق و تنگی نیابد بلکه شاد و خرّم باشد و از جان و دل به حقیقت مرتبه انقیاد ، تسلیم و خوشنود باشد»

[56] آیه 69 ، از سوره 29 : عنکبوت : و آنانکه در راه ما مجاهده کردند البتّه به راههای خودمان هدایتشان می کنیم . . . و مسلّما خداوند با نیکوکاران است .

[57] 69 : 29

[58] 69آنچنان خدا را بپرستی که گویا او را می بینی ، و اگر این توان در تو نیست که او را ببینی ، اینطور پرستش کن که او تورا می بیند .

[59] آیه 1 تا 3 ، از سوره 23 مؤمنون : براستی که مؤمنان رستگار شدند ، آنانکه در نمازشان خشوع دارند ، و آنانکه از لغو و بیهوده رو گردانند

[60] آیه 4 ، از سوره 33 : احزاب : خداوند برای یک مرد دو دل در درونش ننهاده است .

[61] در اصطلاح ، «برهان انّی» ، پی بردن به علّت و مؤثّر از راه معلول و اثر را گویند .

[62] آیه 142 ، از سوره 4 : نساء : و چون به نماز ایستند به حال کسالت ایستند .

[63] پایه های کفر چهار است : رغبت) میل و گرایش) رهبت) ترس و بیم) سخط) نارضایتی و بیزاری) و غضب) خشم) .

[64] آیه 122 ، از سوره 6 : انعام : آیا آن کس

که بی جان بود و ما زنده اش کردیم و برای او نوری قرار دادیم که بدان وسیله در میان مردم راه می رود چون کسی است که در تاریکیها بسر می برد و از آن بیرون نمی شود ؟ اینچنین اعمال کافران برای آنان جلوه داده شده است .

[65] آیه 97 ، از سوره 16 : نحل : هرکس که کار شایسته کند مرد باشد یا زن در حالیکه مؤمن باشد ، او را به زندگانی پاک و دلنشینی حیات بخشیم ، و چنین کسانی را به جزائی که بهتر از عملشان است پاداش می دهیم .

[66] سرسختترین دشمنانت همان نفس توست که میان دو پهلوی توست .

[67] نفس همانا بت بزرگتر است .

[68] آیه 35 ، از سوره 14 : إبراهیم : و من و پسرانم را دور بدار از آنکه بت ها را پرستش کنیم .

[69] خداوندا من حتما از شرک خفی به تو پناه می آورم .

[70] آیه 79 ، از سوره 18 : کهف : اما آن کشتی از آن فقیرانی بود که در دریا کار می کردند ، من خواستم آن را معیوب سازم . . . .

[71] آیه 80 و 81 ، از سوره 18 : کهف : امّا آن پسر بچه پدر و مادرش مؤمن بودند پس ما ترسیدیم که آن دو را به سرکشی و کفر کشاند ، بنابراین خواستیم که پروردگارشان فرزندی برایشان جایگزین کند که از او پاکتر و دلسوزتر باشد و پیوند رحم را بهتر رعایت کند .

[72] آیه 82 ، از سوره 18 : کهف : و اما آن دیوار از آن دو کودک یتیمی در شهر بود که گنجی برایشان

زیر آن نهفته بود و پدرشان مرد صالح و شایسته ای بود ، پس پروردگار تو خواست که آنان به رشد خود برسند و گنجشان را بیرون آورند .

[73] آیه 78 تا 80 ، از سوره 26 : شعراء :) خدای من) آن کسی) است) که مرا آفریده پس هدایتم می کند ، و آن کسی) است) که مرا خوراک می دهد و سیرابم می کند ، و چون بیمار شوم مرا شفا می بخشد .

[74] خودت را رها کن و بالا بی .

[75] آیه 29 و 30 ، از سوره 89 : فجر : پس در زمره بندگانم داخل شو و در بهشت من وارد شو .

[76] آیه 55 ، از سوره 54 : قمر : در جایگاهی راستین نزد پادشاهی مقتدر .

[77] آیه 156 ، از سوره 2 : بقره : ما همه ملک طلق خدائیم ، و ما به سوی او باز گشت کنندگانیم .

[78] آیه 185 ، از سوره 3 : آل عمران : هر نفسی چشنده مرگ است .

[79] هر که می خواهد به مرده ای بنگرد که راه می رود ، به علیّ بن ابی طالب نگاه کند .

[80] معبودی جز الله نیست .

قسمت سوم : شرح اجمالی روش و کیفیت سلوک الی الله ، شرح تفصیلی طریق و کیفیت سیر الی الله

مقام صلوح

قبل از اینکه برای استدلال این مطلب به آیات قرآن متوسّل شویم متذکّر می شویم که مقام اخلاص دارای مراتب تشکیکی است ، چه به نصّ قرآن مجید عدّه ای از پیمبران دارای مقام اخلاص بوده اند ولی با این همه مقامی عالیتر و ارجمندتر از اخلاص هست که آنان بدان واصل نگشته و دعا می کرده اند که در آخرت به آن برسند . مثلا حضرت یوسف - علی نبیّنا و آله و علیه

السلام - با آنکه به نصّ قرآن از مخلصین بوده است لقوله تعالی : انَّهُ مِنْ عِبادِنَا الْمُخْلَصِینَ [1] در مقام دعا از خداوند خود طلب مقام لحوق به صالحین را نموده عرض می کند :

انْتَ وَلِیِّی فِی الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ تَوَفَّنی مُسْلِما وَ الْحِقْنِی بِالصَّالِحینَ [2]

بنابراین آن حضرت در دنیا به مقام صلوح نرسیده بود لهذا دعا می کند که پس از مرگ این لحوق حاصل شود . و امّا آیا دعایش مستجاب شد یا نه و آیا در آخرت به مقام صلوح خواهد رسید یا نه از آیات قرآن چیزی استفاده نمی شود . و حضرت إبراهیم علیه السّلام با آنکه مقامی شامخ را در خلوص دارا بوده عرض می کند :

رَبِّ هَبْ لی حُکْما وَ الْحِقْنی بِالصَّالِحینَ [3]

بنابراین مقام "صلوح" عالیتر از مقام "خلوص" است که حضرت خلیل الحاق خود را به واجدین آن از خدای خود تمنّا نمود . خداوند این دعای حضرت إبراهیم را در دنیا اجابت ننمود بلکه تحقّق آن را در آخرت وعده فرمود :

وَ لَقَدِ اصْطَفَیْناهُ فِی الدُّنْیَا وَ انَّهُ فِی الْآخِرَهِ لَمِنَ الصَّالِحینَ [4]

اقسام صلاح

باید دانست که این مرتبه از صلاح که انبیای سلف آرزوی آن را داشتند غیر از صلاحی است که به نصّ آیه کریمه به آن حضرت و اولاد آن حضرت داده شده است لقوله تعالی :

وَ وَهَبْنا لَهُ اسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ نافِلهً وَ کُلا جَعَلْنا صالِحینَ [5]

چه این صلاح را همه آنها دارا بودند و از جمله خود حضرت إبراهیم دارا بود و در عین حال تقاضای صلاح دارد . پس این صلاح بسیار عالی تر و بالاتر است . و امّا دلیل بر آنکه حضرت رسول

الله صلّی اللّه علیه و آله و عدّه ای در زمان آن حضرت به درجه همین صلوح رسیده اند آیه کریمه قرآن از قول حضرت رسول ناطق است که :

انَّ ولِیِّیَ اللَهُ الَّذِی نَزَّلَ الْکِتَابَ وَ هُوَ یَتَوَلَّی الصَّالِحِینَ [6] اوّلا آن حضرت در این آیه اثبات ولایت مطلقه حضرت احدیّت را برای خود نموده سپس می فرماید که ولیّ من آن کسی است که تولّی امور صالحین را می نماید ، پس معلوم می شود که در آن زمان افرادی از مخلصین به مقام صلوح می زیسته اند و پروردگار متولّی امور ایشان بوده است . بنابر آنچه ذکر شد معلوم می شود که سرّ دعای انبیاء سلف و توسّل آنها به خمسه آل طهارت یا به ائمّه طاهرین چه بوده و علوّ رتبت مقام صلوح در آنان تا چه سرحدّی است که مانند حضرت إبراهیم پیغمبری لحوق خود را به آنها از خدا می خواهد .

و امّا دلیل بر آنکه انبیای عظام به مقام اخلاص رسیده اند را به وجوهی از آیات شریفه قرآن می توان استفاده نمود .

اوّل : از طریق حمد ایشان ، چنانکه در قرآن مجید وارد شده است ، چه به نصّ قرآن توصیف و تمجید چنانکه سزاوار مقام حضرت احدیّت است برای احدی ممکن نیست مگر توصیف و تمجید بندگان مخلصین خدا : قال عزّ من قائل : سُبْحانَ اللَهِ عَمّا یَصِفُونَ الا عِبادَ اللَهِ الْمُخْلَصینَ [7] و خدای تعالی پیمبرش را امر به حمد می کند آنجا که فرماید : قُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ وَ سَلامٌ عَلی عِبادِهِ الَّذِینَ اصْطَفیَ اللَّهُ خَیْرٌ أمّا یُشْرِکُونَ [8] و حکایت از حمد حضرت إبراهیم علیه السّلام می کند : الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذی وَهَبَ

لِی عَلَی الْکِبَرِ اسْماعیلَ وَ اسْحاقَ انَّ رَبِّی لَسَمِیعُ الدُّعاءِ [9] و یا آنکه امر به حضرت نوح - علی نبیّنا و آله و علیه السلام - می کند که حمد خدا را بجای آورد آنجا که فرماید : فَقُلِ الْحَمْدُ لِلّهِ الَّذی نَجّانَا مِنَ الْقَوْمِ الظّالِمینَ [10]

دوّم : تصریحاتی که در قرآن کریم راجع به مقام اخلاص بعضی از انبیای عظام است ، چنانکه درباره حضرت یوسف فرماید : انَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِینَ . [11] و درباره حضرت موسی بن عمران فرماید : وَ اذْکُرْ فِی الْکِتَابِ مُوسَی انَّهُ کَانَ مُخْلَصا وَ کَانَ رَسُولا نَبِیّ [12] و درباره حضرت إبراهیم و اسحق و یعقوب فرماید : وَ اذْکُرْ عِبادَنَا ابْرَاهِیمَ وَ اسْحاقَ وَ یَعْقُوبَ اولِی الْأیْدِی وَ الابْصارِ - انّا اخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَهٍ ذِکْرَی الدّارِ [13]

سوّم : از طریق شکر و سپاس آنان خدای تعالی را ، چون از طرفی طبق آیه کریمه : فَبِعِزَّتِکَ لاغْوِیَنَّهُمْ اجْمَعِینَ - الا عِبَادَکَ مِنْهُمُ الْمُخْلَصِینَ [14] شیطان را بر افراد قلیلی از بندگان که مخلَص اند دسترس نیست ، و از طرف دیگر طبق آیه کریمه : ثُمَّ لآتِیَنَّهُمْ مِنْ بَیْنِ أیْدیهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أیْمانِهِمْ وَ عَنْ شَمائِلِهِمْ وَ لا تَجِدُ اکْثَرَهُمْ شَاکِرِینَ [15] بندگانی را که شیطان اغوا می کند از شاکرین نخواهند بود . از اینجا استفاده می شود که شاکرین که شیطان به آنها دستبردی ندارد همانا بندگان مخلصین هستند . حال اگر در قرآن مجید بندگانی را یافتیم که خدای متعال آنان را به صفت شکر و شاکر توصیف کند می فهمیم آنان از عباد الله المخلصین هستند . از جمله راجع به حضرت نوح می فرماید

: ذُرِيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ انَّهُ كَانَ عَبْدا شَكُور [16] و راجع به حضرت لوط فرمايد : انَّا ارْسَلْنَا عَلَيْهِمْ حاصِبا الا آلَ لُوطٍ نَجَّيْناهُمْ بِسَحَرٍ - نِعمَةً مِنْ عِنْدِنَا كَذَلِكَ نَجْزِى مَنْ شَكَرَ [17] و راجع به حضرت إبراهيم فرمايد : انَّ ابْراهِيمَ كَانَ امَّةً قَانِتا لِلّهِ حَنِيفا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ - شَاكِرا لِأنْعُمِهِ [18] و به طور كلّى بقيّه انبيائى كه به صفت شكر معرّفى شده اند همه از مخلَصين بوده اند .

چهارم : عنوان اجتباء است ، كه خداوند عزّ و جلّ در قرآن مجيد انبيائى را به عنوان اجتباء توصيف نموده است آنجا كه فرمايد : وَ وَهَبْنَا لَهُ اسْحاقَ وَ يَعْقُوبَ كُلا هَدَيْنا وَ نُوحا هَدَيْنَا مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِهِ داوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ ايُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِى الْمُحْسِنِينَ - وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى وَ الْيَاسَ كُلٌّ مِنَ الصَّالِحِينَ - وَ اسْماعِيلَ وَ الْيَسَعَ وَ يُونُسَ وَ لُوطا وَ كُلا فَضَّلْنَا عَلَى الْعَالَمِينَ - وَ مِنْ آبَائِهِمْ وَ ذُرِّيَّاتِهِمْ وَ اخْوَانِهِمْ وَ اجْتَبَيْنَاهُمْ وَ هَدَيْناهُمْ الَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ [19] از اين آيه مباركه مى توان استدلال نمود به مقام اخلاص جميع انبياء عليهم السلام به خلاف طرق استدلال سابقه كه از آنها فقط مخلص بودن افرادى معدود از انبياء را كه نام برده شده مى توان استنتاج نمود . و استدلال ما از اين بر دو امر متوقّف است :

اوّل : عنوان اجتباء است . چون اين مادّه در لغت به معناى برگزيدن چيزى است از ميان چيزهاى مشابه خود ، مثلا از يک صندوق سيب اگر کسى يک عدد را برگزيند

و بردارد برای خود عمل او را اجتباء نامند . چون در این آیه کریمه خداوند می فرماید : و اجْتَبَيْنَاهُمْیعنی آنها را از میان جمیع مخلوقات و افراد بشر اجتباء نمودیم و آنها را برگزیدیم و برای خود در صندوقچه یا در جیب خاصّ خود قرار دادیم . بنابراین حکم آنها با حکم افراد بشر فرق می کند . آنها افرادی هستند که به تمام معنی جدا شده برای خود خدا بوده و مورد نظر حضرت او بوده اند . و معلوم است که این اجتباء برای خدا بر همان عنوان اخلاص منطبق است ، چه مخلصین نیز افرادی هستند که برای خود خدا بوده و نسبتشان را به کلّی با تمام موجودات قطع نموده و به حضرت اقدس او پیوسته اند .

دوّم آنکه : این اجتباء در این کریمه اختصاص به افرادی معیّن ندارد گرچه خداوند بعد از ذکر نوح و إبراهیم و شانزده تن دیگر از انبیاء و پس از ذکر پدران و ذرّیّه آنها و برادران آنها می فرماید که ما آنها را اجتباء نمودیم ، لکن معلومست که مراد از برادران همان برادران روحی و اخلاقی است که در معارف الهیّه با آنها همردیف و هم سلک هستند . بنابراین از آیه ، اطلاق بلکه عموم استفاده می شود و می توان بر مقام اخلاص جمیع أنبیاء استدلال نمود .

چون شرح عوالم دوازده گانه سلوک معلوم شد حال باید در طریق و کیفیّت مسافرت و سلوک بحث نمود . و در اینجا دو بیان است : یکی شرح اجمالی و دیگری شرح تفصیلی .

شرح اجمالی طریق و کیفیّت سلوک إلی اللّه

لزوم جستجوی دلیل در اثبات حقایق دین

بیان اوّل : اوّلین چیزی که بر سالک

لازم است آنست که در مقام تفحّص و تجسّس ادیان و مذاهب برآمده و به مقدار وسع و استعداد خود کوشش و سعی مبذول دارد تا مقام وحدت و یگانگی خداوند متعال و حقیقت راهنمائی او را دریابد اگرچه به صرف گمان و مجرّد رجحان باشد ، پس از تصدیق علمی یا ظنّی از کفر خارج شده و به اسلام و ایمان اصغرین داخل می شود ، و همین مرحله است که اجماع قائم است که برای هر مکلّفی دلیل بر آن لازم است . پس از سعی و کوشش و کاوش اگر برای مکلّف هیچ رجحانی حاصل نشد باید دامن همّت بر میان بندد و با سیلاب اشک و ناله و خاکساری در این مرحله آن طور پافشاری نماید و در تضرّع و ابتهال دریغ ننماید تا بالأخره راهی برای او مفتوح گردد چنانکه در حالات حضرت ادریس - علی نبیّنا و آله و علیه السّلام - و مریدان او چنین مأثور است .

تاثیر تضرّع و ابتهال در حصول ایمان به عالم معنا

مراد از ابتهال و تضرّع آنست که سالک به عجز و ناتوانی خود واقف گشته از صمیم قلب هدایت خود را خواستار گردد .

بدیهی است حقّ متعال هرگز بنده مسکین خود را که جویای حقّ و پویای حقیقت است البتّه یله و رها نخواهد نمود : وَ الَّذینَ جَاهَدُوا فینَا لَنَهْدِیَنَّهُمْ سُبُلَنا . [20]

گفتگوی حضرت ادریس علیه السلام با حضرت علامه طباطبایی در خواب

به یاد دارم هنگامی که در نجف اشرف ، تحت تربیت اخلاقی و عرفانی مرحوم حاج میرزا علی قاضی - رضوان الله علیه - بودیم سحرگاهی بر بالای بام بر سجّاده عبادت نشسته بودم در این موقع "نعاسی" به من دست داد و مشاهده کردم دو نفر در مقابل من نشسته اند یکی از آنها حضرت ادریس - علی نبیّنا و آله و علیه السلام - بود و دیگری برادر عزیز و ارجمندم خودم آقای حاج سیّد محمّد حسن طباطبائی که فعلا در تبریز سکونت دارند . حضرت ادریس با من به مذاکره و سخن مشغول شدند ولی طوری بود که ایشان القاء کلام می نمودند و تکلّم و صحبت می کردند ولی سخنان ایشان به واسطه کلام آقای اخوی استماع می شد . فرمودند : "در زندگانی من اتّفاقات و حوادث هولناکی روی داد و بحسب جریانات عادّیّه و طبیعیّه حلّ آنها محال به نظر می رسید و از ممتنعات شمرده می شد ولی ناگهان برای من حلّ شده ، و روشن شد که دستی ما فوق اسباب و مسبّبات عادّیّه از عالم غیب حلّ این عقده ها نمود و رفع این مشکلات

فرمود . و این اوّلین انتقالی بود که عالم طبیعت را برای من به جهان ماوراء طبیعت پیوست و رشته ارتباط ما از اینجا

شروع شد . "در آن وقت چنین به نظر من آمد که مراد از ابتلائات آن حضرت صدمات و مشکلات ایّام کودکی و دوران طفولیّت بود .

هدایت خداوند کسانی را که صمیمانه و قلبا خواهان هدایت اند

منظور آنکه اگر کسی از روی واقع در امر هدایت متوسّل به پروردگار خود گردد البتّه او را اعانت و یاری خواهد نمود . در این حال استمداد از آیات قرآنیّه که موافق حال اوست بسیار مؤثّر و مفید واقع خواهد شد ، قال الله تبارک و تعالی : الا بِذِکْرِ اللَهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [21] و نیز اورادی مانند : یا فتّاح ، یا دلیل المتحیّرین [22] و امثالها مؤثّر خواهد بود . البتّه باید دقّت داشت که از ته دل و با حضور کافی و توجّه انجام داد .

یکی از دوستان چنین نقل می کرد که : "در ماشین نشسته و مشرّف به کربلای معلّی می شدم ، سفر من از ایران بود . در نزدیکی صندلی من جوانی ریش تراشیده و فرنگی مآب نشسته بود لهذا سخنی بین ما و او ردّ و بدل نشد . ناگهان صدای این جوان دفعتا به زاری و گریه بلند شد . بسیار تعجّب کردم ، پرسیدم سبب گریه چیست ؟ گفت : پس اگر به شما نگویم به چه شخصی بگویم . من مهندس راه و ساختمان هستم . از دوران کودکی تربیت من طوری بود که لامذهب بار آمده و طبیعی بودم و مبدأ و معاد را قبول نداشتم فقط در دل خود محبّتی به مردم دیندار احساس می کردم خواه مسلمان باشند یا مسیحی یا یهودی . شبی در محفل دوستان که بسیاری بهائی بودند حاضر شدم و تا ساعتی

چند به لهو و لعب و رقص و غیره اشتغال داشتم . پس از گذشت زمانی در خود احساس شرمندگی نمودم و از افعال خودم خیلی بدم آمد ناچار از اطاق خارج شده به طبقه فوقانی رفتم و در آنجا تنها مدّتی گریه کردم و چنین گفتم : ای آنکه اگر خدائی هست آن خدا توئی ، مرا دریاب . پس از لحظه ای به پائین آمدم . شب به پایان رسید و تفرّق حاصل گردید . فردای آن شب به اتّفاق رئیس قطار و چند نفر از بزرگان برای مأموریّت فنّی خود عازم مسافرت به مقصدی بودیم ، ناگهان دیدم از دور سیّدی نورانی نزدیک من آمده به من سلام نمود و فرمود : با شما کاری دارم ، وعده کردم فردا بعد از ظهر از او دیدن کنم . اتّفاقا پس از رفتن او بعضی گفتند : این بزرگوار است و چرا با بی اعتنائی جواب سلام او را دادی ؟ چون وقتی که آن سیّد به من سلام کرد گمان کردم او احتیاجی دارد و برای این منظور اینجا پیش من آمده است . از روی تصادف رئیس قطار فرمان داد که فردا بعد از ظهر که کاملا تطبیق با همان وقت معهود می نمود باید فلان مکان بوده و دستوراتی چنین و چنان به من داد که باید عمل کنی ، من با خود گفتم بنا بر این نمی توانم دیگر به دیدن این سیّد بروم . فردا چون وقت کار محوّله رئیس قطار نزدیک می شد در خود احساس کسالت کردم و کم کم تب شدیدی روی نموده به قسمی که بستری شدم به طوری که

طبیب برای من آوردند و طبعا از رفتن برای مأموریّتی که رئیس قطار داده بود معذور گردیدم . پس از آنکه فرستاده رئیس قطار از نزد من بیرون رفت دیدم تب فرو نشست و حالم به حالت عادی برگشت کاملا خوب و سرحال خود را دیدم ، دانستم باید در این میان سرّی باشد ، از این روی برخاسته به منزل آن سیّد رفتم ، به مجرّد آنکه نزد او نشستم فورا یک دوره اصول اعتقادیّه با برهان و دلیل برای من گفت به طوری که من مؤمن شدم و سپس دستوراتی به من داده فرمود : فردا نیز بیا ، چند روزی همچنان نزد او رفتم . هنگامی که پیش روی او می نشستم آنچه از امور واقعه روی داده بود برای من بدون ذرّه ای کم و بیش حکایت می نمود و از افعال و نیّات شخصی من که احدی جز من بر آنها اطّلاع نداشت بیان می نمود .

مدّتی گذشت تا اینکه شبی از روی ناچاری در مجلس دوستان شرکت کردم و ناچار شدم قماری بنمایم . فردا چون خدمت او رسیدم فورا فرمود : آیا حیا و شرم ننمودی که این گناه کبیره موبقه را انجام دادی ؟ اشک ندامت از دیدگان من سرازیر شد گفتم : غلط کردم ، توبه کردم ، فرمود : غسل توبه کن و دیگر چنین منما ، و سپس دستوراتی دیگر فرمود . خلاصه به طور کلّی رشته کارم را عوض کرد و برنامه زندگی مرا تغییر داد . چون این قضیّه در زنجان اتّفاق افتاد و بعدا خواستم به طهران حرکت کنم امر فرمود که بعضی از علماء

را در طهران زیارت کنم و بالأخره مأمور شدم که برای زیارت اعتاب عالیات بدان صوب مسافرت کنم . این سفر ، سفری است که به امر آن سیّد بزرگوار می نمایم . دوست ما گفت : در نزدیکی های عراق دوباره دیدم ناگهان صدای او به گریه بلند شد ، سبب را پرسیدم گفت : الآن وارد خاک عراق شدیم چون حضرت ابا عبد الله علیه السّلام به من خیر مقدم فرمودند . منظور آنکه اگر کسی واقعا از روی صدق و صفا قدم در راه نهد و از صمیم دل هدایت خود را از خدای خود طلب نماید موفّق به هدایت خواهد شد اگرچه در امر توحید نیز شکّ داشته باشد .

سالک چون در این مرحله موفّقیّت حاصل نمود باید دامن طلب در تحصیل اسلام اکبر و ایمن اکبر بالا زند .

علم و عمل مورث یکدیگرند

و اوّلین چیزی که در این مرحله لازم است عبارتست از علم به احکام که باید از فقیه تعلّم نماید ، و پس از تحصیل علم باید در مقام عمل برآید و در عمل نیز مداومت نماید تا درجه به درجه یقین و معرفت او رو به فزونی گذارد ، چه علم مورث عمل و عمل مورث علم است . اگر کسی جدّا علم و اعتقاد به چیزی داشته باشد لازمه اش تطبیق عمل خود بر طبق آن علم و مدرکات خود است ، و از عدم عمل انّا کشف می شود که علم او جزمی نبوده و اذعان و اعتقاد نداشته بلکه مجرّد تصویر صورتی بوده که در قوای متخیّله او منتقش شده است .

اگر کسی علم واقعی و حقیقی به رازقیّت مطلقه حضرت

احدیّت داشته باشد هرگز نباید برای تحصیل مال خود را به هلاکت افکند بلکه باید اکتفا نماید به مقدار طلبی که در شرع امر به آن شده ، با کمال آرامش خیال و سکون خاطر به قدر وسع برای تحصیل قدر کفاف معیشت خود و عیال خود کوشش کند . امّا اگر برای تحصیل معیشت در غلق و اضطراب افتد و بیش از حدّ معروف تلاش بنماید معلوم می شود که علم به رازقیّت مطلقه خدا ندارد بلکه علم او به رازقیّت مقیّده بوده است . خدا را رازق می دانسته در صورتی که تا این سر حدّ تلاش کند و خود را به تعب افکند و مثلا او را رازق می دانسته مقیّد به پول داشتن و در صورت شهریّه گرفتن و غیر ذلک . بنابراین اضطراب خارجی یا درونی حکایت می کند از عدم العلم یا علم به رازقیّت مقیّده . این معنای توریث علم است برای عمل ، و امّا مثال برای توریث عمل برای علم ، مثلا اگر کسی از روی واقع بگوید : سبحان ربّی الأعلی و بحمده [23] ذلّت خود را مشاهده می کند . و بدیهی است که ذلّت بدون عزّت متحقّق نیست ، همیشه ذلیل در برابر عزیز و مقتدر خواهد بود ، پس ناچار متوجّه مقام عزّت مطلق می گردد و سپس می فهمد باید همراه این عزّت علم و قدرت نیز موجود باشد . بنابراین از یک عمل بسیار کوچک که همین ذکر سجده باشد پی می برد به عزّت مطلقه و علم و قدرت مطلقه خداوند تبارک و تعالی ، و این معنای مورث بودن عمل است نسبت به علم ، و

به این معنی ناظر است قوله عزّ من قائل : و العمل الصّالح یرفعه [24] و در اعمال واجبه سعیی بلیغ ، و در ترک محرّمات نیز جدّی وافر داشته باشد ، چه سلوک راه خدا با ترک واجب و اتیان فعل محرّم منافی است ، و تمام زحمات سالک وقتی سودمند است که این دو امر محفوظ باشد و گر نه همچنان که با آلودگی تن ، زر و زیور و زینت مفید فائده نخواهد بود همچنان با آلودگی دل و روان ، اعمال مستحبّه و ریاضات شرعیّه مثمر ثمر نخواهد بود . و نیز در ترک مکروهات و اتیان اعمال مستحبّه اهتمام نماید زیرا حصول مرتبه اسلام و ایمان اکبرین موقوف بر اعمال است ، چون هر عملی دارای خاصیّتی است مخصوص به خود که باعث تکمیل ایمان می گردد . و به همین معنی اشاره شده است در حدیث محمّد بن مسلم که : الایمان لا یکون الا بالعمل ، و العمل منه ، و لا یثبت الإیمان الا بالعمل . [25]

لزوم رساندن حظ ایمانی هر یک از اعضای بدن

لذا سالک باید هر عمل مستحبّی را گرچه یک مرتبه باشد به جای آورد تا اینکه حظّ ایمانی خود را از آن عمل دریافت دارد ، لهذا در سخنان امیر المؤمنین علیه السّلام وارد است که : "ایمان کامل از عمل متولّد می شود" . پس سالک إلی اللّه باید در سیر به منزل ایمان اکبر از اتیان اعمال مستحبّه دریغ ننماید . بدیهی است به هر مقداری که در اتیان اعمال مسامحت و مساهلت ورزد به همان مقدار ایمان او ناقص خواهد بود . لهذا اگر سالکی در مرحله ای دست و

زبان و سایر اعضاء و جوارح خود را پاکیزه نموده و آنها را به تمام معنی الکلمه مؤدّب به ادب الهی نماید ولی در مرحله انفاق مال مجاهده به عمل نیاورد و از این مرحله عبور ننموده باشد ایمان او کامل نشده و ناقص خواهد بود و همین نقص او را از ارتقاء به مقام بالاتر باز خواهد داشت . بنابراین باید به هر عضوی از اعضاء ، حظّ ایمانی آن را به او رسانید تا ایمان مترتّب بر او حاصل گردد .

مثلا قلب را که امیر بدن است به ذکر و فکر مشغول دارد ، ذکر عبارتست از یادبودن قلب به اسماء و صفات حضرت باری تعالی شأنه ، و فکر عبارتست از توجّه و حرکت دادن قلب به آیات آفاقیّه و انفسیّه و تأمّل و مداقّه در صنع و سیر آنها ، و قلب انسان به وسیله این دو عمل از سرچشمه ایمان سیراب می گردد . الا بِذِكْرِ اللَهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ [26] . و پس از آنکه به هر عضوی از اعضاء حظّ ایمانی او را عطا نمود باید شروع به مجاهده نموده به وسیله آن نقصان اسلام و ایمان اکبرین را تکمیل و از شکّ و تخمین رهائی جسته به سر حدّ یقین برساند . الَّذينَ آمَنُوا وَ لَمْ يَلْبِسُوا إيمانَهُمْ بِظُلْمٍ اولَئِکَ لَهُمْ الْأمْنُ وَ هُمْ مُهْتَدُونَ [27]

نبودن حزن و خوف برای سالک دلباخته

و نتیجه مجاهده اینست که علاوه بر آنکه در صراط مستقیم قرار گرفته ، ایمن شده و از دستبرد شیاطین محفوظ خواهد ماند . الا انَّ اوْلیَاءَ اللّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ [28]خوف ، عبارتست از ترسیدن نسبت به امری

که هنوز واقع نشده و وقوع آن مترقّب و مورد اشمئزاز و ناراحتی انسان است . و حزن ، عبارتست از اندوه و غم نسبت به امر غیر ملایم و ناپسندی که واقع شده است . این دو معنی بر سالک إلی الله راه ندارد زیرا سالک کار خود را با خدای خود یکسره نموده غیر از خدا مقصد و مقصودی ندارد ، نه از فوت امر غیر منتظره ای در حزن ، و نه از وقوع امر غیر مترقّبی در خوف خواهد بود . اینجا جای یقین است که خداوند واجدان آن را به اولیای خود تعبیر فرموده است . و یشیر الی ذلک ما قاله امیر المؤمنین علیه السّلام : أبصر طریقه ، و سلک سبیله ، و عرف مناره ، و قطع غماره ، فهو من الیقین علی مثل ضوء الشّمس . [29] و نیز فرماید : هجم بهم العلم علی حقیقه البصیره ، و باشروا روح الیقین ، و استلانوا ما استوعره المترفون ، و أنسوا بما استوحش منه الجاهلون ، و صحبوا الدّنیا بأبدان ارواحها معلّقه بالمحلّ الأعلی . [30] در همین مرحله است که ابواب کشف و شهود بر او مفتوح خواهد شد .

سیر در عالم ملکوت منافات با بودن در دنیا ندارد

بدیهی است که طیّ این منزل منافاتی با بودن سالک در دنیا و اشتغال به مشاغل اوّلیّه خود ندارد ، و واردات قلبیّه او ربطی به اوضاع خارجیّه از نکاح و کسب و تجارت و زراعت و امثالها ندارد . سالک در عین آنکه در بین مردم بوده و امور دنیا را به جای می آورد روحش در ملکوت سیر نموده با ملکوتیان سر و کار دارد

.

مثل چنین شخصی مثل کسی است که مصیبتی بر او وارد شده و داغ عزیزی دیده ، این مصیبت دیده با آنکه در میان مردم است ، می گوید ، می رود ، می نشیند ، غذا می خورد ، می خوابد ولی در درون او غوغائی از یک سلسله خاطرات محبوب اوست به طوری که هر که به صورت او نظر افکند درمی یابد که او مصیبت زده است .

سالک راه خدا در عین اشتغال به امور طبیعی یک رشته ارتباطات و اتّصالی با خدای خود دارد ، دریائی از شوق در دل او موج می زند ، آتشی از عشق و محبّت درون او را می سوزاند ، غم و اندوه هجران دل او را آب می کند ، از این انقلاب درونی او جز خدا کسی خبر ندارد ، ولی هر کس به صورت او نظر کند اجمالا می یابد که عشق خدا و حقّ پرستی و توجّه به حضرت مقدّس او ، او را چنین نموده است .

ادعیه ائمه صرفا جنبه ارشادی نداشته است

از همین بیان معلوم می شود که تضرّع و ندبه و مناجات و ابتهال ائمّه اطهار چنانکه در ادعیه مأثوره وارد است تصنّعی و برای ارشاد و تعلیم عباد نبوده است . این توهّم ناشی از جهل و عدم ادراک حقائق است ، و شأن ایشان اجلّ و مقام آنها اشرف از اینست که بیاناتی ظاهری بدون حقیقت و معنی فرموده باشند و بخواهند به وسیله یک سلسله دعا و نیازهای دروغی مردم را به سوی خدا دعوت کنند . آیا صحیح است که بگوئیم این همه ناله های جانخراش و جگرسوز مولی الموالی حضرت امیر المؤمنین و حضرت سجّاد علیهما السّلام از روی واقع نبوده

و صرفا ساختگی و تعلیمی بوده است ؟ حاشا و کلا . این گروه از پیشوایان دینی - سلام الله علیهم اجمعین - چون از مراتب سلوک إلی الله گذشته و در حرم خدا وارد شده و سپس به مقام بقاء بعد الفناء که همان بقاء به معبود است رسیده اند لذا حال آنها جامع بین دو عالم وحدت و کثرت است ، و نور احدیّت را پیوسته در مظاهر عوالم امکان و کثرات ملکیّه و ملکوتیّه رعایت خواهند نمود ، بنابراین درجه سامیه از کمالاتی که دارند همیشه لوازم عالم ملک و ملکوت را مرعی می دارند و بلکه از کوچکترین حکمی از احکام یا ادبی از آداب یا حالی از حالات متناسبه با این عوالم دریغ و مضایقه و دوری نخواهند نمود و در عین حال نیز توجّه به عوالم عالیه را حفظ فرموده ، و بدین جهت آنان را موجودات نوریّه می نامند .

باری چون سالک توفیق یافته و این عوالم را طی نمود و بر شیطان غلبه کرد داخل در عالم فتح و ظفر خواهد شد و هنگام طیّ عوالم لاحقه می رسد . سالک در این موقع عالم مادّه را در نوردیده ، و در سلک عالم ارواح داخل می شود و سفر اعظم او یعنی سفر از عالم نفس و روح و انتقال از کشور ملکوت به مملکت جبروت و لاهوت خواهد رسید .

طریق سیر در این راه پس از بیعت با شیخ آگاه و ولیّ خدا که از مقام فناء گذشته و به مقام بقاء بالله رسیده و بر مصالح و مفاسد و منجیات و مهلکات مطّلع است و می تواند زمام امور تربیت

سالک را در دست گیرد و او را به کعبه مقصود رهنمون گردد ، همانا ذکر و فکر و تضرّع و ابتهال به درگاه خداوند قاضی الحاجات است . و البتّه سفر او در این منازل به اموری چند بستگی دارد که باید تمامی آنها به نحو احسن و اکمل رعایت شود .

شرح تفصیلی طریق و کیفیّت سیر إلی اللّه) شرایط لازم سلوک)

اول ترک عادات ورسوم و تعارفات

و دور انداختن امور اعتباریّه که سالک را از طیّ طریق منع می کند . و منظور آنست که سالک به طور اعتدال در بین مردم زندگی نماید . چه دسته ای از مردم پیوسته غرق در مراسم اجتماعیّه بوده و فکر و ذکر آنها دوست یابی بوده و برای حفظ شخصیّت خود از هر گونه آداب و رفت و آمدهای مضرّ یا بی فائده دریغ نمی کنند و صرفا بر اساس عادت و حفظ آبروی ظاهری اعتباری ، خود را به تکلّف می اندازند و چه بسا به ناراحتی های سخت دچار می شوند و برای حفظ حاشیه از متن زندگی عقب می روند و تحسین و تقبیح عامّه مردم را که توده عوام هستند میزان و معیار قرار داده ، حیات و عمر خود را بر این معیار در معرض تلف قرار می دهند و کشتی وجودشان دستخوش امواج متلاطم رسوم و عادات اجتماعیّه شده هر کجا امواج آداب و اخلاقیّات عمومی حرکت کند به دنبال آن روان می گردند ، این دسته از مردم در برابر اجتماع اراده ای از خود نداشته تبع محض می باشند . در مقابل این دسته سلسله ای از مردم هستند که از جماعت کنار می روند و هرگونه عادت و ادب اجتماعی را ترک کرده خویشتن را عاری از مزایای اجتماع نموده اند ، با مردم مراوده و معاشرت

ندارند و در کنج خلوت آرمیده اند به طوری که انگشت نمای مردم شده و به عنوان گوشه نشینی اشتهار یافته اند .

سالک برای آنکه بتواند به مقصد نائل گردد باید مشی معتدلی بین رویّه این دو گروه اختیار نماید و از افراط و تفریط بپرهیزد و در صراط مستقیم حرکت کند . و این معنی حاصل نمی شود مگر آنکه معاشرت و مراوده را با مردم تا آن مقدار که ضروری اجتماعی است رعایت کند . بلی اگر بین سالک و غیر سالک در اثر اختلاف کمّیّت یا کیفیّت معاشرت ، امتیازی قهری حاصل شود زیان آور نخواهد بود . و البتّه این امتیاز حاصل نخواهد شد چه در عین آنکه معاشرت تا اندازه ای لازم و ضروری است نباید سالک به هیچ وجه من الوجوه خود را تابع خصوصیّات اخلاقی و اطواری مردم قرار دهد . وَ لا يَخَافُونَ فِي اللَهِ لَوْمَةَ لائِمٍ [31] حاکی از استقامت آنها در این رویّه مستقیمه و تصلّب آنها در مرام و روش خود است . به طور کلّی می توان گفت که سالک باید در هر امری از امور اجتماعی نفع و ضرر آن را سنجیده و بی جهت خود را تابع أهواء و آراء توده مردم قرار ندهد .

دوّم : عزم

همینکه سالک قدم در میدان مجاهده نهاد حوادثی سخت ، و ناملایماتی از طرف مردم و آشنایان که صرفا غیر از هوای نفس و خواسته های اجتماعی مقصدی ندارند متوجّه او می شود و با زبان و عمل او را سرزنش نموده و می خواهند از رویّه و مقصدش دور کنند ، و از فی الجمله تنافری که بین او و آنان در برنامه زندگی پیدا

شده سخت در هراس بوده و به هر وسیله می کوشند تا سالک تازه به راه افتاده را با تازیانه ملامت و سرزنش از راه انداخته و قدمهای او را خرد کنند . و همچنین در هر منزل از منازل سفر البتّه مشکله ای تازه برای سالک پیش خواهد آمد که بدون صبر و عزم دفع آنها محال به نظر می رسد . سالک باید به حول و قوّه خدا چنان عزمی داشته باشد تا در برابر همه این مشاکل ایستادگی نماید و با حربه صبر و توکّل همه آنها را نابود سازد و با توجّه به عظمت مقصد از این بادهای مخوف که عائق و مانع راه خدا هستند نهراسد و به هیچ وجه به خود بیمی راه ندهد : وَ عَلَی اللَهِ فَلْیَتَوکَّلِ الْمُؤْمِنُونَ [32] وَ عَلَی اللَهِ فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُتَوَکّلُونَ [33]

سوم : رفق و مدارا

و این از اهمّ اموری است که باید سالک إلی الله آن را رعایت کند چه اندک غفلتی در این امر سبب می گردد که علاوه بر آنکه سالک از ترقّی و سیر باز می ماند بلکه برای همیشه به کلّی از سفر ممنوع خواهد شد . سالک در ابتدای سفر در خود شور و شوقی زاید بر مقدار مترقّب می یابد و یا در بین سفر هنگام ظهور تجلّیات صوریّه جمالیّه ، عشق و شور وافری در خود حس می کند و در اثر آنها تصمیم می گیرد اعمال کثیره عبادیّه ای را به جای آورد ، لهذا اکثر اوقات خود را صرف دعا و ندبه می نماید ، به هر عمل دست می زند و از هر کس کلمه ای می آموزد و از هر غذای روحانی لقمه ای برمی دارد . این طرز عمل

، علاوه بر آنكه مفيد نيست زيان آور است چون در اثر تحميل اعمال گران بر نفس ناگهان در اثر فشارى كه بر نفس وارد شده ، نفس عكس العمل نشان داده و عقب زده و بدون گرفتن نتيجه سالك از همه كارها مى ماند و ديگر در خود ميل و رغبتى براى اتيان جزئى ترين جزء از مستحبّات احساس نمى كند .

و سرّ اين افراط در عمل و تفريط نهائى اينست كه ميزان و ملاک در اتيان اعمال مستحبّه را ذوق و شوق موقّتى خود قرار داده است و بار سنگين را بر دوش نفس قرار داده است ، وقتى آن شوق موقّتى به پايان رسيد و آن لهيب تند و تيز رو به فروكش نهاد در آن موقع نفس از تحمّل اين بار گران به تنگ آمده دفعه شانه خالى مى كند و بار سفر را در ابتدا يا در نيمه راه به زمين مى گذارد و از سفر متنفّر شده و از معدّات سفر و ممدّات آن بيزارى مى جويد . بنابراين سالک نبايد فريب اين شوق موقّتى را بخورد بلكه بايد با نظرى دقيق و مآل انديش استعداد و خصوصيّات روحى و وضع كار و شغل و مقدار قابليّت تحمّل خود را سنجيده عملى را كه مى تواند بر آن مداومت نمايد و قدرى هم از استعداد او كمتر و كوچكتر است انتخاب نمايد و به همان قدر اكتفا كند و بدان اشتغال ورزد تا كاملا حظّ ايمانى خود را از عمل دريافت دارد .

و بناء عليهذا سالک بايد وقتى مشغول به عبادت مى شود با آنكه هنوز ميل و رغبت دارد دست از عمل بكشد تا ميل و رغبت

به عبادت در او باقی مانده همیشه خود را تشنه عبادت ببیند . مثل سالک در به جای آوردن عبادات مانند شخصی است که می خواهد غذا تناول کند ، اوّلا باید غذائی را انتخاب کند که مساعد با مزاج او باشد ، و ثانیا قبل از اینکه سیر شود دست از خوردن باز دارد تا پیوسته میل و رغبت در او باقی باشد . و ناظر به همین رفق و مداراست آنچه حضرت صادق علیه السّلام به عبد العزیز قراطیسی فرمودند : یا عبد العزیز إنّ للایمان عشر درجات بمنزله السّلّم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه - الی ان قال علیه السّلام - و اذا رأیت من هو اسفل منک بدرجه فارفعه إلیک برفق ، و لا تحملنّ علیه ما لا یطیق فتکسره . [34]

و به طور کلّی از آنچه گفته شد به دست می آید که عبادت مؤثّر در سیر و سلوک فقط و فقط عبادت ناشی از میل و رغبت است . و به این معنی دلالت دارد قوله علیه السّلام : و لا تکرهوا علی انفسکم العباده [35]

چهارم : وفا

و آن عبارت است از آنکه آنچه را که از آن توبه نموده دیگر مرتکب نگردد ، و آنچه را که عهد کرده بجا آورد از بجا آوردن آن دریغ نکند ، و آنچه را که با شیخ آگاه و مربّی راه حقّ مواعده و معاهده نموده تا آخر الأمر بدان وفا کند .

پنجم : ثبات و دوام

و توضیح این معنی احتیاج به ذکر مقدّمه ای دارد و آن اینکه : آنچه از اخبار و آیات استفاده می شود آنست که آنچه از ذوات خارجیّه که با حسّ ما مدرک می شود و آنچه از افعال که در خارج به جا می آوریم و در جهان مادّه صورت تحقّقی به خود می گیرد دارای حقائقی هستند ماوراء این تجسّمات خارجیّه مادّیّه جسمانیّه ، و ماوراء این ظواهر و محسوسات حقائقی است عالی مرتبه و مجرّد از لباس مادّه و زمان و مکان و سایر عوارض آن . و چون آن حقائق از مقام واقعیّت خود تنزّل کند به این صور مادّیّه مدرکه در جهان خارج تجسّم پیدا می کند ، و آیه مبارکه قرآن مجید : وَ انْ مِنْ شَیْ ءٍ الا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنَزِّلُهُ الا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ [36] بر آن صراحت دارد . و به طور اجمال تفسیر آن اینست که : به طور کلّی و عموم ، آنچه در این جهان مادّه تحقّق دارد قبل از تحقّق خارجی خود دارای حقیقتی دیگر بوده بدون لباس تقدیر و اندازه ، و لکن در موقع نزول و تنزیل طبق علم باری تعالی به اندازه های معیّن و مشخّص اندازه گیری

شده و به تقدیرات الهی مقدّر و محدود گردیده است : مَا اصَابَ مِنْ مُصِیبَهٍ

فِی الْأرْضِ وَ لا فی انْفُسِکُمْ الا فی کِتَابٍ مِنْ قَبْلِ انْ نَبْرَأَهَا انَّ ذَلِکَ عَلَی اللَهِ یَسِیرٌ [37]

صورت خارجیّه چون مقدّر و محدود است و مبتلی به عوارض مادّیه از کون و فساد است دستخوش فنا و زوال و نفاد است : مَا عِنْدَکُمْ یَنْفَدُ [38] لیکن آن حقائق عالیه مجرّده که حکم خزائن را دارند و وجهه آنان وجهه تجرّد و ملکوتی است جز ثبات و دوام و کلّیّت چیزی بر آنها مترتّب نمی گردد : وَ مَا عِنْدَ اللَهِ بَاقٍ [39] و اشاره به همین معنی و حقیقت است حدیث متّفق علیه بین الفریقین : نحن معاشر الأنبیاء امرنا ان نکلّم النّاس علی قدر عقولهم . [40] و این حدیث راجع به جهت بیان کیفیّات حقائق است نه کمّیّات آنها ، و دلالت دارد بر آنکه ما گروه پیامبران الهی پیوسته حقائق عالیه را تنزّل داده موافق با فهم و ادراک شنونده بیان می نمائیم . و این به جهت آنست که عقول بشری در دنیا به علّت توجّه و التفات به زینت های دنیا و زخارف آن و آرزوهای پوچ و طولانی تیره و کدر شده است و نمی تواند آن حقائق را به همان درجه از صفا و واقعیّتی که دارد ادراک کند ، لذا انبیاء عظام مانند کسی که بخواهد حقیقتی را برای کودکان ساده لوح بیان کند مجبورند آن حقیقت را تنزّل داده و از آن ، تعابیری که موافق ادراک محسوسات آن کودکان است بنمایند . پیغمبران عظام به وسیله مقام شرع و شریعت که پاسدار آن هستند چه بسا از آن حقائق زنده تعابیری نموده اند که می رساند آن حقائق فاقد حسّ

و شعورند و حال آنکه هر یک از این ظواهر شرعیّه از نماز و روزه و حجّ و جهاد و صله رحم و صدقات و امر به معروف و نهی از منکر و غیر این ها دارای حقیقتی هستند زنده و با شعور و ادراک .

سالک کسی را گویند که با قدم سلوک و مجاهده بخواهد بعون الله و توفیقه در سایه ذلّ عبودیّت و خاکساری و تضرّع و ابتهال ، کدورت و قشر نفس و عقل را کنار زده و با عقل پاک و نفس روشن و نورانی بی غلّ و غش و با صفا و جلای خود آن حقائق عالیه را در همین نشأه مادّیّه و جهان ظلمانی مشاهده کند . چه بسا اتّفاق می افتد که سالک همین وضوء و نماز را به صورت واقعی خود مشاهده می کند و می بیند که از حیث شعور و ادراک هزاران مرتبه از صورت جسمانیّه خارجیّه آن امتیاز دارد چنانکه راجع به صور مثالی عبادات در عالم برزخ و قیامت و تکلّم انسان با آنها در اخبار ائمّه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - مطالبی ارزنده و بسیار نفیس وارد است ، و در قرآن مجید راجع به نطق جوارح و سمع و بصر آیه ای است . پس نباید گمان کرد که مسجد عبارت است از همین خشت و گل ، بلکه آن را واقعیّتی است زنده و مدرک و شاعر ، لذا در اخبار آمده است که در فردای قیامت قرآن و مسجد نزد پروردگار خود شکایت می نمایند .

شخصی از سالکین راه خدا به بستر خود آرمیده بود چون خواست از این پهلو به آن پهلو

بغلطد ناگهان از زمین ناله ای شنید . چون علّت را طلب کرد خودش ادراک کرد یا به او گفتند که این ناله زمین از فراق شما بوده است .

باری چون این مقدّمه معلوم شد حال می گوئیم که : سالک باید به واسطه اعمال مترتّبه و مداوم خود آن صورت ملکوتیّه مجرّده را در نفس خود تثبیت کند تا از حال به مقام ملکه ارتقاء یابد .

سالک باید به واسطه تکرار هر عملی حظّ روحانی و ایمانی خود را از آن عمل دریافت کند و تا این معنی برای او حاصل نشود دست از عمل باز ندارد . و آن جنبه ملکوتی ثابت عمل وقتی حاصل می گردد که سالک بطور ثبات و دوام به عمل اشتغال ورزد تا اثرات ثابته اعمال فانیه خارجیّه در صقع نفس رسوخ پیدا کند و متحجّر گردد و دیگر پس از تثبیت و استقرار قابل رفع نباشد .

پس سالک باید سعی کند عملی را که مطابق استعداد اوست انتخاب کند و اگر احیانا ثبات و دوام آن را عازم نیست اختیار ننماید ، زیرا در صورت متارکه عمل ، حقیقت و واقعیّت عمل به مخاصمه برمی خیزد و آثار خود را بالمرّه جمع نموده و با خود می برد ، و در نتیجه آثاری ضدّ آثار عمل در نفس پدید می آید ، نعوذ بالله .

معنی مخاصمه آنست که چون سالک آن عمل را ترک گفت حقیقت آن عمل به طور عکس العمل از سالک دوری می جوید و آثار و خصوصیّات خود را نیز با خود می برد . و چون آن عمل ، عمل نورانی و خیر بوده است چون ناحیه نفس از آن

آثار نورانی خالی گردد ناگزیر آثار ضدّ آن از ظلمت و تیرگی و شرور جایگزین آن خواهد شد . و حقیقت آنست که لایوجد عند الله الا الخیر [41] ، و امّا الشّرور و القبائح و الظّلمات انّما هی من أنفسن [42] . بنابراین هر عیب و نقص که پدید آید از ناحیه افراد بشر است ، و الشَّرُّ لیس إلیک [43] . و بر این اساس نیز روشن می شود که فیوضات الهیّه اختصاصی نبوده بلکه از صقع ربوبی و از مقام رحمت نامتناهی متوجّه عموم افراد بشر است از مسلم و یهود و نصاری و مجوس و آتش پرست و بت پرست ، لکن خصوصیّات موجوده در قوابل ، به سوء اختیار آنها سبب می گردد که این رحمت واسعه در بعضی افاده سرور و بهجت و شادی نماید و در بعضی دگر ایجاد غم و اندوه .

ششم : مراقبه

و آن عبارت است از آنکه سالک در جمیع احوال مراقب و مواظب باشد تا از آنچه وظیفه اوست تخطّی ننماید و از آنچه بر آن عازم شده تخلّف نکند . مراقبه معنای عامّی است و به اختلاف مقامات و درجات و منازل سالک تفاوت می کند . در ابتدای امر سلوک مراقبه عبارتست از آنکه از آنچه به درد دین و دنیای او نمی خورد اجتناب کند و از ما لا یعنی دوری گزیند و سعی کند تا خلاف رضای خدا در قول و فعل از او صادر نگردد ، ولی کم کم این مراقبه شدّت یافته و درجه به درجه بالا می رود . گاهی مراقبه عبارتست از توجّه به سکوت خود و گاهی به نفس خود و گاهی

به بالاتر از آن از مراتب حقیقت از اسماء و صفات کلّیّه الهیّه . و مراتب و درجات آن إن شاء اللّه تعالی بیان خواهد شد .

باید دانست که مراقبه از اهمّ شرائط سلوک است ، و مشایخ عظام را در آن تأکیداتی است ، و بسیاری آن را از لوازم حتمیّه سیر و سلوک شمرده اند ، چه آن به منزله حجر اساسی است ، و ذکر و فکر و سایر شرائط بر آن حجر بنا نهاده می شود ، لذا تا مراقبه صورت نگیرد ذکر و فکر بدون اثر خواهد بود . مراقبه حکم پرهیز از غذای نامناسب برای مریض را دارد ، و ذکر و فکر حکم دارو ، و تا وقتی که مریض مزاج خود را پاک ننماید و از آنچه مناسب او نیست پرهیز نکند دارو بی اثر خواهد بود ، و چه بسا گاهی اثر معکوس می دهد ، لذا بزرگان و اساتید عظام این راه ، سالک بدون مراقبه را از ذکر و فکر منع می کنند و ذکر و فکر را بر حسب درجات سالک انتخاب می نمایند .

هفتم : محاسبه

و آن عبارت است از اینکه وقت معیّنی را در شبانه روز برای خود معیّن کند و در آن وقت به تمام کارهای شبانه روز خود

رسیدگی بنماید . و اشاره به آنست آنچه حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام فرموده است که : لیس منّا من لم یحاسب نفسه کلّ یوم مرّه . [44] و چنانکه در محاسبه برای سالک چنین ظاهر شد که از وظائف خود تخلّف نموده است باید استغفار کند و در صورت عدم تخلّف شکر حضرت باری تعالی شأنه را

بجای آورد .

هشتم : مؤاخذه

و آن عبارتست از اینکه سالک پس از مشاهده خیانت ، در مقام تأدیب نفس خود برآمده و او را به نحوی که خود مقتضی داند تأدیب و تنبیه نماید .

نهم : مسارعت

یعنی در آنچه بر آن عزم نموده مسارعت کند ، چون در این راه آفاتی است و برای سالک در هر مقام متناسب با حال او مانعی پدید می گردد . سالک باید بسیار زرنگ و باهوش باشد و قبل از آنکه مانعی بدو دست یابد و دامان او را آلوده کند وظیفه خود را انجام دهد و در راه وصول به مقصد دقیقه ای فروگذار نکند .

دهم : ارادت

و آن ارادت است به صاحب شریعت و خلفای حقّه آن بزرگوار . و در این ارادت چنان باید خود را خالص کند که هیچ غشّی در آن نباشد . و باید در این مرحله به سرحدّ کمال برسد زیرا ارادت را در تأثیر اعمال مدخلیّتی عظیم است و هر چه ارادت بیشتر و بهتر شود اثر اعمال در نفس سالک راسخ تر و نیکوتر خواهد بود . و چون تمام موجودات مخلوقات خدا هستند سالک باید به همه آنها محبّت کند و هر یک را در مرتبه و درجه خود محترم بشمارد . شفقت و مهربانی نسبت به جمیع منسوبان پروردگار چه حیوان و چه انسان هر یک در مقام و مرتبه خود از آثار محبّت به خداست ، چنانکه در حدیث وارد شده است که عمده شعب ایمان همانا شفقت بر خلق خداست . الهی أسألک حبّک و حبّ من یحبّک [45]

احبّ بحبّها تلعات نجد أذلّ لآل لیلی فی هواها و ما شغفی بها لولا هواها و أحتمل الأصاغر و الکبار [46]

یازدهم : ادب نگاهداشتن

نسبت به جناب مقدّس حضرت ربّ العزّه و خلفای او . و این معنی با ارادت و محبّت که قبلا ذکر شد فرق دارد . چه معنای ادب عبارت است از توجّه به خود که مبادا از حریم خود تجاوزی شده باشد و آنچه خلاف

مقتضای عبودیّت است از او سرزند . زیرا که ممکن در برابر واجب حدّ و حریم دارد و لازمه حفظ این ادب رعایت مقتضیات عالم کثرت است ، ولی ارادت و محبّت ، انجذاب است به حضرت احدیّت و لازمه اش توجّه به وحدت است .

نسبت ارادت و

ادب مانند نسبت واجب است به حرام در احکام ، چه سالک در اتیان واجب توجّه به سوی محبوب دارد ، و در اجتناب از حرام توجّه به حریم خود دارد تا مبادا از حدود امکانی و مقتضای عبودیّت خود خارج شود . و در حقیقت بازگشت ادب به سوی اتّخاذ طریق معتدل بین خوف و رجاء است ، و لازمه عدم رعایت ادب کثرت انبساط است که چون از حدّ گذرد مطلوب نخواهد بود .

مرحوم حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - مقام انبساط و ارادتش غلبه داشت بر خوف ایشان ، و همچنین مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری - رحمه الله علیه - اینطور بود ، در مقابل ، حاج میرزا جواد آقای ملکی تبریزی - رضوان الله علیه - مقام خوف ایشان غلبه داشت بر رجاء و انبساط ، و این معنی از گوشه و کنار سخنانشان مشهود است . آن که انبساط او بیشتر باشد او را «خراباتی» گویند ، و آن که خوف او افزون باشد او را «مناجاتی» نامند . ولی کمال در رعایت اعتدال است و آن عبارت است از حائز بودن کمال انبساط در عین کمال خوف ، و این معنی فقط در ائمّه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - موجود است .

برگردیم بر سر مطلب و محصّل آنکه : ادب آنست که ممکن حدود امکانی خود را فراموش نکند ، لهذا چون وقتی در نزد حضرت صادق علیه السّلام سخنی که در آن شائبه ای از غلوّ در حقّ آن حضرت بود به میان آمد آن حضرت فورا به خاک افتاد

و جبین مبارکش را بر خاک می مالید .

مرتبه کامل از ادب آنست که سالک در همه احوال خود را در محضر حضرت حقّ - سبحانه و تعالی - حاضر دانسته و در حال تکلّم و سکوت ، در خوردن و خوابیدن ، در سکون و حرکت و بالأخره در تمام حالات و سکنات و حرکات ، ادب را ملحوظ دارد . و اگر سالک پیوسته توجّه به أسماء و صفات الهی داشته باشد قهرا ادب و کوچکی بر او مشهود خواهد شد .

پی نوشت ها

[1] آیه 24 ، از سوره 12 : یوسف : او از بندگان پاک شده و خالص شده ما بود .

[2] آیه 101 ، از سوره 12 : یوسف : تو ولیّ و صاحب اختیار من در دنیا و آخرت هستی ، مرا مسلمان بمیران و به صالحان ملحق ساز

[3] آیه 83 ، از سوره 26 : شعراء : پروردگارا به من حکمی ببخش ، و مرا به صالحان ملحق ساز

[4] آیه 130 ، از سوره 2 : بقره : و همانا حقّا او را در دنیا برگزیدیم ، و او در آخرت تحقیقا از صالحان است

[5] آیه 72 ، از سوره 21 : انبیاء : و ما اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم از روی تفضّل و زیادی رحمت ، و همه را صالح و شایسته قرار دادیم

[6] آیه 196 ، از سوره 7 : اعراف : همانا ولیّ و صاحب اختیار من خدائی است که کتاب را نازل ساخته و او ولایت و صاحب اختیاری امور صالحان را دارد

[7] خداوند منزّه است از هر چه وصف کنند ، مگر

) وصف) بندگان پاک شده خدا

[8] آیه 59 ، از سوره 27 : نمل : بگو حمد از آن خداست و بس ، و درود بر آن بندگانی که خدا برگزیده است ، آیا خدا بهتر است یا آنچه را ایشان شریک او قرار می دهند

[9] آیه 39 ، از سوره 14 : إبراهیم : سپاس اختصاص به خدا دارد که او در سنّ پیری اسمعیل و اسحق را به من بخشید ، همانا پروردگار من شنوای دعاست

[10] آیه 28 ، از سوره 23 : مؤمنون : پس بگو حمد اختصاص به خدا دارد که او ما را از قوم ستمکار رهائی بخشید

[11] او از بندگان پاک شده و خالص شده ما بود

[12] آیه 51 ، از سوره 19 : مریم : و در کتاب وحی ، موسی را به یاد آر که او از بندگان پاک شده و رسول و پیامبر بود

[13] آیه 45 و 46 ، از سوره 38 : ص : و بندگان ما إبراهیم و اسحق و یعقوب را به یاد آر که صاحبان نیرو و بینش بودند ، که همانا ما آنها را پاک و خالص نمودیم به خلوصی که پیوسته یاد خانه آخرت را بنمایند

[14] پس به عزتت سوگند می خورم که البتّه همه را گمراه می کنم جز بندگان پاک شده تورا

[15] آیه 17 ، از سوره 7 : اعراف : سپس از جلو و از پشت و از راست و از چپ آنان نزدشان روم ، و بیشترشان را سپاسگزار نخواهی یافت

[16] آیه 3 ، از سوره 17 : اسراء : ذرّیّه و نسل کسانی که با نوح سوار)کشتی)

نمودیم ، بدرستی که او بنده سپاسگزاری بود

[17] آیه 34 و 35 ، از سوره 54 : قمر : بر آنان بادی فرستادیم که بر سرشان سنگ بارید جز بر خاندان لوط که آنان را در وقت سحر نجات بخشیدیم ، و این از روی نعمتی از سوی ما بر ایشان بود ، و اینچنین پاداش می دهیم کسی را که سپاسگزاری کند

[18] آیه 120 و 121 ، از سوره 16 : نحل : براستی إبراهیم یک امّت مطیع خداوند و حنیف و معتدل بود که گرایش به خدا داشته و از مشرکان نبود ، و سپاسگزار نعمتهای او بود

[19] آیه 84 تا 87 ، از سوره 6 : انعام : و اسحق و یعقوب را به او بخشیدیم و همه را هدایت کردیم ، و نوح را پیش از آن هدایت کرده بودیم ، و از نسل او)نوح) داود و سلیمان و ایّوب و یوسف و موسی و هرون را هدایت کردیم و اینچنین نیکوکاران را پاداش می دهیم ، و نیز زکریّا و یحیی و عیسی و الیاس را که همه از صالحان بودند ، و نیز اسمعیل و الیسع و یونس و لوط را ، و همه این ها را بر جهانیان برتری دادیم ، و نیز کسانی را از میان پدران و فرزندان و برادران ایشان ، و همه را برگزیدیم و به راه راست هدایت نمودیم

[20] 69 : 29

[21] آیه 28 ، از سوره 13 : رعد : هان که دلها با ذکر خدا آرامش می یابد

[22] ای بسیار گشاینده ، ای رهنمای متحیّران

[23] پاک و منزه می دانم پروردگار بلند رتبت خودم را

همراه با حمد و ستایش او

[24] و عمل شایسته آن را بالا می برد .

[25] ایمان جز با عمل تحقّق نپذیرد ، و عمل جزئی از ایمان است ، و ایمان جز با عمل ، ثابت و پایدار نمی ماند .

[26] 28 : 13

[27] آیه 82 ، از سوره 6 : انعام : فقط آنانکه ایمان آورده و ایمان خود را به ظلم آغشته نساختند ، امنیّت برای آنهاست و آنها راه یافته اند

[28] آیه 62 ، از سوره 10 : یونس : هان که اولیاء خدا نه ترسی بر آنان است و نه اندوهی دارند

[29] راه خود را دیده و جاده اش را پیموده و مناره آن را شناخته و از دریای خروشانش گذشته ، بنابراین یقین او)نسبت به حقائق) همچون یقین به روشنی خورشید است

[30] دانش با حقیقت بینش و درایت برایشان روی نموده ، و با روح یقین)یا آرامش و نسیم یقین) پیوند خورده اند ، و آنچه را که افراد ناز پرورده سخت می شمرند نرم و هموار پنداشته ، و به آنچه نادانان از آن وحشت دارند انس گرفته ، و در دنیا با بدنهائی زندگی می کنند که ارواح آنها به محل اعلی پیوسته است

[31] آیه 54 ، از سوره 5 : مائده : و)در راه خد) از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای ترس ندارند

[32] آیه 160 ، از سوره 3 : آل عمران : و باید مؤمنان بر خداوند توکّل کنند

[33] آیه 12 ، از سوره 14 : إبراهیم : و باید توکّل کنندگان بر خداوند توکّل کنند

[34] ای عبد العزیز ایمان ده درجه دارد مانند نردبان که باید پلّه پلّه از آن بالا

رفت . . . و چون کسی را دیدی که یک پلّه از تو پائین تر است با مدارا او را به سوی خود بالا بر ، و چیزی را که توان آن را ندارد بر او تحمیل مکن که او را خواهی شکست

[35] و عبادت را بر خودتان تحمیل نکنید

[36] آیه 21 ، از سوره 15 : حجر : و هیچ چیز نیست مگر اینکه خزائن آن نزد ماست ، و جز به اندازه معلومی فرو نفرستیم

[37] آیه 22 ، از سوره 57 : حدید : و هیچ مصیبتی در زمین و در جانهای شما بهم نمی رسد مگر اینکه قبل از آنکه آنها را اندازه زنیم و بر تقدیر معیّن در عالم قدر بیافرینیم ، اصل آن در عالم قضاء کلّی و کتاب لوح محفوظ موجود است ، و این بر خداوند آسان است

[38] آنچه در نزد شماست پایان می پذیرد ، و آنچه نزد خداست باقی است

[39] آنچه در نزد شماست پایان می پذیرد ، و آنچه نزد خداست باقی است

[40] ما گروه انبیاء مأموریم با مردم به اندازه خردهاشان سخن گوئیم

[41] نزد خداوند جز خیر و خوبی یافت نمی شود

[42] و امّا شرها و زشتیها و تاریکیها همه از ناحیه خود ماست

[43] و شر به ساحت مقدّس تو راه ندارد

[44] از ما نیست آن کس که روزی یک بار به حساب خود نرسد

[45] خداوندا دوستی خودت و دوستی کسی را که تو را دوست می دارد از تو خواستارم

[46] به خاطر دوستی او) لیلی) تپّه های سرزمین نجد را نیز دوست می دارم . و اگر میل و هوای او نبود چه عشقی پرشور بدانها می توانم داشت

؟ در راه عشق او خود را خاکسار خاندان وی می دانم ، و خرد و کلان را در راه او تحمّل می کنم

قسمت چهارم : شرایط لازم سلوک

دوازدهم : نیّت

و آن عبارت است از آنکه سالک منظوری در سلوک نداشته باشد جز نفس سلوک و فناء در ذات احدیّت . و بنا بر این باید سالک سیرش خالص باشد : فَادْعُوا اللَهَ مُخْلِصینَ لَهُ الدِّینَ [47] در اخبار زیادی وارد شده است که نیّت سه مرتبه دارد ، منها ما قال الصّادق علیه السّلام : العبّاد ثلاثه : قوم عبدوا الله خوفا فتلک عباده العبید ، و قوم عبدوا الله طمعا فتلک عباده الاجراء و قوم عبدوا الله حبّا فتلک عباده الأحرار . [48]

در اثر تأمّل و دقّت واضح خواهد شد که عبادت دو دسته اوّل به حقیقت صحیح نیست زیرا عبادت آنها به خدا و برای خدا نبوده و مرجع عبادت آنها به خودپرستی است و در واقع آنها خود را پرستیده اند نه خدای تعالی را ، چون بازگشت عبادت آنها به همان علائق و مشتهیات نفسانی است ، و چون خودپرستی با خدا پرستی جمع نمی شود بنا بر این باید بر حسب نظریّه اوّل ، این جماعت به خدا کافر بوده و خدا را منکر باشند لیکن چون قرآن کریم به نصّ خود اصل خدا پرستی را فطری هر بشری بیان فرموده است و هرگونه تغییر و تبدیلی را در خلقت نفی نموده است : فَأقِمْ وَجْهَکَ لِلدِّینِ حَنیفا فِطْرَتَ اللَهِ الَّتی فَطَرَ النّاسَ عَلَیْهَا لا تَبْدیلَ لَخَلْقِ اللَهِ ذَلِکَ الدِّینُ الْقَیِّمُ وَ لَکِنَّ اکْثَرَ النَّاس لا یَعْلَمُونَ [49]

بنا بر این انحراف بشر از جادّه خداپرستی نیست بلکه از جادّه

توحید است که خدا را در فعل و صفت واحد نمی دانند بلکه غیر او را با او سهیم و شریک می کنند ، و لذا قرآن در همه جا برای اثبات توحید خداوند و نفی شرک از او قیام فرموده است . و بر این اساس دو دسته اوّل خدا را در منظور خود سهیم و شریک می دانند و در عین خداپرستی نیز از خود پرستی دست باز نمی دارند و فعل خود را در عبادات برای هر دو منظور بجا می آورند و این همان شرک است ، و در حقیقت این دو گروه ، مشرک به خدای متعال می باشند که به نصّ قرآن برای آن آمرزشی نیست . انَّ اللَهَ لا یَغْفِرُ انْ یُشْرَکَ بِهِ وَ یَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِکَ لِمَنْ یَشَاءُ [50] بنابراین عبادت آنها ابدا مثمر ثمر نبوده و آنها را به خدای متعال نزدیک نخواهد ساخت . امّا دسته سوّم که خدا را بر اصل محبّت می پرستند که همان عبادت احرار است و در بعضی از روایات وارد است که تلک عباده الکرام [51] این همان عبادت صحیحه واقعیّه است و به آن نمی رسند مگر پاکان درگاه الهی . فهَذَا مَقَامٌ مَکْنُونٌ لا یَمَسُّهُ الا الْمُطَهَّرونَ [52] .

محبّت عبارتست از انجذاب ، یعنی کشیده شدن چیزی به سوئی و حقیقتی . دسته سوّم گروهی هستند که پایه عبادت و پرستش خود را بر محبّت و کشش به سوی خدا قرار داده غیر از کشیده شدن به سوی او و تقرّب به حضرت او هیچ مقصود و منظوری ندارند و صرفا همان انجذابی که از ناحیه محبوب در خود حسّ می کنند داعی و محرّک آنها

به سوی محبوب و موجب حرکت آنها بدان حریم است .

در بعضی از اخبار وارد شده است که حقّ تعالی را از آن جهت که اهلیّت عبادت دارد پرستش نمائید . و معلوم است که این اهلیّت بازگشتش به صفات الهی نبوده بلکه راجع به مقام ذات مقدّس اوست جلّ جلاله و عظم شأنه ، و بنا بر این مفادش آن خواهد بود که خداوند را چون خداوند است عبادت کنید : إلهی ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنّتک ، بل وجدتک أهلا للعباده فعبدتک . [53] أنت دللتنی علیک ، و دعوتنی إلیک ، و لو لا أنت لم أدر ما أنت . [54]

سالک راه خدا در ابتدای سلوک خود با پای محبّت برمی دارد ولی پس از آنکه منازلی را سیر نمود و کمالی فی الجمله حاصل کرد متوجّه خواهد شد که محبّت امری است مغایر با محبوب و لهذا سعی می کند که محبّت را که تا به حال وسیله سلوک و نردبان ترقّی او بوده است رها کند ، و آن وسیله را تا اینجا مؤثّر می داند و از اینجا به بعد مضرّ و مانع راه تشخیص می دهد . بنابراین از اینجا سالک فقط و فقط محبوب را در نظر داشته ، و او را عبادت می کند به عنوان محبوبیّت و بس ، ولی چون قدمی نیز فراتر می گذارد و منازلی را چند سیر می کند درمی یابد که این قسم از عبادت نیز خالی از شائبه شرک نیست زیرا در این عبادت خود را عاشق و محبّ و خدا را معشوق و محبوب دانسته است و خودیّت با حبّ به

محبوب مغایرت دارد ، بنابراین نظر کردن به محبوب با وجود عنوان محبّ با عبادت ذات مقدّس خداوند متعال مغایرت و تنافی دارد ، لهذا از اینجا سعی می کند که حبّ و عشق محبوب را فراموش کند تا به کلّی از تغایر و کثرت گذشته قدم خود را در عالم وحدت بنهد . و در این موقع نیّت از سالک منتفی می گردد زیرا دیگر شخصیّت و خودیّتی در میان نیست تا نیّت از او صادر شود .

تا قبل از این مرحله سالک طالب شهود و کشف و مکاشفه بود ولی در این مقام به کلّی تمام آن اغراض را به خاک نسیان می سپارد چون دیگر اراده و نیّتی نیست تا مراد و منویی را در نظر بگیرد . در این حال چشم و دل سالک از دیدن و ندیدن و رسیدن و نرسیدن و دانستن و ندانستن و ردّ و قبول پوشیده خواهد شد . از حافظ شیرازی است :

با خرابات نشینان ز کرامات ملاف هر سخن جائی و هر نکته مقامی دارد

از بایزید بسطامی نقل است که گفت : «روز اوّل ، دنیا را ترک کردم ، و روز دوّم ، عقبی را ترک کردم ، و روز سوّم از ما سوی الله گذشتم ، و روز چهارم پرسیدند : ما ترید ؟ گفتم : ارید ان لا ارید» . [55] و این اشاره به همان مطلبی است که بعضی در تعیین منازل اربعه گویند : اول ، ترک دنیا . دوّم : ترک عقبی . سوّم : ترک مولی ، و چهارم : ترک ترک ، فتدبّر . و مراد از قطع طمع

در نزد سالکین عبارت از این مرحله است که بسیار عظیم و کریوه ای مشکل است و عبور از آن صعب و دشوار و به این آسانی ها دست ندهد ، چه سالک پس از تأمّل و دقّت فراوان باز می یابد که در تمام مراحل سیر در این مرحله خالی از قصد و نیّت نبوده است بلکه غایت و مقصودی را در سویدای دل خود منظور داشته است گرچه آن غایت عبور از مراحل ضعف و نقص و وصول به کمال و کمالات باشد . و اگر سالک با وسیله و آلت تجرید ذهن و خاطر بکوشد و بارها به خود فشار آورد تا بخواهد از این عقبه عبور کند و خود را از این معانی و مقصودها عاری و مجرّد کند هیچ نتیجه ای عائد او نخواهد شد چه نفس این تجرید مستلزم عدم تجرید است به علّت آنکه لا بد این تجرید را سالک به داعیه غایتی بجا می آورد و خود این داعیه و نظر به غایت ، نشانه و علامت عدم تجرید است .

روزی با استاد خود مرحوم آقای حاج میرزا علی آقای قاضی - رضوان الله علیه - این راز را در میان نهادم و استفسار و التماس چاره ای نمودم ، فرمود : «به وسیله اتّخاذ طریقه احراق می توان این مسئله را حلّ نموده و این معضله را گشود . و آن بدین طریق است که باید سالک به حقیقت ادراک کند که خداوند متعال وجود او را وجودی طمّاع قرار داده است و هر چه بخواهد قطع طمع کند چون سرشت او با طمع است لذا منتج نتیجه ای نخواهد شد و قطع طمع

از او ناچار مستلزم طمع دیگری است و به داعیه طمعی بالاتر و عالی تر از آن مرحله دانی قطع طمع نموده است . بنابراین چون عاجز شد از قطع طمع و خود را زبون یافت طبعا امر خود را به خدا سپرده و از نیّت قطع طمع دست برمی دارد . این عجز و بیچارگی ریشه طمع را از نهاد او سوزانیده و او را پاک و پاکیزه می گرداند» .

البتّه باید دانست که ادراک این معنی نظری نیست و با نظر هم نتیجه نمی دهد بلکه ادراک واقعی آن احتیاج به ذوق و پیدایش حال دارد . اگر کسی یک مرتبه این معنی را ذوقا ادراک کند خواهد فهمید که ادراک تمام لذّات دنیا و ما فیها برابری با این حقیقت نمی کند . و علّت اینکه این طریقه را احراق نامند برای آنست که یکباره خرمن هستیها و نیّتها و غصّه ها و مشکلات را می سوزاند و از ریشه و بن قطع می کند و اثری از آن در وجود سالک باقی نمی گذارد . در قرآن کریم در مواردی از طریقه احراقیّه استفاده شده است . اگر کسی برای وصول به مقصود از این طریقه استفاده کند و در این راه مشی نماید راهی را که باید چندین سال طیّ کند در مدّت قلیلی خواهد پیمود . یکی از مواردی که در قرآن مجید از آن استفاده شده است عبارت است از کلمه استرجاع : انّا لِلّهِ وَ انّا الَیْهِ رَاجِعُونَ [56] .

چون در هنگام شدائد و مصائب و نزول بلایا و فتن ، انسان می تواند به طرق مختلفی خود را تسکین دهد مثل اینکه متذکّر گردد که مرگ

برای همه است و مصیبت به همه اشخاص وارد می شود و بدین وسیله کم کم خود را آرام می کند ، ولی خداوند به وسیله طریقه احراقیّه و تلقین کلمه استرجاع راه را کوتاه و مشکل را یکباره از میان برمی دارد زیرا اگر انسان متذکّر شود که خود او و هر چه از متعلّقات و ما یملک اوست ملک طلق خداست ، یک روز به او داده و یک روز می گیرد و کسی را در آن حقّ دخالتی نیست ، وقتی که انسان به خوبی ادراک کرد که از اوّل مالک نبوده است و عنوان ملکیّت برای او مجازی بوده و بدون جهت خود را مالک تخیّل می نموده است البتّه در صورت فقدان متأثّر نخواهد شد ، و توجّه به این نکته ناگهان راه را بر او هموار خواهد نمود . ادراک اینکه خداوند انسان را از اوّل طمّاع قرار داده است مثل ادراک این می ماند که غنیّ علی الاطلاق بنده را از اوّل فقیر آفریده و سرشت او را با فقر خمیر کرده است ، لهذا اثبات فقر و اثبات سؤال که لازمه فقر است احتیاج به دلیل ندارد ، کسی به فقیر نمی تواند ایراد کند که چرا سؤال می کنی ؟ زیرا فرض فقر فرض سؤال و گدائی است ، بنابراین سالک راه خدا نیز اگر در حین سیر و حرکت طمع ورزد باید متوجّه باشد که خداوند خمیره هستی او را از اوّل با طمع سرشته است و به هیچ عنوان نمی تواند دندان طمع را بکشد و دست از طمع خود بشوید ، و از طرف دیگر چون فناء در ذات احدیّت که بر اساس

عبادت احرار پایه گذاری شده با طمع و نیّت سازگار نیست ، بنابراین بیچاره شده و حال اضطرار و بیچارگی عجیبی پیدا می کند که همان حال ، او را از خودی او که مستلزم طمع است عبور می دهد و پس از عبور از این مرحله دیگر انّیّت و خودیّتی نیست که مستلزم طمع باشد . فافهم و تأمّل جیّدا .

سیزدهم : صمت

و آن بر دو قسم است : سکوت عامّ و مضاف ، و سکوت خاصّ و مطلق . سکوت عامّ و مضاف عبارت است از حفظ لسان از تکلّم به قدر زائد بر ضرورت با مردمان . بلکه سالک باید اکتفا کند به قدر ضرورت و به أقلّ ما یمکن ، و این صمت در همه دوران سلوک در تمام اوقات لازم است بلکه می توان گفت مطلقا ممدوح است . و اشاره به همین صمت است قوله علیه السّلام انّ شیعتنا الخرس . [57] و نیز آنچه در «مصباح الشریعه» از حضرت صادق علیه السّلام نقل شده است که : الصّمت شعار المحبّین ، و فیه رضا الرّبّ ، و هو من اخلاق الأنبیاء و شعار الأصفیاء . [58] و در حدیث بزنطی است از حضرت رضا علیه السّلام :

الصّمت باب من ابواب الحکمه ، و انّه دلیل علی کلّ خیر . [59] قسم دوّم ، که سکوت خاصّ و مطلق است عبارت است از :

حفظ لسان از تکلّم با ناس در حین اشتغال به اذکار حصریّه کلامیّه ، و در غیر آن غیر مستحسن است .

چهاردهم : جوع و کم خوری

به اندازه ای که باعث بر ضعف نگردد و احوال را مشوّش ندارد . قال الصادق علیه السّلام : الجوع ادام المؤمن ، و غذاء الرّوح ، و طعام القلب . [60] زیرا گرسنگی موجب سبکی و نورانیّت نفس می گردد و فکر در حال گرسنگی می تواند به طیران درآید . غذای زیاد خوردن و سیر بودن ، نفس را ملول و خسته و سنگین می کند و از سیر در آسمان معرفت باز می دارد . صوم و روزه از عبادات

بسیار ممدوح است ، و در روایت معراجیّه که خطاب و تکلّم خدا با حبیبش رسول الله صلّی اللّه علیه و آله بیان می شود و مصدّر به «یا احمد» است و در «ارشاد» دیلمی و هفدهم «بحار الأنوار» مفصّلا مذکور است ، خطابات عجیبی در باره جوع دارد و مزایای این امر را در سیر و سلوک به طرز شگفت انگیزی بیان می کند . مرحوم استاد قاضی - رضوان الله علیه - روایتی غریب در باره جوع بیان می فرمود و محصّلش آنکه :

«در زمان انبیاء سلف سه نفر رفیق گذرشان به دیار غربت افتاد ، شب فرارسید ، هر یک برای تحصیل غذا به نقطه ای متفرّق شدند لیکن با یکدیگر میعاد نهادند که فردا در وقت معیّن در آن میعادگاه یکدیگر را ملاقات کنند ، یکی از آنها میهمان بود و دیگری به میهمانی شخصی درآمد و چون سوّمی جائی نداشت با خود گفت به مسجد می روم و میهمان خدا می شوم ، و تا صبح در آنجا به سر برد و همچنان گرسنه باقی بود . صبحدم در میعاد خود هر سه نفر حضور یافتند و هر یک سرگذشت خود را بیان کردند . از جانب خدای تعالی به نبیّ آن زمان وحی رسید که به آن میهمان ما بگو : ما میهمانی این میهمان عزیز را قبول کردیم و خود میزبان او شدیم و برای او در صدد تهیّه بهترین غذاها برآمدیم لکن در خزانه غیب خود تفحّص کردیم بهتر از گرسنگی غذائی را برای وی نیافتیم» .

پانزدهم : خلوت

و آن بر دو گونه است : خلوت عامّ ، و خلوت خاصّ .

خلوت عامّ عبارتست از

کناره گیری و عزلت از غیر اهل الله خصوصا از صاحبان عقول ضعیفه از عوام مردم مگر به قدر ضرورت : وَ ذَرِ الَّذینَ اتَّخَذُوا دینَهُمْ لَعِبا وَ لَهْوا وَ غَرَّتْهُمُ الْحَیَاهُ الدُّنْیَ [61] و امّا خلوت خاصّ عبارت است از دوری از جمیع مردم . و اگر چه آن در همه عبادات و اذکار خالی از فضیلت نیست و لیکن در طایفه ای از اذکار کلامیّه بلکه در جمیع آنها در نزد مشایخ راه ، شرط است و در آن چند امر معتبر است :

خلوت و دوری از محلّ ازدحام و غوغا و استماع هرگونه صدای مشوّش حال . و دیگر حلّیّت مکان و طهارت آن حتّی السّقف و الجدران ، و باید به اندازه ای کوچک باشد که فقط گنجایش یک نفر را بیشتر نداشته باشد و سعی شود که از زخارف دنیویّه در آن هیچ نباشد چون کوچکی خانه و نبود اثاث البیت در آن باعث تجمّع حواس می گردد .

شخصی از جناب سلمان - رضی الله عنه - تقاضا نمود که اجازه فرمائید منزلی برای شما بنّائی کنم ، چه تا آن زمان برای خود خانه بنّائی نکرده بود . جناب سلمان اجازه نداد ، عرض کرد : می دانم که چرا اجازه نمی دهی ، سلمان گفت : بگو علّتش چیست ؟ آن شخص عرض کرد : علّت آنست که شما می خواهید خانه ای که طول و عرضش به اندازه شما باشد من بسازم و این خانه میسور نیست . سلمان فرمود : آری راست گفتی . سپس آن مرد اجازه گرفت که چنین خانه ای برای او درست کند و درست نمود .

شانزدهم : سهر

و آن بیداری سحر

است به قدری که طبیعت سالک را طاقت باشد . و در مذمّت خواب سحرگاه و مدح عادت به بیداری آن موقع است قوله تعالی : کَانُوا قَلیلا مِنَ اللَّیْلِ مَا یَهْجَعُونَ - وَ بِالاسْحارِ هُمْ یَسْتَغْفِرُونَ [62]

هفدهم : دوام طهارت

و آن عبارت است از دوام وضوء و اغسال واجبه و غسل جمعه و سایر اغسال مستحبّه حتّی الإمکان .

هجدهم : مبالغه در تضرّع و مسکنت و خاکساری و بکاء .

نوزدهم : احتراز از لذائذ

و مشتهیات به قدر استطاعت ، و اکتفا به آنچه قوام بدن و حیات به آنست .

بیستم : کتمان سرّ

و این از شرائط بسیار مهمّ سلوک است و بزرگان طریق در این شرط اهتمام بسیار نموده و به شاگردان خود سفارش های مهمّ نموده و توصیه را به حدّ مبالغه رسانیده اند ، خواه در عمل و اوراد و اذکار باشد و خواه در واردات و مکاشفات و حالات ، حتّی در مواردی که تقیّه غیر ممکن و افشاء سرّ نزدیک می گردد توریه را از لوازم و دستورات شمرده اند و حتّی آنکه اگر کتمان سرّ مستلزم ترک عمل و ورد است باید دست از عمل بردارد : وَ اسْتَعینُوا عَلَی حَوائِجِکُمْ بِالْکِتْمَانِ . [63]

در اثر تقیّه و کتمان سرّ ، مصائب و شدائد به مقدار معتنابهی پائین می آید و ترک تقیّه موجب کثرت فتن و بلایا و مصائبی است که بر سالک روی آور می شود ، و علاوه هنگام بروز مشکلات با تحمّل و صبر باید قدم در راه نهاد و پیروز شد : وَ اسْتَعینُوا بِالصَّبْرِ وَ الصَّلاهِ وَ انَّهَا لَکَبیرَهٌ الا عَلَی الْخَاشِعینَ . [64] مراد از صلاه در این آیه مبارکه همان معنای لغوی است ، یعنی توجّه به پروردگار عظیم ، بنابراین با یاد خدا صبر و تحمّل کردن و دندان روی جگر گذاشتن موجب تخفیف شدائد و مصائب و عامل مهمّ پیروزی است . و لهذا دیده می شود که همین مردمی که در خانه های خود از بریدن دستشان گریان می شوند در میدان جهاد و مبارزه با دشمنان دین از قطع شدن دست و پا و سایر جوارح و اعضاء هیچگونه بیمی نداشته و در

خود ضعف و هراسی احساس نمی نمودند . روی این قاعده کلّیّه أئمّه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم أجمعین - در کتمان اسرار توصیه های فراوان و سفارش های عجیبی فرموده اند حتّی ترک تقیّه را از گناهان بزرگ به شمار آورده اند .

روزی أبو بصیر [65] از حضرت صادق علیه السّلام سؤال کرد که : قلت له : اخبرنی عن الله عزّ و جلّ هل یراه المؤمنون یوم القیمه ؟ قال : نعم و قد رأوه قبل یوم القیمه ، فقلت : متی ؟ قال : حین قال لهم : أ لست بربّکم ؟ قالوا : بلی . ثمّ سکت ساعه ثمّ قال : و انّ المؤمنین لیرونه فی الدّنیا قبل یوم القیمه ، أ لست تراه فی وقتک هذا ؟ قال أبو بصیر : فقلت له : جعلت فداک فاحدّث بهذا عنک ؟ فقال : لا ، فانّک اذا حدّثت به فانکره منکر جاهل بمعنی ما تقوله ثمّ قدّر انّ ذلک تشبیه کفر . و لیست الرّؤیه بالقلب کالرّؤیه بالعین ، تعالی الله عمّا یصفه المشبّهون و الملحدون .

«آیا می توان خدا را در قیامت دید ؟ چون اشاعره عقیده دارند که خدا را در قیامت و سرای دگر همه مردم می بینند البتّه به نحو تجسّم - تعالی الله عمّا یقول الظّالمون علوّا کبیرا - حضرت فرمودند : در این دنیا هم می توان دید همانطور که الآن در این مجلس خودت خدا را دیدی . ابو بصیر عرض کرد : یابن رسول الله اجازه می فرمائید این را برای دگری نقل کنم ؟ حضرت فرمودند : نقل مکن زیرا مردم نتوانند حقیقت آن را ادراک نمایند و لهذا

گمراه می شوند» .

بیست و یکم : شیخ و استاد

و آن بر دو قسم است : استاد عامّ ، و استاد خاصّ . استاد عامّ آنست که بخصوصه مأمور به هدایت نباشد و رجوع به او از باب رجوع به اهل خبره در تحت عموم فَسْئَلُوا اهْلَ الذِّکْرِ انْ کُنْتُمْ لا تَعْلَمُونَ [66] بوده باشد . و لزوم رجوع به استاد عامّ فقط در ابتدای سیر و سلوک است وقتی که سالک مشرّف به مشاهدات و تجلّیات صفاتیّه و ذاتیّه شد دیگر همراهی او لازم نیست . و اما استاد خاصّ ، آنست که بخصوصه منصوص به ارشاد و هدایت است و آن رسول خدا و خلفای خاصّه حقّه او هستند . و سالک را در هیچ حالی از احوال از مرافقت و همراهی استاد خاصّ گریزی نیست اگر چه به وطن مقصود رسیده باشد . البتّه مراد همان مرافقت باطنی امام است با سالک نه فقط همراهی و مصاحبت در مقام ظاهر ، چون واقعیّت و حقیقت امام همان مقام نورانیّت اوست که سلطه بر جهان و جهانیان دارد و امّا بدن عنصری او گرچه آن نیز از سایر بدنها امتیاز دارد لکن آن منشأ اثر و متصرّف در امور کائنات نیست .

و برای توضیح این نکته متذکّر می گردد که : آنچه در عالم خلقت تحقّق می یابد منشأ آن ، صفات و اسماء الهیّه است ، و حقیقت امام همان اسماء و صفات خداست . و بنا بر این اصل فرموده اند که : چرخ عالم هستی و افلاک و همه کائنات به دست ما حرکت می کند و آنچه واقع می شود به اذن ما واقع می شود : بنا عرف الله ،

بنا عبد الله . [67] بنا بر این سالک در حال سیر ، در مراتب نورانیّت امام علیه السّلام سلوک می نماید و به هر درجه ای که صعود کند و در هر مرتبه ای که باشد امام علیه السّلام آن مرتبه را حائز بوده و با سالک در آن درجه و مرتبه معیّت دارد .

و همچنین بعد از وصول نیز مرافقت امام لازم است چون آداب کشور لاهوت را نیز او باید به سالک بیاموزد ، بنابراین مرافقت امام در هر حال از شرائط مهمّه بلکه از اهمّ شرائط سلوک است . در اینجا نکاتی است بس دقیق که در بیان نیاید و فقط باید خود سالک به وسیله ذوق آن حقایق را دریابد .

محی الدّین عربی نزد استادی رفت و از کثرت ظلم و عصیان فراوان شکایت نمود . استاد فرمود : «به خدای خود توجّه کن . سپس چندی بعد نزد استادی دگر رفت و همچنان از بیداد و شیوع معاصی سخن گفت . استاد فرمود : به نفس خود توجّه کن . در این موقع ابن عربی گریه آغاز کرد و وجه اختلاف پاسخ ها را از استاد جویا شد . استاد فرمود : ای نور دیده ، جواب ها یکی است ، او تو را به رفیق دعوت کرد ، و من تو را به طریق دعوت می کنم» .

باری این داستان را برای آن آوردیم که دانسته شود که سیر الی الله منافاتی با سیر در مراتب اسماء و صفات الهیّه که همان مقام امام است ندارد بلکه بسیار به هم نزدیک اند و بلکه حقّا یکی است و در آن مرحله دوئیّت و اثنینیّت یافت

نمی شود بلکه هر چه هست نور واحدی است که نور خداست ، غایه الأمر از آن نور به تعبیرات مختلفه سخن می رود ، گاهی به اسماء و صفات الهیّه و گاهی به حقیقت یا نورانیّت امام از آن تعبیر می کنند :

عباراتنا شتّی و حسنک واحد و کلّ إلی ذاک الجمال یشیر [68] امّا استاد عامّ شناخته نمی شود مگر به مصاحبت و مرافقت با او در خلأ و ملأ تا به طور یقین برای سالک واقعیّت و یقین او دستگیر شود ، و ابدا به ظهور خوارق عادات ، و اطّلاع بر مغیبات و اسرار خواطر افراد بشر ، و عبور بر آب و آتش ، و طیّ الارض و الهواء ، و استحضار از آینده و گذشته و امثال این غرائب و عجائب نمی توان پی به وصول صاحبش برد زیرا که این ها همه در مرتبه مکاشفه روحیّه حاصل می شود و از آنجا تا سرحدّ وصول و کمال ، راه به نهایت دور است و تا هنگامی که در استاد تجلّیات ذاتیّه ربّانیّه پیدا نشود استاد نیست ، و به مجرّد تجلّیات صفاتیّه و اسمائیّه نیز نمی توان اکتفا کرد و آنها را کاشف از وصول و کمال دانست .

منظور از تجلّی صفاتی آنست که سالک صفت خدا را در خود مشاهده کند و علم یا قدرت و حیات خود را حیات و علم و قدرت خدا ببیند . مثلا چیزی را که می شنود ادراک کند که خدا شنیده و او سمیع است ، و چیزی را که می بیند ادراک کند که خدا دیده و او بصیر است ، و یا در جهان علم را منحصر به

خدا ذوق كند و علم هر موجودى را مستند به علم او بلكه نفس علم او مشاهده كند .

و مراد از تجلّى اسمائى آنست كه صفات خدا كه مستند به ذات او هستند مثل قائم ، عالم ، سميع ، بصير ، حىّ و قدير و امثال اين ها را در خود مشاهده كند . مثلا ببيند كه عليم در عالم يكى است و او خداى متعال است و دگر خود را در مقابل او عليم نبيند بلكه عليم بودن او عين عليم بودن خداست . يا ادراک كند كه حىّ و زنده يكى است و او خداست و خود او اصلا زنده نيست بلكه زنده خداست و بس . و بالأخره وجدان كند كه «ليس القدير و العليم و الحىّ الا هو تعالى و تقدّس» .

البتّه ممكن است تجلّى اسمائى در خصوص بعض از اسماء الهيّه صورت گيرد ، و هيچ لازمه اى در بين نيست كه چون در سالک يكى دو اسم تجلّى كرد حتما بايد بقيّه اسماء تجلّى كند .

امّا تجلّى ذاتى آنست كه ذات مقدّس حضرت بارى تعالى در سالک تجلّى نمايد ، و آن وقتى حاصل مى شود كه سالک از اسم و رسم گذشته باشد ، و به عبارت ديگر به كلّى خود را گم كرده و اثرى در عالم وجود از خود نيابد و خود و خوديّت خود را يكباره به خاک نسيان سپرده باشد «و ليس هناک الا الله» [69] در اين موقع ديگر ضلال و گمراهى براى چنين شخصى متصوّر نخواهد بود زيرا تا ذرّه اى از هستى در سالک باقيست هنوز طمع شيطان از او قطع نشده است و

امید اضلال و اغوای او را دارد ولی وقتی که بحول الله تبارک و تعالی سالک بساط خودیّت و شخصیّت را درهم پیچید و قدم در عالم لاهوت نهاد و در حرم خدا وارد شده لباس حرم در برکرد و به تجلّیات ذاتیّه ربّانیّه مشرّف آمد شیطان دندان طمع را از او کنده و در حسرت می نشیند . استاد عام باید بدین مرتبه از کمال برسد و الا به هر کسی نتوان سر سپرد و مطیع و منقاد گشت .

هزار دام به هر گام این بیابان است که از هزار هزاران یکی از آن نجهند بنا بر این نباید در مقابل هر کسی که متاعی عرضه می کند و بضاعتی ارائه می دهد و کشف و شهودی ادّعا می نماید سر تسلیم فرود آورد . بلی در جائی که تحقیق و تدقیق در حال استاد و شیخ متعذّر یا متعسّر باشد باید توکّل به خدا نموده و آنچه را که او بیان می کند و دستور می دهد با کتاب خدا و سنّت رسول خدا و سیره ائمّه طاهرین - صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین - بسنجد اگر موافق بود عمل نماید و الا ترتیب اثر ندهد . بدیهی است چون چنین سالکی با قدم توکّل به خدا گام برمی دارد شیطان بر او سلطه نخواهد یافت : انَّهُ لَیْسَ لَهُ سُلْطَانٌ علَی الَّذِینَ آمَنُوا وَ عَلَی رَبِّهِمْ یَتَوَکَّلُونَ - انَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَی الَّذِینَ یَتَوَلَّوْنَهُ وَ الَّذِینَ هُمْ بِهِ مُشْرِکُونَ [70]

بیست و دوم : ورد

و آن عبارت است از اذکار و اوراد لسانیّه . و کیفیّت و کمّیّت آن منوط به نظر استاد است ، چه آن حکم دوائی را ماند که بعضی

را نافع و دیگری را مضرّ است . و گاه اتّفاق می افتد که سالک به دو ذکر مشغول می شود که یکی او را به کثرت توجّه می دهد و دیگری به وحدت ، و در صورت اجتماع ، نتیجه هر دو خنثی می گردد و نتیجه ای عائد نمی شود . البتّه اذن استاد شرط در اورادی است که اذن عامّ در آن داده نشده است و امّا در آنچه اذن عامّ داده شده اشتغال به آن مانعی ندارد .

ورد بر چهار قسم است : قالبی و خفی ، و هر یک یا اطلاقی است و یا حصری . و اهل سلوک را به قالبی اعتنائی نیست زیرا ذکر قالبی عبارتست از تلفّظ به زبان بدون التفات به معنی ، و در واقع لقلقه لسان است و چون سالک در جستجوی معناست نه چیز دیگری لذا ذکر قالبی برای او مفید فائده نخواهد بود .

بیست و سوم و بیست و چهارم و بیست و پنجم : نفی خواطر و ذکر و فکر

و این سه مرحله از مهمّات وصول به مقصد است ، و اکثر افرادی که از راه بازمانده و نتوانسته اند به مقصد برسند توقّفشان در یکی از این سه مرحله بوده است و در همانجا یا توقّف نموده و یا دستخوش هلاکت و بوار گشته اند ، چه خطرات این منازل عبارت است از عبادت اصنام و اوثان«» و کواکب و آتش و گاه زندقه و فرعونیّت و دعوای حلول و اتّحاد و نفی تکلیف و اباحه و امثال آن . و البتّه به همه آنها اشاره خواهد رفت ولی فعلا حلول و اتّحاد را که از خطرات مهمّ است به طور اجمال بیان می کنیم و آن برای سالک از صاف نمودن ذهن به وسیله

نفی خواطر پیدا خواهد شد .

چون سالک هنوز از وادی اسم و رسم بیرون نرفته است لهذا العیاذ باللّه ممکن است در اثر تجلّی صفاتیّه یا اسمائیّه چنین تخیّل کند که اللّه با خودیّت و شخصیّت او متّحد است ، و این همان معنای حلول و اتّحادی است که کفر و شرک است و حال آنکه معنای وحدت وجود به کلّی معنای تعدّد و تغایر را نفی می کند و در برابر وجود مقدّس حضرت احدیّت تمام وجودات متصوّره را جزء موهومات می شمرد و همه را ظلّ و سایه می شمرد ، و سالک به واسطه ارتقاء به این مقام تمام هستی خود را از دست می دهد و خود را گم می کند و فانی می شود و غیر از ذات مقدّس او در عالم وجود ذی وجودی را ادراک و ذوق نمی نماید «و لیس فی الدّار غیره دیّار» [71] ، این کجا و حلول و اتّحاد کجا ؟ امّا نفی خواطر : عبارت است از تسخیر قلب و حکومت بر آن ، تا سخنی نگوید و عملی انجام ندهد و تصوّر و خطره ای بر او وارد نشود مگر به اذن و اختیار صاحب آن . و تحصیل این حال بسی صعب و دشوار است و لهذا گفته اند که نفی خواطر از اعظم مطهّرات سرّ است . چون سالک در مقام نفی خاطر می افتد ناگهان متوجّه می شود که سیل بنیاد کن خواطر و اوهام و خیالات او را فرا می گیرد و حتّی خاطراتی که باور نمی کرد به خاطرش خطور کند از وقایع کهنه گذشته یا خیالات غیر قابل وقوع بر او راه می یابند و دائما او را مشغول به

خود می کنند . سالک باید در این مقام مانند جبال رواسی ، ثابت بایستد و هر خاطری که پیدا شود و زحمت دهد او را با شمشیر ذکر هلاک کند . و مراد از ذکر در اینجا همان اسماء الهیّه است که باید سالک در وقت خطور خاطره به یکی از آن اسماء توجّه کند و توجّه خود را بر آن مستدام بدارد و پیوسته با چشم و دل به سوی آن نگران باشد تا آن خاطر از خانه دل بیرون رود .

و این طریق بسیار صحیح است که باید فقط با ذکر که همان توجّه و یاد یکی از اسماء خداست خاطر را دور کرد . قال الله تعالی : انَّ الَّذینَ اتَّقَوْا اذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِنَ الشَّیْطَانِ تَذَکَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ [72]

طریقه نفی خواطر در رساله بحرالعلوم

لیکن در رساله منتسب به مرحوم بحر العلوم این طریق را اجازه نمی دهد و در آنجا اصرار شدیدی دارد بر آنکه نفی خواطر را باید بدون ذکر نموده و سپس وارد در مرحله ذکر شد چون نفی خواطر با شمشیر ذکر بسیار خطرناک است . و ما اجمال آنچه را که در آنجا آورده است در اینجا ذکر می کنیم و بعدا به ردّ آن خواهیم پرداخت . در آنجا چنین گوید :

«بسیاری از متشیّخین طیّ مرحله نفی خاطر را به ذکر می آموزند) بدیهی است که مراد از ذکر همان التفات و توجّه قلبی است نه ذکر لسانی که در اصطلاح به آن ورد گویند) و این بسیار خطرناک است چون حقیقت ذکر عبارتست از ملاحظه محبوب و قصر نظر بر جمال از دور ، و هنگامی تماشای محبوب جایز است

که چشم از غیر او بالمرّه پوشیده شده باشد زیرا محبوب غیور است و از غیرت او اینست که چشمی که او را دید روا ندارد که دیگری را ببیند ، و هر دیده ای را که از روی او برداشته و به دیگری نظر کند کور نماید ، و دیدن او و دیدن غیر او منافی غیر اوست ، و اگر این دیدن و روی بازداشتن تکرار شود به منزله استهزاء است ، و محبوب چنان قفائی بر وی زند که نه سر جوید نه کلاه : وَ مَنْ یَعْشُ عَنْ ذِکْرِ الرَّحْمَنِ نُقَیِّضْ لَهُ شَیْطَانا فَهُوَ لَهُ قَرِینٌ [73] بلی یک نوع از ذکر در نفی خواطر مجوّز است و آن اینست که غرض از ذکر نظر بر جمال محبوب نباشد بلکه مراد ردع شیطان باشد ، مانند کسی که می خواهد غیر را از مجلس براند فلذا محبوب را می خواند ، در اینجا غرض تهدید و تخویف غیر است . و آن بدین طریق است که در حالت اشتغال به نفی خواطر اگر خاطری به نوعی حمله کند که دفع آن بسیار مشکل و صعب باشد به جهت دفع آن به ذکر مشغول شود .

امّا طریقه محقّقین راه و واصلین آگاه آنست که در تعلیم مبتدئین و ارشاد ایشان اوّل امر به نفی خواطر کنند و سپس به ذکر پردازند . و برای نفی خواطر اوّل به سالک امر کنند که به یکی از محسوسات چون سنگی یا چوبی توجّه کند و مدّتی چشم بدان بدوزد و مهما امکن چشم بر هم نگذارد و به جمیع قوای ظاهریّه و باطنیّه بدان متوجّه شود .

و بهتر اینست که اربعینی بدان مداومت کند ، و در خلال این مدّت از سه ورد «استعاذه» و «استغفار» و ذکر «یا فعّال» استفاده نماید ، و بعد از فریضه بامداد و شام بدین اذکار اشتغال ورزد . و پس از این مدّتی به قلب صنوبری خود توجّه کند و مدّتی بر این مداومت نموده و بالکلّیّه متوجّه آن گردد و به جز خیال آن خیال دیگری را به خود راه ندهد ، و در خلال این عمل اگر خاطری حمله کند و تشویشی روی دهد از کلمه لا موجود الا اللّه [74] و کلمه الله استمداد جوید .

و مدّتی بر این عمل مداومت نماید تا کیفیّت بی خودی دست دهد . و ذکر در خلال این عمل «استغفار» و ذکر «یا فعّال» است و تکرار اسم «یا باسط» بسیار نماید . و چون سالک به این مرحله رسید مأذون است بقیّه مرحله نفی خاطر را به وسیله ذکر نفسی خیالی اتمام نماید تا خاطر بالمرّه مندفع گردد زیرا بقایای خواطر ان شاء الله به دخول در مراتب ذکر و فکر خود به خود مندفع خواهد شد» . انتهی ملخّصه .

باید دانست که این طریقه نفی خواطر که در اینجا ذکر فرموده است متّخذ از طریقه نقشبندیّه است ، و نقشبندیّه جماعتی از صوفیّه هستند که در صفحات ترکیّه و غیر آن متواری هستند و مرشد ایشان خواجه محمّد نقشبند بوده است فلذا به نقشبندیّه معروف شده اند .

طریقه مرحوم ملاحسینقلی همدانی در نفی خواطر

امّا طریقه مرحوم آخوند ملا حسین قلی همدانی - رضوان الله علیه - این طور نبوده است و ایشان و شاگردانشان ابدا به وسیله نفی خواطر بدون

ذکر عملی نداشته اند بلکه رویّه ایشان عبارت بوده است از التزام در امر مراقبه ، یعنی اهتمام ورزیدن در مراتب آن . و قبلا ما به طور اجمال از آن ذکری به میان آوردیم اینک مراتب آن را به طور تفصیل می نگاریم :

مراتب مراقبه

اوّل درجه مراقبه اینست که سالک از محرّمات اجتناب کرده و تمامی واجبات را اتیان کند ، و در این دو امر به هیچ وجه من الوجوه مسامحه نورزد .

دوّم درجه ، آنست که مراقبه را شدید نموده و سعی کند هر چه می کند برای رضای خدا باشد و از اموری که لهو و لعب نامیده می شود اجتناب نماید . و چون در این مرتبه اهتمام نمود برای او تمکّن پیدا می شود که دیگر خود را نباخته و این خودداری در او به سر حدّ ملکه برسد .

سوّم درجه ، آنست که پروردگار جهان را پیوسته ناظر خود ببیند ، و کم کم اذعان و اعتراف می نماید که خدای متعال در همه جا حاضر و ناظر و نگران همه مخلوقات است . و این مراقبه در تمام حالات و در همه اوقات باید رعایت شود .

چهارم درجه ، مرتبه ای است از این عالی تر و کامل تر و آن اینست که خودش خدای را حاضر و ناظر ببیند و به طور اجمال مشاهده جمال الهی نماید . و اشاره به این دو مرتبه اخیر از مراقبه است وصیّت رسول اکرم صلّی اللّه علیه و آله به ابی ذرّ غفاری رضوان الله علیه : اعبد الله کأنّک تراه ، فان لم تکن تراه فانّه یراک . «خدای را چنان عبادت کن مثل آنکه گوئی تو او

را می بینی و اگر نمی توانی او را ببینی او را طوری عبادت کن که بدانی او ترا می بیند» . بنابراین عبادت در مرحله ای که خدا او را می بیند پائین تر است از مرتبه ای که او خدا را می بیند .

چون سالک بدین مرتبه رسد برای آنکه بتواند به کلّی اغیار را از ذهن خود خارج کند باید نفی خاطر را در ضمن یکی از اعمال عبادیّه به جای آورد ، چه جایز نیست در شرع مقدّس توجّه به سنگ یا چوب کند زیرا اگر در همان لحظات توجّه ، مرگ او را دریابد چه جواب خواهد گفت ؟ امّا نفی خواطر در ضمن ذکر و با حربه ذکر ، عبادت است و ممدوح شرع و بهترین طریق آن توجّه به نفس است که اسرع طرق است برای نیل به مقصود ، چه توجه به نفس ممدوح و مقبول شرع انور است و کریمه شریفه : يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ انْفُسَكُمْ لا يَضُرُّكُمْ مَنْ ضَلَّ اذَا اهْتَدَيْتُمْ [75] بدان دلالت دارد . طریق توجّه به نفس طریقه مرحوم آخوند ملا حسین قلی بوده است و شاگردان ایشان همه طریق معرفت نفس را می پیموده اند که ملازم معرفت ربّ خواهد بود .

در بیان سلسله مشایخ و اساتید مولف در معارف الهیه

حقیقت عرفان از امیر المؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السّلام مأثور است ، و طرقی که یدا بید این حقیقت را نشر داده اند از یکصد متجاوز است ولی اصول دسته های تصوّف از بیست و پنج دسته تجاوز نمی کند و تمام این سلسله ها منتهی به حضرت علیّ بن ابی طالب علیه السّلام می گردد ، و فقط در بین این بیست و پنج فرقه دو سه فرقه از

خاصّه می باشند و بقیّه همگی از عامّه اند ، و بعضی از آنها سلسله شان به «معروف کرخی» و از او به امام رضا علیه السّلام منتهی می گردد . ولی طریقه ما که همان طریقه مرحوم آخوند است به هیچ یک از این سلسله ها منتهی نیست .

اجمال مطلب آنکه : در حدود متجاوز از یکصد سال پیش در شوشتر عالمی جلیل القدر مصدر قضاء و مراجعات عامّه بوده است به نام آقا سیّد علی شوشتری . ایشان مانند سایر علمای اعلام به تصدّی امور عامّه از تدریس و قضاء و مرجعیّت اشتغال داشته اند .

یک روز ناگهان کسی در منزل را می زند ، وقتی که از او سؤال می شود می گوید : در را باز کن کسی با شما کاری دارد . مرحوم آقا سیّد علی وقتی در را باز می کند می بیند شخص جولائی) بافنده ای) است ، می گوید : چکار دارید ؟ مرد جولا در پاسخ می گوید : فلان حکمی را که نموده اید طبق دعوی شهود به ملکیّت فلان ملک برای فلان کس ، صحیح نیست . آن ملک متعلّق به طفل صغیر یتیمی است و قباله آن در فلان محلّ ، دفن است .

این راهی را که شما در پیش گرفته اید صحیح نیست و راه شما این نیست . آیه الله شوشتری در جواب می گوید : مگر من خطا رفته ام ؟ جولا می گوید : سخن همان است که گفتم . این را می گوید و می رود . آیه الله در فکر فرو می رود این مرد که بود ؟ و چه سخنی گفت ؟ در صدد تحقیق برمی آید ، معلوم می شود که در همان

محلّ قباله ملک طفل یتیم مدفون است و شهود بر ملکیّت فلان ، شاهد زور بوده اند . بسیار بر خود می ترسد و با خود می گوید : مبادا بسیاری از حکمهائی را که داده ایم از این قبیل بوده باشد ، و وحشت و هراس او را در می گیرد . در شب بعد همان موقع جولا در می زند و می گوید : آقا سیّد علی شوشتری راه این نیست که شما می روید . و در شب سوّم نیز عین واقعه به همین کیفیّت تکرار می شود و جولا می گوید : معطّل نشوید ، فورا تمام اثاث البیت را جمع نموده ، خانه را بفروشید و به نجف اشرف مشرّف شوید و وظائفی را که به شما گفته ام انجام دهید ، و پس از شش ماه در وادی السّلام نجف اشرف به انتظار من باشید . مرحوم شوشتری بی درنگ مشغول انجام دستورات می گردد ، خانه را می فروشد و اثاث البیت را جمع آوری نموده و تجهیز حرکت خود را به نجف اشرف می کند . در اوّلین وحله ای که وارد نجف می شود در وادی السّلام هنگام طلوع آفتاب ، مرد جولا را می بیند که گوئی از زمین جوشیده و در برابرش حاضر گردید و دستوراتی داده و پنهان شد . مرحوم شوشتری وارد نجف اشرف می شوند و طبق دستورات جولا عمل می کنند تا می رسند به درجه و مقامی که قابل بیان و ذکر نیست . - رضوان الله علیه و سلام الله علیه - .

مرحوم آقا سیّد علی شوشتری برای رعایت احترام مرحوم شیخ مرتضی انصاری به درس فقه و اصول او حاضر می شوند و مرحوم شیخ هم در هفته یکبار به

درس مرحوم آقا سیّد علی که در اخلاق بوده است حاضر می شدند ، و پس از فوت مرحوم شیخ) ره) مرحوم شوشتری) ره) بر مسند تدریس شیخ می نشینند و درس را از همانجا که مانده بود شروع می کنند ولی عمر ایشان کفاف ننموده و پس از شش ماه به رحمت ابدی حضرت ایزدی پیوستند . در خلال این شش ماه مرحوم شوشتری به یکی از شاگردان مبرّز حوزه مرحوم انصاری به نام آخوند ملا حسین قلی درجزینی همدانی - که از مدّتها قبل در زمان مرحوم شیخ با ایشان رابطه داشته و استفاده اخلاقی و عرفانی می نموده است و اینک پس از مرحوم شیخ عازم بر تدریس بوده و حتّی تتمّه مباحث شیخ را که خود نیز تقریرات آن مباحث را نوشته بود می خواست دنبال کند - کاغذی نوشته و در آن متذکّر می گردد که این روش شما تامّ و تمام نیست و شما مقامات عالیه دیگری را باید حائز گردید ، تا اینکه او را منقلب نموده و به وادی حقّ و حقیقت ارشاد می نماید .

آری مرحوم آخوند که از سالیانی چند قبل از فوت مرحوم شیخ از محضر مرحوم آقا سیّد علی در معارف الهیّه استفاده می نمود ، در اخلاق و مجاهده نفس و نیل به معارف الهیّه سرآمد اقران و از عجائب روزگار شد . مرحوم آخوند نیز شاگردانی بس ارجمند تربیت نمود که هر یک اسطوانه ای از معرفت و توحید و آیتی عظیم به شمار می آمدند . از مبرّزترین شاگردان مکتب آخوند مرحوم حاج میرزا جواد آقا ملکی تبریزی و مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی طهرانی و مرحوم آقا

سیّد محمّد سعید حبّوبی و مرحوم حاج شیخ محمّد بهاری را باید نام برد .

استاد بزرگوار عارف بی بدیل مرحوم حاج میرزا علی آقا قاضی تبریزی - رضوان الله علیه - از شاگردان مکتب مرحوم آقا سیّد احمد کربلائی هستند . اینست سلسله اساتید ما که به مرحوم شوشتری و بالأخره به آن شخص جولا منتهی می شود ، ولی آن مرد جولا چه کسی بوده و به کجا ارتباط داشته و این معارف را از کجا و به چه وسیله به دست آورده هیچ معلوم نیست .

باری رویّه مرحوم استاد ، آقای قاضی نیز طبق رویّه استاد بزرگ آخوند ملا حسین قلی همان طریق معرفت نفس بوده است و برای نفی خواطر در وهله اول توجّه به نفس را دستور می داده اند ، بدین طریق که سالک برای نفی خواطر باید مقدار نیم ساعت یا بیشتر را در هر شبانه روز معیّن نموده و در آن وقت توجّه به نفس خود بنماید . در اثر این توجّه رفته رفته تقویت پیدا نموده و خواطر از او نفی خواهد شد ، و رفته رفته معرفت نفس برای او حاصل شده و به وطن مقصود خواهد رسید ، ان شاء اللّه .

اکثر افرادی که موفّق به نفی خواطر شده و توانسته اند ذهن خود را پاک و صاف نموده و از خواطر مصفّا کنند و بالأخره سلطان معرفت برای آنان طلوع نموده است در یکی از این دو حال بوده است : اوّل در حین تلاوت قرآن مجید و التفات به خواننده آن ، که چه کسی در حقیقت قاری قرآن است و در آن وقت بر آنان منکشف

می شده است که قاری قرآن خداست جلّ جلاله .

دوّم از راه توسّل به حضرت ابا عبد الله الحسین علیه السّلام زیرا آن حضرت را برای رفع حجاب و موانع طریق نسبت به سالکین راه خدا عنایتی عظیم است .

و بنابر آنچه ذکر شد دو امر مهمّ در تجلّی سلطان معرفت دخالتی عظیم دارد : اوّل مراقبه به انحاء مراتبها ، دوّم ، توجّه به نفس . چون سالک به این دو امر اهتمام نماید کم کم متوجّه می شود که کثرات این جهان از یک چشمه سیراب می شوند و هر چه در عالم صورت تحقّق به خود بگیرد همه آنها از یک مصدر است ، و در هر موجودی هر مقدار نور و جمال و بهاء و کمال باشد از آن سرچشمه افاضه شده است ، و به هر موجودی آن مصدر عظیم به قدر سعه وجودی او که همان قوابل ماهوی اوست نور وجود و جمال و عظمت افاضه نموده است ، و به عبارت دیگر از جانب فیّاض مطلق فیض به طور اطلاق بدون قید و شرط و حدّ افاضه می شود و هر موجودی به قدر ماهیّت خود از آن اخذ می کند .

انکشاف عوالم چهارگانه توحید در اثر مراقبه تام و توجه به نفس

باری ، سالک در اثر مراقبه تامّ و اهتمام شدید به آن و در اثر توجّه به نفس ، به تدریج چهار عالم بر او منکشف خواهد شد :

عالم اوّل : توحید افعال است .

یعنی در وهله اوّل ادراک می کند که آنچه چشم می بیند و زبان می گوید و گوش می شنود و دست و پا و سایر اعضاء و جوارح عمل می کنند همه و همه مستند به نفس خود اوست و نفس

فاعل ما یشاء است ، و سپس ادراک می کند که آنچه از افعال در جهان خارج تحقّق می یابد مستند به خود اوست و نفس او مصدر تمام افعال است در خارج ، و سپس می یابد که نفس او قائم به ذات حقّ بوده و دریچه ای از فیوضات و رحمت خدا بوده است ، پس تمام افعال در جهان خارج استناد به ذات مقدّس او دارد .

عالم دوّم : توحید صفات است

و آن بعد از عالم اوّل ظهور می کند ، و آن عبارت است از آنکه : سالک آنچه را که می شنود حقیقت سمع را از خود نمی بیند بلکه از خدا می بیند ، و همچنین هر چه را با چشم می بیند حقیقت ابصار را از خدا ادراک می کند و بعدا هر گونه علم و قدرت و حیات و سمع و بصر و غیر ذلک که در موجودات خارجیّه مشاهده می کند همه را مستند به خدای تعالی می یابد .

عالم سوّم : توحید در اسماء است

و آن بعد از عالم دوّم طلوع می نماید ، و آن عبارت است از آنکه : صفات را قائم به ذات ادراک می کند . مثلا می یابد که عالم و قادر و حیّ خداوند متعال است یعنی عالمیّت خود را عالمیّت خدا ادراک می کند و قادریّت و سمیعیّت و بصیریّت خود را همه در خدا می داند و بس . و به طور کلّی می یابد که در تمام عوالم قادر و عالم و سمیع و بصیر و حیّ یکی است و بس و آن خداوند جلّ جلاله است و هر موجودی از موجودات به قدر سعه وجودی خویش از آن عالم و قادر و سمیع

و بصیر و حیّ حکایت می کند و او را نشان می دهد .

عالم چهارم : توحید در ذات است

که از عالم سوّم بالاتر است و این به واسطه تجلّیات ذاتیّه بر سالک مکشوف می گردد . یعنی سالک ادراک می کند که آن ذاتی که تمام افعال و صفات و اسماء بدان مستند است ، آن ذات واحد است ، یک حقیقت است که تمام این ها قائم به اوست . در اینجا دیگر سالک توجّهی به صفت و اسم ندارد بلکه مشهودش فقط ذات است و بس . و این در وقتی است که از وجود عاریه خود خدا حافظی نموده ، یکسره خود و هستی خود را گم کند و در ذات مقدّس حضرت حقّ فانی نماید ، در آن هنگام تجلّی ذاتی خواهد شد . و البتّه این مرحله را مقام ذات نامیدن و یا حقیقت ذات یا احدیّت ، اسم گذاردن ضیق خناق است چون هر چه به زبان آید و به تحریر نوشته شو(۱۲) از اسم خارج نیست و ذات مقدّس الهی ما فوق این ها است و برای آن اسم و نامی نمی توان قائل شد و نمی توان مرحله و مقامی تصوّر نمود ، و حتّی از این نتوانستن هم بالاتر است زیرا نتوانستن در عین سلب و نفی ، اثبات حدّی است برای او و حق تعالی از حدّ بالاتر است .

چون سالک بدین منزل وارد شود اسم و رسم خود را گم کرده و دیگر خود را نخواهد شناخت و کسی دیگر را نخواهد شناخت و جز خدا نخواهد شناخت ، بلکه خدا خود را می شناسد و بس .

سالک در هر یک از عوالم

چهارگانه فوق مقداری از اثر وجودی خود را از دست می دهد و گم می کند تا بالأخره اصل وجود و هستی خود را گم می کند .

در عالم اوّل که به مقام فنای در فعل می رسد می فهمد که فعل از او سر نمی زند بلکه از خداست در اینجا تمام آثار فعلی خود را از دست می دهد .

و در عالم دوّم چون به تجلّی صفاتی می فهمد که علم و قدرت و سایر صفات انحصارا اختصاص به ذات حقّ سبحانه و تعالی دارد در اینجا صفات خود را از دست می دهد و آنها را گم می کند و دیگر در خود نمی یابد .

و در عالم سوّم چون تجلّی اسمائی می شود ادراک می کند که عالم و قادر اوست جلّ جلاله ، در اینجا اسماء خود را گم می کند و دیگر در خود نمی یابد . و در عالم چهارم که تجلّی ذاتی است وجود خود را گم می کند و ذات خود را از دست می دهد و دیگر ابدا خود را نمی یابد و ذات ، ذات مقدّس حضرت خداوند است .

منظور عرفاء از عنقاء و سیمرغ

این مرحله از شهود یعنی تجلّی ذاتی را عرفاء تعبیر به «عنقا» و «سیمرغ» می نمایند چه او موجودی است که هرگز صید احدی نخواهد شد . سیمرغ ، آن ذات بحت و وجود صرف است که از آن به «عالم عمی» و «کنز مخفی» و «غیب الغیوب» و «ذات ما لا - اسم له و لا رسم له» تعبیر کنند .

برو این دام بر مرغ دگر نه که عنقا را بلند است آشیانه

اشعار حافظ در اشاره به مقام ذات غیب الغیوب

حافظ - علیه الرّحمه - چه خوب در مثنویّات خود سروده و با استعارات لطیف خود این مهمّ را بیان فرموده است :

الا ای آهوی وحشی کجایی دو تنها و دو سرگردان ، دو بی کس بیا تا حال یکدیگر بدانیم چنینم هست یاد از پیر دانا که روزی رهروی در سرزمینی که ای سالک چه در انبانه داری جوابش داد کآری دام دارم بگفتا چون به دست آری نشانش بگفتا گرچه این امری محال است نکرد آن همدم دیرین مدارا مگر خضر مبارک پی تواند مرا با توست چندین آشنایی دد و دامت کمین از پیش و از پس مراد هم بجوییم ار توانیم فراموشم نشد هرگز همانا به

لطفش گفت رندی ره نشینی بیا دامی بنه گر دانه داری ولی سیمرغ می باید شکارم که او خود بی نشانست آشیانش و لیکن نا امیدی هم وبال است مسلمانان مسلمانان خدا را که این تنها بدان تنها رساند

معلوم است جائی که آشیانه سیمرغ نشانی ندارد کجا توان صید او نمود ، مگر لطفش رهنمون گردد و گم گشتگان وادی محبّت و عاشقان جمال لایزالی خود را به وادی توحید و فناء رهبری کند . به

حقّ پیشتازان وادی محبّت ، و لواداران حمد و معرفت :

محمّد مصطفی و علیّ مرتضی و یازده فرزند امجدش از نسل بتول عذراء فاطمه زهرا علیهم السلام الله الملک المتعال وفّق اللّهمّ جمیع المحبّین و ایّانا لکلّ ما یرضیک و ألحقنا بالصّالحین .

بحمد الله و المنّه این رساله شریفه که «رساله لبّ اللبّاب در سیر و سلوک اولی الألباب» نام نهاده شد به قلم حقیر فقیر در شب هشتم شهر صیام یک هزار و سیصد و شصت و نه هجریّه قمریّه اختتام پذیرفت . و له الحمد فی الاولی و الآخره ، و آخر دعوانا ان الحمد للّه ربّ العالمین .

و أنا الحقیر الفقیر سیّد محمّد حسین حسینی طهرانی در بلده طیّبه قم .

پی نوشت ها

[47] آیه 14 ، از سوره 40 : غافر : پس خدا را بخوانید در حالی که دین را برای او خالص کرده باشید

[48] عبادت کنندگان سه دسته اند : گروهی خدا را از روی ترس عبادت می کنند ، و آن عبادت بندگان و غلامان است . و گروهی خدا را از روی طمع و چشمداشت عبادت می کنند ، و آن عبادت مزدبران است . و گروهی خدا را از روی محبّت عبادت می کنند ، و آن عبادت آزادگان است

[49] آیه 30 ، از سوره 30 : روم : پس روی خود را به سوی دین کن در حالی که میانه رو و معتدل بوده و به حقّ گرایش داشته باشی ، که آن همان فطرتی است که خداوند مردم را بر اساس آن آفریده ، تبدیلی در آفرینش خدا نیست ، اینست دین استوار و لیکن بیشتر مردم نمی دانند

[50] آیه 48 ،

از سوره 4 : نساء : خداوند گناه شرک را نمی آمرزد و پائین تر از آن را برای هر کس که بخواهد می آمرزد

[51] این عبادت کریمان و بزرگواران است

[52] 56 : 79 و این مقام پوشیده و دربستی است که جز پاکان بدان دست نیابند

[53] خدایا من تو را از روی بیم از آتش و به طمع بهشت نپرستیده ام بلکه تو را شایسته پرستش یافته و بدینجهت پرستیده ام [54] تو مرا به خود ره نمودی و به سوی خویش خواندی ، و اگر تو نبودی من نمی دانستم تو چه هستی

[55] چه می خواهی . . . می خواهم که چیزی نخواهم

[56] 2 : 156

[57] شیعیان ما زبانشان بسته است

[58] سکوت شعار محبّان است ، و خشنودی خدا در آن است ، و آن از اخلاق پیامبران و شعار برگزیدگان است

[59] سکوت دری از درهای حکمت است ، و رهنمای به هر خیری است

[60] گرسنگی خورش مؤمن ، و غذای روح ، و خوراک قلب است

[61] آیه 70 ، از سوره 6 : انعام : و رها کن کسانی را که دین خود را به بازی و سرگرمی گرفته اند و زندگی دنیا فریبشان داده است [62] آیه 17 و 18 از سوره 51 : ذاریات : و چنین بودند که پاسی کوتاه از شب را می خوابیدند و در سحرها استغفار می کردند

[63] و برای دستیابی به نیازهای خود از کتمان و پرده پوشی یاری بجوئید

[64] آیه 45 ، از سوره 2 : بقره : و از صبر) روزه) و نماز یاری بجوئید ، و این کار بسی گران است مگر بر کسانی که دلشان برای خدا خاشع است

[65] این روایت

را در «توحید» صدوق در باب «رؤیه» در ص 117 از طبع سربی آورده است با اسناد متّصل خود از أبو بصیر عن أبی عبد الله علیه السّلام قال :

[66] آیه 43 ، از سوره 16 : نحل : پس از اهل ذکر) و خبره) بپرسید اگر نمی دانید

[67] خداوند به وسیله ما شناخته شد ، و به وسیله ما پرستش شد

[68] عبارات و تعبیرهای ما مختلف است ولی حسن و زیبائی تو یکی است ، و این تعابیر به همان جمال و زیبائی اشاره دارد .

[69] و در آنجا دیگر جز خدا چیزی نیست

[70] آیه 99 و 100 ، از سوره 16 : نحل : بدرستی که او) شیطان) بر کسانی که ایمان آورده و بر پروردگارشان توکّل می کنند تسلّط ندارد ، و تنها تسلّط او بر کسانی است که او را سرپرست خود گرفته و او را شریک خدا قرار می دهند

[71] احدی جز او صاحبخانه نیست

[72] آیه 201 ، از سوره 7 : اعراف : کسانی که تقوا دارند وقتی که اندیشه ای از سوی شیطان آنان را وسوسه کند ، زود یادآور شوند و در این صورت ایشان از بینایان خواهند بود

[73] آیه 36 ، از سوره 43 : زخرف : و هر که از یاد خدای رحمن چشم بپوشد شیطانی را برایش برانگیزیم که قرین و همراه وی باشد

[74] موجودی جز خدا نیست

[75] آیه 105 ، از سوره 5 : مائده : ای کسانی که ایمان آورده اید مراقب خود باشید ، اگر شما راه یافته باشید) گمراهی) گمراهان به شما زیانی نتواند رساند

درباره مرکز

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109